بسم الله الرحمن الرحیم

زبان فارسی (۳)

سال سوم آموزش متوسطه

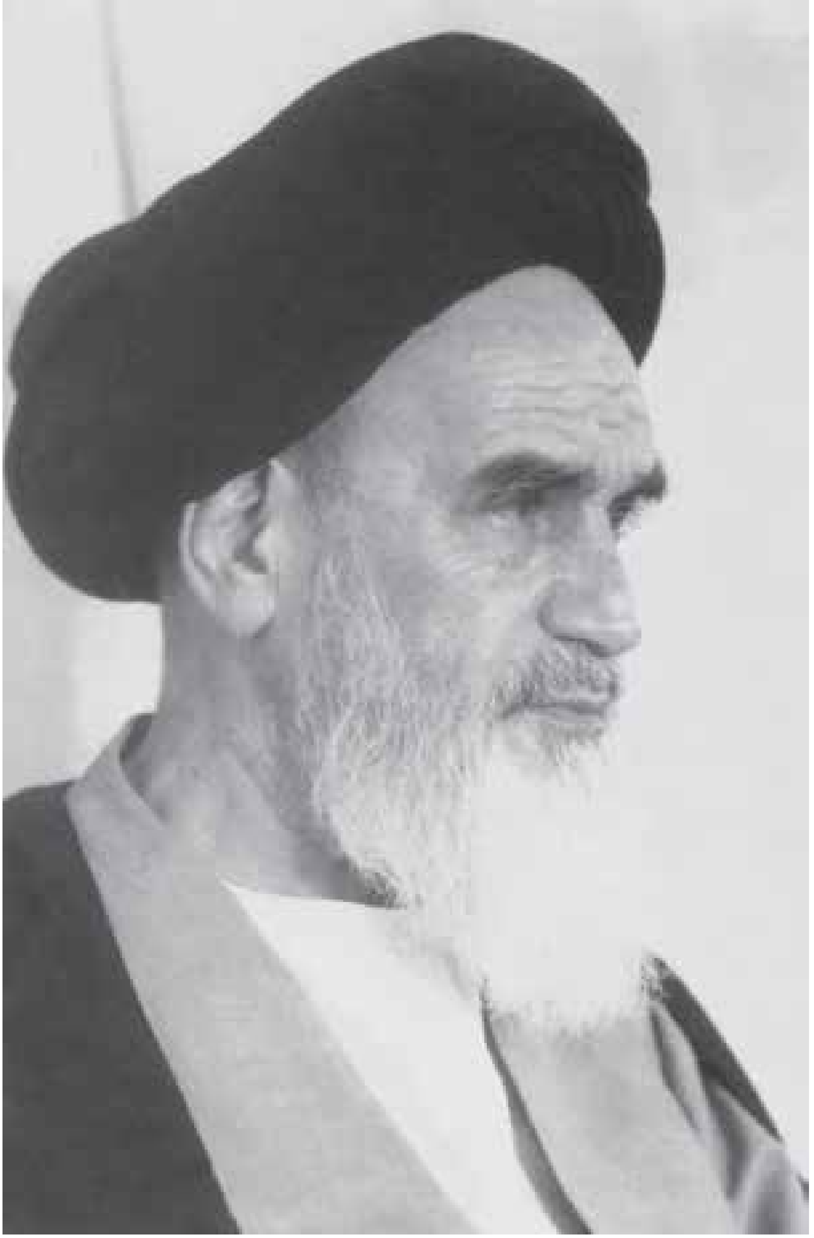
شاخهٔ نظری به استثنای رشتهٔ ادبیات و علوم انسانی

۱۳۹۲

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف : **دفتر تألیف کتابهای درسی ابتدایی و متوسطه نظری**
نام کتاب : **زبان فارسی(۳) ـ ۲۴۹/۳**
مؤلّفان : **دکترعلی‌محمّد حق‌شناس، احمد سمیعی (گیلانی)، دکتر تقی وحیدیان کامیار،دکتر حسین داودی، دکتر حسن ذوالفقاری، دکتر محمّدرضا سنگری، غلامرضا عمرانی، دکتر حسین قاسم‌پورمقدّم و سیّداکبرمیرجعفری**
آماده‌سازی و نظارت بر چاپ و توزیع : **ادارهٔ کلّ نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی**
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی ـ ساختمان شمارهٔ ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۹ـ۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹،
وب‌سایت: www.chap.sch.ir
خوشنویسی کامپیوتری و صفحه‌آرا : **علی نجمی**
طراح جلد : **محمّدحسن معماری**
ناشر : **شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران ـ کیلومتر۱۷جادّهٔ مخصوص کرج ـ خیابان ۶۱ (داروپخش)**
تلفن: ۵ ـ ۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹ـ ۳۷۵۱۵
چاپخانه : **شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»**
سال انتشار و نوبت چاپ : **چاپ پانزدهم ۱۳۹۲**

شابک ۹۶۴-۰۵-۰۴۵۳-X   ISBN 964-05-0453-X



این نوباوگان و جوانان‌اند که در آتیه سرنوشت کشور به‌دست آنان است و باید تربیت اسلام در جمیع مدارس به‌طور جدّی اجرا شود تا کشور از آسیب مصون گردد.

امام خمینی

معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۵۵/۳۶۳ - گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email) talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر برنامه ریزی و تألیف کتاب های درسی

فهرست

مقدّمه

زبان فارسی یکی از چند زبان ارجمندی است که از گذشته‌های بسیار دور، آثار مکتوب گران‌قدری از آن برجای مانده که دربردارنده‌ی ارزش‌های والای انسانی است. این زبان، قرن‌های متوالی، زبان رسمی و فرهنگی بخش وسیعی از جهان، از آسیای میانه تا آسیای صغیر و بین‌النّهرین و تمام شبه قارّه‌ی هندوستان بوده است و نه‌تنها ایرانیان علاقه‌مند بلکه بسیاری از غیرایرانیان، با شوق و شور این زبان را فراگرفته، بدان شعر سروده و کتاب نوشته‌اند. زبان فارسی، حافظ وحدت قوم ایرانی و به تعبیر دقیق و زیبای مقام معظّم رهبری، رمز هویّت ملّی ماست.

مهم‌تر از همه این که ادبیّات ایران ــ که در جهان مقامی بس شامخ دارد و مایه‌ی فخر و مباهات و سرفرازی و سربلندی ماست ــ به این زبان سروده و نوشته شده است. پس بر ماست که زبان فارسی را گرامی بداریم و آن را خوب بشناسیم و بشناسانیم.

براساس طرح مصوّب برنامه‌ی درسی زبان و ادبیّات فارسی، برای تسهیل آموزشِ هر یک از دو مقوله‌ی «زبان» و «ادبیّات»، محتوای کتاب‌های فارسی، در قالب دو کتاب «زبان فارسی» و «ادبیّات فارسی» تهیّه و تنظیم شده است. البتّه این مرزبندی به معنی جدایی زبان از ادبیّات نخواهد بود ؛ زیرا گسستن این دو عملاً ممکن نیست امّا برای آن که محدوده‌ی نسبی این دو در آموزش مشخّص شود، برای هریک رویکردی جداگانه بایسته به نظر می‌رسید. تقویت و به‌کارگیری مهارت‌های زبانی موجب توفیق در فراگیری سایر علوم و معارف از جمله ادبیّات خواهد بود و تعمیق و گسترش ادبیّات نیز موجب باروری زبان می‌گردد.

براساس تلفیقی بودن روش برنامه‌ریزی درسی سعی شده است مهارت‌های زبانی، قواعد شناخت زبان فارسی و کاربرد درست آن، به‌گونه‌ی درهم تنیده ارائه و ارزش‌یابی شود. مباحث درهم تنیده‌ی کتاب، در چهار حوزه‌ی زبان‌شناسی، دستور، نگارش و املا تهیّه شده است که ساختار هریک به تفکیک، در قالب نکاتی اساسی یادآوری می‌شود. البتّه این تفکیک برای روشن

شدن مباحث است و ضرورت دارد در آموزش این کتاب همه‌ی مطالب با هم دیده شود. به همین سبب، خودآزمایی‌های هر درس نیز درهم تنیده تنظیم شده است.

الف) زبان‌شناسی

برای این که دانش‌آموزان با مباحثی دیگر از علم زبان‌شناسی (غیر از آن‌چه سال اوّل و دوم گفته شد) آشنایی مختصری پیدا کنند، در هر سال، چند درس درنظر گرفته شده است. این مباحث ضمن این که درک عمیق و درستی از زبان به دانش‌آموز می‌دهد و او را با مقوله‌ی زبان آشنا می‌سازد، به‌طور غیرمستقیم در فهم دستور نیز یاریگر اوست. آموزش هم‌زمانِ سه زبان فارسی، عربی و انگلیسی نیز ایجاب می‌کند چنین بحثی مطرح شود. طرح این مباحث سیری منطقی، مناسب و متناسب دارد.

ب) دستور زبان فارسی

کوشش شده است که دستور زبان دوره‌ی دبیرستان، برمبنای **نظریّه‌ی علمی ساخت‌گرایی** نوشته شود و درحدّ امکان دستور سنّتی نیز مدّ نظر قرار گیرد. در تدوین دستور، نکات زیر مورد نظر بوده است.

۱) کتاب حاضر، **توصیف فارسی نوشتاری امروز** در کتاب‌های درسی است ؛ نه فارسی گفتاری، نه عامیانه، نه شعر و نه فارسی روزگار گذشته.

۲) علم، به توصیفِ واقعیّات می‌پردازد، در زبان نیز هرچه واقعیّت فراگیر دارد در توصیف موردنظر است. گرچه با گذشته‌ی زبان و سلیقه‌ی شخصی و زیبایی‌شناسی و حتّی منطق، مغایرت داشته باشد ؛ برای مثال، چون در فارسی نوشتاریِ تحصیل‌کرده‌های امروز، «وجه وصفی» رایج است، غلط نیست. همین‌طور کاربرد «می‌باید رفت» و «باید رفت» و «بایست برود» به جای یک‌دیگر. پس هرچه در فارسیِ نوشتاری کتاب‌های درسی واقعیّت دارد، درست است و چیزی که واقعیّت زبانی ندارد تجویز نمی‌شود.

۳) در دستور ساختاری، توصیف براساس ساخت و صورت است ؛ مثلاً در تعریف فعل به جای این که بگوییم : «فعل کلمه‌ای است که برانجام کاری یا روی دادن و پذیرفتن حالتی در زمان دلالت کند» گفته می‌شود : «فعل کلمه‌ای است که دارای شناسه باشد.» و ...

۴) در آموزش دستور، اساس کار بر این است که در هر سال، یک دوره دستور فارسی تدریس شود. انتخاب این روش آگاهانه بوده و متناسب با توان دانش‌آموز درنظر گرفته شده است ؛ بنابراین، تقاضا می‌شود همکاران گرامی از تدریس مطالب خارج از کتاب ــ هرچند سودمند به‌نظر آید ــ و نیز از تعریف‌های معنایی خودداری فرمایند.

۵) کوشش شده است که قواعد دستوری هرچه ساده‌تر نوشته شود و از اطناب بیهوده جدّاً پرهیز گردد و تا حدّ امکان از اصطلاحات دستور سنّتی به دلیلِ انسِ بیشتر همکاران و مدرّسان محترم استفاده شود. مگر در موارد ناگزیر که اصطلاحی با معنی گسترده‌تر یا جدیدتری به‌کار رفته است.

۶) به قواعد فعّال زبان بیشتر توجّه شده است ؛ مثل کاربرد «ی» نسبت که با استفاده از آن، از هر اسمی می‌توان، صفت ساخت. برخلاف «گان» که تنها چند کلمه با آن ساخته می‌شود یا پسوندهای «ین» و «ینه» که امروز دیگر چندان فعّال نیست.

۷) تمرین‌های کتاب به گونه‌ای است که دانش‌آموز تنها با فراگرفتن عمیق و دقیق درس می‌تواند بدان‌ها پاسخ مناسب بدهد و از طرفی، انجام تمرین نیز به یادگیری اساسی درس کمک می‌کند. با درنظر گرفتن این تأثیر متقابل، درس و تمرین هر دو اهمّیّت دارند و شایسته است به شیوه‌ای درخور، به هردو توجّه کافی مبذول شود.

۸) سیر مطالب و مباحث از ساده به پیشرفته است و غالب بخش‌ها به منزله‌ی پیش‌نیازی برای بخش‌های بعدی است ؛ بنابراین، اگر در یادگیری بخش‌های نخست کتاب توجّه کافی مبذول گردد، در پایان کار، نتیجه مطلوب خواهد بود.

پ) بخش نگارش

درس‌های نگارش در ادامه و تکمیل دروس نگارشی دوره‌ی راهنمایی با توجّه به نکات زیر تهیّه و تنظیم شده است.

۱) درس‌ها عمدتاً به شیوه‌ی استقرایی و به کمک تحلیل نمونه‌ها و استفاده از شیوه‌ی مقایسه نگاشته شده است.

۲) به جنبه‌های کاربردی و عملی و تقویت مهارت‌های نگارشی توجّه شده است.

۳) در این شیوه فرصت‌های مناسب برای فعّالیّت‌های یاددهی و یادگیری فراهم آمده است.

۴) مطالب با تکیه بر آموخته‌های قبلی و از ساده به پیشرفته تنظیم شده است.

۵) در بخش تمرین و نگارش، فرصت‌های بازآموزی و کاربردی فراوانی پیش‌بینی شده است.

۶) تمرین‌ها ناظر به سطوح مختلف یادگیری است.

۷) از شیوه‌ی ارزش‌یابیِ تکوینی در درس‌ها استفاده شده است.

۸) در دروس از نمونه‌های نثر امروز به عنوان شاهد مثال و نیز به قصد ارائه‌ی نمونه‌های فارسی معیار ــ که با مسائل آموزشی مرتبط است ــ استفاده شده است.

۹) نکته‌های نگارشی با عنوان «بیاموزیم» در درس‌ها آمده است.

ت) املا

یکی از اهداف برنامه‌ی درسی زبان و ادبیّات فارسی، آشنایی دانش‌آموزان با شیوه‌ها و قواعد درست نوشتن، ایجاد مهارت در کاربرد صحیح کلمات و زیبانویسی، تندنویسی و درست‌نویسی است. برای تحقّق این هدفِ مهم، به‌طور مشخّص در هر سال، چهار درس املا درنظر گرفته شده است که ضمن آموزش چندنکته‌ی املایی و بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن‌ها، از گروه کلمه‌ی هر دو کتاب زبان فارسی۳ و ادبیات فارسی ۳ املای تقریری گفته می‌شود. علاوه بر این، در درس‌ها نیز نکته‌ی املایی با عنوان «بیاموزیم» گنجانیده شده است تا دانش‌آموزان به تدریج با قواعد نظری درست‌نویسی آشنا شوند. کلّیّه‌ی «بیاموزیم»ها به خطّ تحریری چاپ شده تا دانش‌آموزان ضمن آشنایی با نمونه‌های عملی، مهارت به‌کارگیری خطّ تحریری را نیز کسب کنند.

توصیه‌هایی برای تدریس و ارزش‌یابی درس زبان فارسی (۳)

۱) درس‌ها به ترتیب شماره‌ی آن‌ها تدریس شود. ممکن است بعضی همکاران درس‌های نگارشی یا دستوری را یکجا و بدون توجّه به نظم کتاب تدریس کنند. این‌کار از کلّی‌نگری دانش‌آموز به زبان فارسی می‌کاهد و باعث پراکندگی و کندی دریافت او می‌شود.

۲) به دلیل ماهیّت مهارتی و کاربردی این درس‌ها، تکرار و تمرین و توالی در آن‌ها رعایت شود. دبیران محترم با مراقبت در حسن انجام تمرین‌های نمونه‌ی کتاب و نمونه‌های مشابه، مهارت‌های زبانی را در دانش‌آموز تقویت کنند. تمرین‌های کتاب به‌گونه‌ای است که دانش‌آموز تنها با فراگرفتن عمیق و دقیق درس می‌تواند به آن‌ها پاسخ گوید. تکیه بر این تمرین‌ها در فراگیری مهارت‌های زبانی تأثیر به‌سزایی خواهد داشت.

۳) نظر به این که درست‌نویسی کلمات و ترکیبات تازه‌ی کلیّه‌ی کتاب‌های درسی در هر پایه‌ی تحصیلی ــ نه تنها فارسی ــ هدف درس املاست، لازم است از دانش‌آموزان خواسته شود کلّ کتاب‌های پایه را با چنین هدفی مطالعه کنند. ارزش‌یابی از بخش دوم املا به کمک گروه کلمه عملی خواهد بود. مقدار متن پیشنهادی برای املا در مجموع حدود بیست سطر چاپی مناسب به نظر می‌رسد.

۴) دبیران محترم در آموزش این کتاب از شیوه‌های رایج و گوناگون تدریس استفاده کنند تا جریان یاددهی و یادگیری با سهولت بیشتری انجام شود. ضمن این که آموزش هریک از مهارت‌های زبانی، روشی خاص و معیّن را می‌طلبد.

۵) لازم است در آموزش محتوای کتاب، بیشترین سهم به دانش‌آموزان اختصاص یابد و

تا جایی که ممکن است معلّم نقش راهنما را برعهده داشته باشد. فعّال بودن دانش‌آموزان در امر یادگیری، به ویژه در کسب مهارت‌های اساسی از رویکردهای تعلیم و تربیت کنونی است. عدم توجّه به این مهم موجب ضعف و نارسایی در کسب مهارت‌های زبانی خواهد شد.

۶) هر درس در یک جلسه تدریس و تمرین گردد. از فرصت هیچ درسی برای درس دیگر استفاده نشود. به دلیل مهم بودن همه‌ی مهارت‌های زبانی مطرح شده در کتاب، هیچ درس یا مادّه‌ای نباید تحت‌الشّعاع موضوع دیگر قرار گیرد.

در پایان از دبیرخانه‌ی زبان و ادبیات فارسی کشور و همه‌ی همکاران گرامی که با شرکت در جلسات تجدید نظر یا ارسال نظرات ارشادی خود در اصلاح و تحکیم ساختار کتاب، سهم و نقشی داشته‌اند، صمیمانه سپاس‌گزاری و قدردانی می‌شود. امید است به همّت دبیران و دانش‌آموزان محترم، محتوای کتاب متناسب با برنامه‌ی درسی مصوّب به اجرا درآید و در ارزش‌یابی به اهداف برنامه توجّه کافی شود.

تازه‌ترین تغییرات و اصلاحات در سال ۱۳۸۹ بر اساس نشست‌های کارگروه مؤلّفان و دبیران و نیز برپایه‌ی نظرات و پیشنهادهای صاحب‌نظران و دبیران سراسر کشور، صورت گرفته است.

نشانی پایگاه رایانه‌ای گروه زبان و ادبیات فارسی Literature-dept.talif.sch.ir

دفتر تألیف کتابهای درسی ابتدایی و متوسطه نظری

اهداف کلّی آموزش زبان فارسی (۳) عمومی در سال سوم متوسّطه

الف) حوزه‌ی شناختی

انتظار می‌رود دانش‌آموزان با مطالعه‌ی این کتاب با مسائل و موضوعات زیر آشنا شوند :

۱) زبان فارسی معیار و نقش آن در تحکیم ارزش‌های ملّی، دینی و فرهنگی
۲) قواعد و فرآیندهای زبان فارسی
۳) شیوه‌ها و قواعد درست‌خوانی و درست‌نویسی
۴) ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی معیار
۵) ساختمان کلمات و انواع آن در زبان فارسی معیار
۶) ساختمان جملات و انواع آن در زبان فارسی معیار

ب) حوزه‌ی نگرشی

انتظار می‌رود که دانش‌آموزان در پایان یادگیری، به موضوعات زیر علاقه و نگرش مثبت پیدا کنند :

۱) طرح افکار و اندیشه‌ها در قالب گفتار و نوشتار مناسب
۲) کاربرد درست زبان فارسی در زندگی روزمرّه
۳) پاسداری از زبان فارسی و تلاش برای گسترش آن

۴) مهارت‌های چهارگانه‌ی زبان فارسی

پ) حوزه‌ی مهارتی

انتظار می‌رود که در پایان یادگیری، توانایی‌های ذهنی و عملی زیر در دانش‌آموزان تقویت شود :

۱) تشخیص راه‌های گوناگون پرورش معانی
۲) تشخیص ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی
۳) تشخیص انواع نوشته‌ها در زبان فارسی
۴) تشخیص قواعد درست‌نویسی
۵) تشخیص جایگاه درست علایم نگارشی
۶) مقایسه و استدلال در مباحث دستور زبان‌فارسی
۷) به‌کارگیری درست مهارت‌های زبانی
۸) درک و فهم متون زبانی و ادبی
۹) به‌کارگیری قواعد املایی و نگارشی
۱۰) مهارت در نگارش نوشته‌های رایج در زبان فارسی
۱۱) به‌کارگیری راه‌های پرورش معانی در نگارش
۱۲) ویرایش متون مختلف زبانی و ادبی
۱۳) به‌کارگیری قواعد دستور تاریخی و امروزی در متون مختلف
۱۴) مهارت در استفاده‌ی درست از منابع تحقیق

درس اوّل

قواعد ترکیب

کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین واحد زبان چیست؟

واحدهای کوچکِ زبانی چگونه با هم ترکیب می‌شوند تا بزرگ‌ترین واحد زبانی ساخته شود؟

پیش از این، آموختیم که زبان وسیله‌ی انتقال پیام در بین انسان‌هاست. زبان از عناصری تشکیل می‌شود و کوچک‌ترین عنصر یا واحد آن «واج» است. همه‌ی زبان‌های بشری از «واج» ساخته می‌شوند و در نهایت، به «واج» تجزیه می‌شوند ؛ بنابراین، در نخستین مرحله لازم است واج‌ها با هم ترکیب شوند تا واحدهای بزرگ‌تری مانند «تکواژ» و «واژه» ساخته شود.

می‌خواهیم بدانیم آیا می‌توان هر واجی را در کنار واج دیگر قرار داد و از آن «تکواژ» ساخت. در هر مرحله از تشکیل واحدهای زبانی، قواعد بسیار منظّم و دقیقی وجود دارد که تعیین می‌کند کدام واج‌ها یا تکواژها یا واژه‌ها می‌توانند در کنار هم قرار بگیرند ؛ مثلاً واج‌های /ش/، /چ/و/د/ نمی‌توانند به‌صورت «شْچْدْ» با هم ترکیب شوند. این قاعده را کسی از پیش تعیین نکرده است بلکه آشنایی ذاتی هر اهل زبانی با زبان خودش، پیشاپیش او را از وجود چنین قاعده‌ای آگاه می‌کند و به وی یاد می‌دهد که در هنگام ساختن تکواژها یا واژه‌هایی که از اجتماع چند واج ساخته می‌شوند، به الگوهای هجایی زیر پای‌بند باشد :

۱) صامت + مصوّت : وَ، ما

۲) صامت + مصوّت + صامت : سَرْ، بار، آب[1]

۳) صامت + مصوّت + صامت + صامت : فَرد، گفت، کارد

ممکن است تکواژهایی مانند پِچْشْ را طبق الگوی هجایی بسازیم امّا باید توجّه داشته باشیم که در زبان فارسی واج‌هایی که واجگاه[2] مشترک یا نزدیک به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار یک‌دیگر قرار بگیرند. به‌این‌گونه قواعد که مانع از اجتماع برخی از واج‌هادر کنارهم‌می‌شوند،«قواعدواجی»می‌گویند.

فعّالیّت

آیا ساختن تکواژها یا واژه‌های زیر امکان‌پذیر است؟ چرا؟

چشمش، متدیّن، بپرند، داگْکْ

پس هر تکواژ یا واژه برای این که تولید شود یا از زبان‌های بیگانه به زبان فارسی راه یابد، باید از صافی **قواعد واجیِ** زبان عبور کند. در غیر این صورت، کاربرد نخواهد داشت.

مرحله‌ی دومِ ترکیب و ساخته شدن واحدهای زبانی، ساختن «گروه» از ترکیب تکواژها و واژه‌هاست. در این مرحله نیز قواعد مشخّصی بر زبان حاکم است و اجازه نمی‌دهد که گروه‌هایی نظیر «این جغرافیای نقشه»، «کار آن‌ها مرد» و «آباد زمین این» ساخته شود.

پس قواعدی که به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم از ترکیب تکواژها یا واژه‌های مناسب، گروه‌های اسمی، قیدی و فعلی مناسبی تولید کنیم، به «قواعد هم‌نشینی» معروف‌اند.

زمانی که واحدهایی به نام «واج»، «تکواژ و واژه» و «گروه» از مراحل اوّل و دوم (صافی قواعد واجی و قواعد هم‌نشینی) عبور کردند، به مرحله‌ی سوم یعنی «جمله‌سازی»

---

۱) هیچ کلمه‌ای در نظام‌آوایی زبان فارسی با مصوّت آغاز نمی‌شود پس اَ ، آ . . . در کلماتی مثل اَبر،آب،اُردک،اِسم،این، او با همزه آغاز می‌شود که در شمارش واجی ۲ واج محسوب می‌گردد :مثلاً آب =۳ واج است.

۲) واجگاه، به دستگاه تولید صداها (واج‌ها) گفته می‌شود و شامل لب‌ها، دندان‌ها، لثه، کام، نای و ... است. به واجگاه «مخرج حروف» می‌گویند.

وارد می‌شوند. در این مرحله، گروه‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند و از ترکیب آن‌ها جمله ساخته می‌شود. در این مرحله نیز قواعد دقیقی بر زبان حاکم است که به هر گروهی ــ گرچه از صافی قواعد هم‌نشینی گذشته باشد ــ اجازه نمی‌دهد در کنار گروه دیگر بنشیند. برای مثال، جمله‌ی «تو او را دیدی» کاملاً درست ولی جمله‌ی «تو او را دیدم» به سبب عدم مطابقت نهاد و فعل، کاملاً غلط است. درحالی که تمام تکواژهای آن (تو + او + را + دید + ـَ م) تکواژهای آشنا و معنی‌دار زبان‌اند و معنای جمله‌ی ساخته شده نیز روشن است. با وجود این، ما مجاز به ساختن چنین جمله‌ای در فارسیِ معیارِ امروز نیستیم. هیچ‌کس تاکنون به ما نگفته که چنین جمله‌ای نادرست است، امّا یک صافی بسیار دقیق، جمله‌ها را قبل از تولید، بررسی می‌کند و در صورتی که مطابق معیارهای زبان باشد، اجازه‌ی تولید آن‌ها را می‌دهد. این صافی را «قواعد نحوی» می‌گویند.

علاوه بر «قواعد واجی»، «هم‌نشینی» و «نحوی»، قواعد دیگری نیز در زبان وجود دارد که به ما کمک می‌کند تا جمله‌هایی با معنا بسازیم و آن‌ها را در موقعیّت‌های مناسب به‌کار بریم ؛ مثلاً جمله‌ی «پرنده، آسمانِ آبی را نشانده است.» از نظر قواعد نحوی درست است امّا از جمله‌های عادی زبان به شمار نمی‌آید. در این مرحله از سخن، صافی دیگری وجود دارد که جمله را از نظر معنایی بررسی می‌کند که به آن «قواعد معنایی» می‌گویند.

فعّالیّت

با استفاده از روش جانشین‌سازی، جمله‌ی «کیفم با دل‌خوشی مدادش را تراشید.» را بازسازی کنید تا به جمله‌ی عادی معنادار تبدیل شود.

اگر کسی از ما بپرسد «امروز به کجا می‌روید؟» و ما در پاسخ بگوییم «شیشه شکستنی است» آیا این جمله که از نظر قواعد واجی، هم‌نشینی نحوی و معنایی درست است، پاسخ به‌جا و مناسبی برای این پرسش است؟ در این جا نیز قواعدی خاص به ما کمک می‌کنند تا هر جمله‌ای را در جایگاه خودش به‌کار بریم که به آن‌ها «قواعد کاربردی» می‌گویند.

خودآزمایی

۱) برای هر یک از قواعد نحوی و معنایی، یک مثال بنویسید.

۲) چرا واحدهای زبانی زیر کاربرد ندارند؟

امیرکبیر دولتی دبیرستان، دانش‌آموز در درس خواندن کوشا هستند و رفتند می‌داشتند.

۳) الگوی هجایی واحدهای زبانی زیر را بنویسید.

مثال: آداب:
- آ = صامت + مصوت بلند
- داب = صامت + مصوت بلند + صامت

ــ رعد :

ــ خویشتن :

ــ خورشید :

ــ مؤذّن :

ــ بنفشه :

ــ ماه :

درس دوم

جمله

سال پیش خواندیم که جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست. مثلاً :

در جمله‌ی «اخترشناسی علمی است که» جمله‌ی مستقل نیست چون جزئی از واحد بزرگ‌ترِ زیر است :

اخترشناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد.

جمله‌ی مستقل دو نوع است :

۱ــ جمله‌ی مستقلّ ساده که دارای یک فعل است :

«اخترشناسان در شاخه‌های تخصصی کارهای متفاوتی می‌کنند».

۲ــ جمله‌ی مستقلّ مرکّب که بیش از یک فعل دارد :

«بعضی از اخترشناسان متخصصانی هستند که کار آن‌ها مشاهده‌ی اجرام آسمانی به کمک دوربین نجومی است».

جمله‌ی مستقلّ یک فعلی را «ساده» و چندفعلی را «مرکّب» می‌نامیم.

به خاطر داشته باشیم :

جمله‌ی مستقل جمله‌ای است که جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نباشد.

جمله‌ی مرکّب جمله‌ای است که دست‌کم یک جمله‌ی وابسته داشته باشد.

فعّالیّت

نمونه‌ای از جمله‌های مستقلِّ یک‌فعلی و چند فعلی را بیان کنید.

جمله چیست؟

خواندیم که **جمله‌ی ساده** سخنی است که بتوان آن را به دو قسمت نهاد و گزاره تقسیم کرد ؛ پس از جمله‌ی مستقل، بزرگ‌ترین واحد زبان «جمله» است.

واحدهای زبان به ترتیب از کوچک به بزرگ عبارت‌اند از :واج، تکواژ، واژه، گروه، جمله، جمله‌ی مستقل.

جمله از چه واحدهایی ساخته می‌شود؟

جمله از یک یا چند گروه ساخته می‌شود.

سه گروه فعلی، اسمی و قیدی جمله را می‌سازند که از میان آن‌ها گروه قیدی را می‌توان حذف کرد زیرا فعل به آن نیاز ندارد.

گروه چیست؟

پس از جمله، **گروه** بزرگ‌ترین واحدِ زبان است که از یک یا چند واژه ساخته می‌شود و در ساختمان جمله به‌کار می‌رود.

مثل : اجرام، اجرام آسمانی، مطالعه‌ی اجرام آسمانی

جهان، ماهیّت جهان، تبیین ماهیّت جهان

دیدیم که هر «گروه» از یک هسته تشکیل می‌شود که می‌تواند تعدادی وابسته داشته باشد، امّا آمدن وابسته‌ها در گروه الزامی نیست. هسته‌ی گروهِ اسمی، اسم و هسته‌ی گروهِ فعلی، بنِ فعل و هسته‌ی گروه قیدی قید یا اسم است ؛ مثلاً جمله‌ی :

«کار بعضی از متخصصان مشاهده است.» اگرچه از نظر دستوری کامل به‌نظر می‌رسد امّا چون نقص معنایی دارد به وابسته‌هایی نیازمند است. این جمله را به کمک برخی وابسته‌ها می‌توان این‌گونه نوشت : «کار بعضی از متخصصان مشاهده‌ی اجرام آسمانی به کمک دوربین نجومی است.»

واژه چیست؟

□ واژه یکی از واحدهای زبان است که از یک یا چند تکواژ ساخته می‌شود و در ساختمان واحد بزرگ‌تر به‌کار می‌رود. واژه می‌تواند مفهومی مستقل داشته‌باشد مثل : میز، باغبان، دانش‌آموز و نمی‌روند یا مفهومی غیر مستقل داشته باشد مثل از، در، که، را (نقش‌نمای مفعولی) و یا در ساختار جمله مفهوم پیدا کنند، مانند : نقش‌نمای اضافه (ــِ)، حرف پیوند «و» و «ی» اسنادی در تویی (= تو هستی).

فعّالیّت

هسته‌ی گروه‌های زیر را مشخّص کنید.

این پرسش‌ها، دمای اجرام آسمانی، ابزارهای گوناگون، آینده‌ی آن‌ها، مشاهده‌ی اجرام آسمانی، شاخه‌های تخصّصی، تاریخچه‌ی جهان.

تکواژ چیست؟

□ تکواژ یکی از واحدهای زبان است که از یک یا چند واج ساخته می‌شود[1]. تکواژ گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد ؛ مثل : همیشه، خوب، گوسفند، میز و من در این صورت، آن‌را تکواژ آزاد می‌نامند. گاهی نیز کاربرد و معنای مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به‌کار می‌رود که آن‌را تکواژ وابسته می‌نامند ؛ مثل : بان، ی، مند، گار، تر در واژه‌های آسیابان، جنوبی، آبرومند، پرهیزگار و خوب‌تر.

واج چیست؟

□ واج کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که معنایی ندارد امّا تفاوت معنایی ایجاد می‌کند. به‌عنوان مثال «تـ» در واژه‌ی «تَر» واج است ؛ زیرا اگر به جای «تـ»، «پـ» تلفّظ کنیم، می‌شود «پَر» یعنی «پـ» معنای واژه را تغییر می‌دهد. حال آن‌که خود معنا ندارد. پس «تـ» و «پـ» هر دو واج‌اند یا «ــِ» و «ــُ» که در واژه‌های «گِل» و «گُل» سبب تفاوت معنا می‌شوند، واج هستند. واج اگرچه خود معنا ندارد، در ساختمان واحد بزرگ‌تر زبانی ــ یعنی «تکواژ» ــ به کار می‌رود.

---

۱) تکواژ صفر (∅) نمودآوایی ندارد اما در شمارش تعداد تکواژها یک تکواژ شمرده می‌شود. مانند «است ∅» ⇐ دو تکواژ دارد هم‌چنین نقش نمای اضافه هم یک واج و هم یک تکواژ است.

بیاموزیم

واژه های هم آوا (۱)

به جمله های زیر، توجّه کنید:

شاه عبّاس سفیری به دربارِ واتیکان فرستاد.

صفیر گلوله از همه جا به گوش می رسید.

یکی از صفات خداوند که در قرآن نیز از آن یاد شده «قدیر» است.

عیدِ «غدیر» از اعیاد بزرگ است.

در گلستان سعدی سخنان نغز و دلکش فراوان است.

پیمان شکن کسی است که عهد و پیمان خود را نقض کند.

در جمله های بالا، هر یک از گروه واژه های «صفیر و سفیر» «قدیر، غدیر» و «نغز، نقض» هر چند تلفّظ مشترک دارند و به اصطلاح «هم آوا» هستند، معناها و کاربردهای جداگانه ای دارند و نمی توان آن ها را به جای هم به کار برد.

خودآزمایی

۱) نوع تکواژهای کلمات زیر را مشخّص کنید.

ــ *اخترشناسان*

ــ *تاریخچه*

ــ *آفریدگار*

ــ *قشنگ‌تر*

ــ *گل‌خانه*

ــ *دانش‌پژوه*

۲) در متن زیر، جمله‌های مستقل ساده و مرکّب را مشخّص کنید.

شاعری غزلی بی‌معنا و بی‌قافیه سروده بود. آن‌را نزد جامی برد. پس از خواندن آن گفت: «همان‌طوری که دیدید، در این غزل از حرف الف استفاده نشده است». جامی گفت: «بهتر بود از سایر حروف هم استفاده نمی‌کردید!»

۳) با هریک از کلمات هم‌آوای زیر، گروه اسمی مناسب بسازید و در جمله به‌کار ببرید.

انتصاب، تعلّم، حیات، جذر، خویش، صواب، برائت

انتساب، تألّم، حیاط، جزر، خیش، ثواب، براعت

۴) درباره‌ی تصویر زیر، انشایی بنویسید.



نقاشی آبرنگ از رحیم نوه‌سی

درس سوم

ویرایش

در سال‌های گذشته، مطالبی را درباره‌ی درست‌نویسی، ویرایش، فارسی‌نویسی و آشنایی با زبان معیار با شما در میان گذاشته‌ایم.

یادآوری:

نکات نگارشی و ویرایشی زبان فارسی سال اوّل و دوم را مرور می‌کنیم تا بتوانیم نوشته‌های خود را بهتر اصلاح و ویرایش کنیم.

الف) ویرایش فنّی

۱) کاربرد درست همزه : سائل ← سائل

۲) استفاده‌ی درست از نشانه‌های خطّ فارسی : بنایی را دیدم ← بنّایی را دیدم.

۳) جدا نوشتن کلمات مرکّبی که سرهم نوشتن آن‌ها موجب بدخوانی می‌شود : حاصلضرب ← حاصل‌ضرب

۴) کامل نوشتن عبارت‌های دعایی یا نوشتن آن‌ها با نشانه‌ی اختصاری :

پیامبر صلّی‌اللّه علیه و آله و سلّم یا پیامبر (ص)

۵) استفاده‌ی درست و مناسب از نقش نمای اضافه : اسب‌سواری ← اسبِ‌سواری/

لب تشنه ← لبِ تشنه

۶) استفاده‌ی درست از «ی» میانجی : سبوِ آب ← سبویِ آب

۷) تمایز میان «ه، و» بیان حرکت و حرف‌های «ه، و» : رادیُ← رادیو/ خانِ ← خانه

۸) توجّه به املای کلمات هم‌آوا و کاربرد آن‌ها : اساس و اثاث/ خار و خوار

۹) کاربرد «ی» میانجی بزرگ به‌جای «ء» هنگامی که مضاف به مصوّت ـِ ختم می‌شود. مدرسهٔ بزرگ ← مدرسه‌ی بزرگ

۱۰) رعایت ارتباط موضوعی بندها در نوشته

۱۱) رعایت علایم نگارشی در زبان فارسی : نقطه (.) ــ ویرگول (،) ــ دو نقطه (:) ــ علامت سؤال (؟) ــ علامت تعجّب (!) ــ گیومه («») ــ نقطه ویرگول (؛) ــ خط فاصله (ــ) ــ سه نقطه (...) ــ قلّاب ([ ]) ــ کمانک (()) ــ ممیّز (/) ـ ستاره (*) ــ پیکان (←) ــ ایضاً (〃) ــ آکلاد ({ }) ــ تساوی (=). هریک از این علایم در جمله کاربرد خاصّی دارند.

۱۲) حذف همزه از آخر کلمات عربی مختوم به «اء» : انشاء ← انشا/ صفاء ← صفا

ب) ویرایش زبانی

۱) پرهیز از کاربرد شکل گفتاری جز در نوشته‌ی متناسب با نوع آن : میون بیابون ← میان بیابان

۲) پرهیز از مطابقت موصوف و صفت در فارسی : خانم مدیره‌ی محترمه ←خانم مدیر محترم

۳) پرهیز از کاربرد تنوین در کلمات فارسی سره و غیرعربی : زباناً ← زبانی/ تلفناً ← تلفنی

۴) رعایت صراحت، دقّت و گویایی در نوشته

۵) پرهیز از جمع بستن جمع‌های عربی با نشانه‌های فارسی : اخلاق‌ها ← اخلاق

۶) خودداری از افزودن «تر» به صفت‌های تفضیلی عربی : اعلم‌تر ← اعلم

۷) رعایت کوتاهی جملات

۸) نزدیک کردن زبان نگارش به زبان گفتار

۹) پرهیز از تکلّف کلامی و بیان عبارت‌های فضل فروشانه

۱۰) پرهیز از کاربرد عبارت‌های زاید و بی‌نقش، تکیه کلام‌ها، تکرار فعل‌ها و ...

۱۱) پرهیز از کاربرد واژگان و ساخت‌های دستوری کهن : از جای بشد ← عصبانی شد.

۱۲) کاربرد برابرهای مناسب فارسی به جای کلمات غیر فارسی : علی کلّ حال ←در هر حال / سیستم ← نظام

۱۳) پرهیز از کاربرد دو کلمه‌ی پرسشی در جملات پرسشی : آیا چگونه ← چگونه

۱۴) کاربرد درست تکیه کلام «به قول معروف» : «به قول معروف خسته شدم» که «خسته شدم» قول معروف نیست.

۱۵) پرهیز از کاربرد «برعلیه» و «برله» به جای علیه و له

۱۶) کاربرد نادرست «را»ی نشانه‌ی مفعول پس از فعل : کفشی که خریده بودی را پسندیدم ← کفشی را که خریده بودی، پسندیدم.

۱۷) مطابقت نهاد با فعل : هم من رفتم هم او ← هم من رفتم هم او رفت.

۱۸) پرهیز از تکرار فعل : در کلاس هم میز هست هم تخته هست ← در کلاس هم میز هست هم تخته.

۱۹) پرهیز از حشو : سوابق گذشته، فینال آخر، حُسن خوبی و ...، گذشته، آخر، خوبی.

۲۰)جمع بستن کلمات فارسی با نشانه‌های جمع عربی جایز نیست : بازرسین← بازرسان، گزارشات← گزارش‌ها، آزمایشات← آزمایش‌ها.

۲۱) حذف درست فعل به قرینه : سارق را دستگیر و به زندان بردند← سارق را دستگیر کردند و به زندان بردند.

۲۲) کاربرد «با» و «برای» به جای «به وسیله‌ی» و «به منظور» : به وسیله‌ی پست ← با پست

۲۳) به کار بردن فعل با حرف اضافه‌ی خاصّ آن : بردن از، باختن به، ترسیدن از

۲۴) پرهیز از کاربرد فعل مجهول با نهاد : گلستان توسّط سعدی نوشته شد ← سعدی گلستان را نوشت.

۲۵) پرهیز از کاربرد «یّت» با کلمات فارسی : دوئیّت ← دوگانگی
۲۶) کلمه‌ی «برخوردار» در جایی به کار می‌رود که نتیجه‌ی مثبت و مفید داشته باشد. این بیمار از ضعف برخوردار است ← این بیمار ضعیف است.
۲۷) برجسته کردن تضاد بین اجزای جمله به کمک «و» مباینت یا استبعاد : مسلمان و دروغ!
۲۸) پرهیز از کاربرد عباراتی که ابهام و کژتابی دارند : دو خواهر و برادر حافظ کلّ قرآن شدند.

اکنون می‌کوشیم شما را با شیوه‌های درست نویسی بیشتر آشنا کنیم. از این‌رو تعدادی از جملاتی را که در آن‌ها تکلّف و پیچیده‌نویسی، حشو، تبعیّت از الگوهای بیگانه، عامیانه‌نویسی، کهنه‌گرایی، سره‌نویسی، عربی‌مآبی، کاربردها و خطاهای رایج زبانی، نوآوری‌های کاذب، تأثیر ترجمه، شکسته‌نویسی، ایجازهای مخل، تکیه کلام‌های زاید، درازنویسی، تعابیر نامناسب، ابهام و کژتابی، غلط‌های املایی و رسم‌الخطی و ... وجود دارد، با هم اصلاح می‌کنیم و از این پس، می‌کوشیم هنگام نگارش، به این نوع خطاها و لغزش‌ها دچار نشویم.

۱) مسئله‌ی کوشش برای آزادی تاریخچه‌ای دراز در طول تاریخ دارد.
۲) مبارزه برای آزادی پیشینه‌ی تاریخی دور و درازی دارد.*

«مسئله» را می‌توان حذف کرد ؛ زیرا زاید است. به‌جای واژه‌ی کوشش، «مبارزه» را آورده‌ایم که می‌تواند اشکال مختلف کوشش برای آزادی را در خود جای دهد. مقصود از تاریخچه در این عبارت «پیشینه» است. تاریخچه زمانی به‌کار می‌رود که واقعاً تاریخچه‌ای در کار باشد.

۱) یک افسر حفاظت دشمن یک گلوله درکرد و کلّه‌ی یکی از مخالفان را زد.
۲) یکی از افسران حفاظت دشمن، گلوله‌ای شلّیک کرد که به سر یکی از مخالفان اصابت نمود.

«درکرد، کلّه و زد» واژه‌هایی عامیانه و گفتاری هستند. بهتر است از کاربرد این‌گونه

* جمله‌ی ۱ نادرست و جمله‌ی ۲ شکل ویرایش شده است.

واژه‌ها در نوشته‌های جدّی بپرهیزیم. ما به‌جای این کلمات، از واژگان «شلّیک کرد، سر و اصابت نمود» استفاده کرده‌ایم.

۱) مسکو مایل به انجام طرح خلع سلاح هسته‌ای اوکراین است.

۲) مسکو مایل به اجرای طرح خلع سلاح هسته‌ای در اوکراین است.

بهتر است به‌جای «انجام» در این‌گونه جمله‌ها از «اجرا» استفاده کنیم؛ زیرا واژه‌ی «انجام» به تنهایی «پایان، سرانجام و عاقبت» معنی می‌دهد. در عین حال، چون در این جمله از طرح سخن رفته است، اجرا کلمه‌ی مناسب‌تری است.

۱) فرزندان، قبل از این که به عنوانِ «یک‌بار» برای خانواده تلقّی شود، به‌عنوان یک منبع منفعت و ثروت به‌حساب می‌آمدند.

۲) خانواده‌ها فرزندان خود را منبع درآمد، تلقّی می‌کردند نه سربار خانواده.

بسیاری از واژگانِ این جمله‌ی بلند را حذف کردیم؛ بی آن که معنی جمله دستخوش تغییر شود. نهاد جمله با فِعل آن مطابقت نداشت: (فرزندان ... شود) بدون آن‌که نیازی باشد، دو بار از ترکیب «به عنوانِ» استفاده شده بود.

۱) جمعیّتی بسیار زیاد و بی‌شمار که به گونه‌ای نامتوازن پراکنده شده‌اند نه تنها منبع و منشأ گرسنه‌گی است بلکه این جمعیّت انبوه هم‌چنین مخرّب محیط‌زیست نیز می‌باشد.

۲) جمعیّتِ زیاد، پراکنده و نامتوازن نه تنها باعث قحطی می‌شود بلکه محیط‌زیست را نیز ویران می‌کند.

جمله‌ی دوم، با حذف کلمات مترادف از جمله‌ی اوّل به نصف کاهش یافته است.

آوردن قیدهایی چون نه تنها، بلکه، هم‌چنین و نیز به‌طور هم‌زمان در یک جمله درست نیست. شکل کاربرد این قیود معمولاً چنین است: نه تنها ... بلکه. املای کلمه‌ی گرسنه‌گی نادرست است؛ هم‌چنین‌اند کلمه‌هایی چون خواننده‌گان، شرکت‌کننده‌گان و ... .

از کاربرد «می‌باشد» تا حدّامکان پرهیز می‌کنیم و واژه‌ی معادل آن «است» را به کار می‌بریم.

۱) نتایجی که امروز به دست آمد را گزارش می‌کنم.

۲) نتایجی را که امروز به دست آمد، گزارش می‌کنم.

حرف نشانه‌ی «را» پس از مفعول قرار می‌گیرد. حذف «را» و نیز استفاده‌ی بیهوده از آن نادرست است.

۱) هنوز معلوم نشده است چه تعداد از قبول‌شدگان شامل این قانون شده‌اند.

۲) هنوز معلوم نشده است چه تعداد از قبول‌شدگان مشمول این قانون شده‌اند.

کلمه‌های شامل و مشمول را هیچ‌گاه نباید به‌جای هم به کار برد.

۱) در سال ۳۳۴، آل‌بویه بغداد را فتح و خلیفه را بر کنار و پسرش را به‌جای او برگماردند.

۲) در سال ۳۳۴، آل‌بویه بغداد را فتح کردند و پس از برکنار کردن خلیفه، پسرش را به‌جای او برگماردند.

فعل هیچ‌گاه نباید بی‌قرینه حذف شود. برکنار ← برکنار کردند. فتح ← فتح کردند. حذف فعل زمانی جایز است که فعل محذوف با فعل جمله‌ی پس از آن یکی باشد: این مسئله بررسی و حل شد.

۱) یکی از دلایل علاقه‌ی من به موسیقی کلاسیک این است که شما با شنیدن آن، احساس آرامش می‌کنید.

۲) یکی از دلایل علاقه‌ی من به موسیقی کلاسیک این است که، با شنیدن آن، احساس آرامش می‌کنم.

در بخش دوم جمله‌ی نخست، مقصود از «شما» نوع آدمی است امّا شیوه‌ی طرح جمله به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد نهاد به شکلی نابه‌جا تغییر داده شده است.

۱) دیدگاه او از دیدگاه روان‌شناسان متفاوت است.

۲) دیدگاه او با دیدگاه روان‌شناسان متفاوت است.

حرف اضافه‌ی «متفاوت» «با» است نه «از» چنان که می‌دانید، برخی فعل‌ها یا گروه‌های اسمی حرف اضافه‌ی معیّنی را می‌پذیرد؛ مثلاً «آموختن به ...» به معنای یاد دادن و «آموختن از» به مفهوم «یاد گرفتن» است.

۱) انیشتن، پس از بیست و دو سال زندگی در شهر پرینستون امریکا درگذشت.

۲) انیشتن، بیست و دو سال از عمرش را در پرینستون گذراند و در همان‌جا درگذشت.

جمله‌ی اوّل ابهام دارد و از آن چنین برمی‌آید که انیشتن تنها بیست و دو سال عمر کرده است.

این‌گونه جملات که دو یا چند معنی دارند، در نتیجه‌ی نشستن واژگان در جای نامناسب، تتابع اضافات، مشخّص نبودن مرجع ضمیر، وجود جملات معترضه، طولانی شدن جمله‌ها، ضعف و سستی پیوند اجزای جمله‌ها و حذف‌های نابه‌جا به‌وجود می‌آیند.

۱) پلیس آن کشور بار دیگر، در یک یورش وسیع و گسترده‌ای، ده‌ها تن مسلمان را در این کشور، بازداشت کرد.

۲) پلیس آن کشور، بار دیگر، در یورشی گسترده ده‌ها مسلمان را بازداشت کرد.

در این عبارت، واژه‌های «یک، وسیع، ای، تن، در این کشور» زاید یا تکراری هستند و می‌توانیم بدون آن که به ساختمان جمله و معنای آن لطمه بزنیم، آن‌ها را حذف کنیم.

۱) آگاهی و بیداری، مسلمانان را فراگرفته است.

۲) مسلمانان در همه‌ی کشورها آگاه و بیدار شده‌اند.

گاه برخی از تعبیرهای نامناسب (تعابیر قیدی، وصفی، فعلی، اسمی و ...) که از راه ترجمه یا بر اثر بی‌مبالاتی اهل زبان به زبان راه یافته‌اند، فهم جمله را دشوار می‌سازند.

بیاموزیم

واژه های هم آوا (۲)

انواع هم آوایی در زبان فارسی :

۱) واژه هایی که از نظر شکل نوشتار و گفتار یکسان هستند .

مانند : روان (= روح)　　روان (= جاری)

گور (گورخر)　　گور (قبر)

۲) واژه هایی که از نظر نوشتاری متفاوت ولی از نظر گفتاری دارای تلفّظ یکسان هستند .

مانند : خوار　　خار

خویش　　خیش (= گاوآهن)

قَدَر　　غَدَر

خودآزمایی

۱) جمله‌های زیر را ویرایش کنید.

☐ *موضوع ساده‌ای که ممکن است در هر عصر و زمانی نگران‌کننده باشد، این است که وقتی سطح انرژیِ بدن کاهش یافته، می‌تواند به‌راحتی شما را عصبی و از کوره به در ببرد.*

☐ *اکنون شرکت‌های تعاونی از موقعیّت خوبی دارا هستند.*

☐ *انجام‌دهنده‌گان این پروژه باید جرئت ریسک کردن را داشته باشند.*

☐ *عدم وجود برنامه‌ی مناسب باعث انجام به موقع فعالیّت‌های ورزشی نشده است.*

☐ *کاهش بارنده‌گی در پارسال گذشته، در کمبود منابع آب‌های تحت‌الارضی بی‌تأثیر نیست.*

☐ *به بخش بعدی برنامه ملاحظه بفرمایید.*

☐ *مورّخان جرئت به افشای کشف خود کردند.*

☐ *ادامه و تأکید بر انجام چنین تمرین‌هایی باعث تقویت مهارت‌های نگارشی می‌گردد.*

☐ *در واقع این جور وقت‌ها آدم دچار خودپرستی می‌شود که به درد نمی‌خورد.*

☐ *حسن به برادرش گفت که مقاله‌اش منتشر شده.*

۲) نمونه‌های دیگری از کلماتی را که در «بیاموزیم» خواندید بنویسید.

۳) بخشی از یک نشریه یا روزنامه را انتخاب کرده، با توجّه به نکاتی که در این درس خوانده‌اید، آن را ویرایش کنید.

درس چهارم

املای «همزه» در فارسی[1]

ردیف	شکل همزه	جای همزه	مثال
۱	ا	آغازی	ابر، اسب، اخذ، اجر، اکل، اکید اسم، ارث، اشاره، اراده، استدلال، استخراج افت، اخت، اجرت، الفت، اخوّت، اردو
۲	ء	پایانی	ماء (ماءِ مَعین : آب گوارا)، سوء(سوء سابقه : پیشینه‌ی بد) شیء (شیءِ نورانی) جزء (جزءِ چهارم)
۳	آ	آغازی و میانی	آن، آمدن، آجر، آخِر،آجل،آتی قرآن، الآن، مرآت، مآخذ، مآب، مَآثر، لآلی، منشآت

۱) شرح این جدول فقط برای مطالعه و آگاهی بیشتر است.

۴	أ	میانی و پایانی	رأس، یأس، شأن، مأوا، رأی، رأفت، مأخذ، مأیوس، تأثیر، تأکید/ تأسّف، تأثّر، تأنّی، تأمّل، متأسّف، متأثّر، متأنّی / منشأ، مبدأ، خلأ، ملجأ
۵	ؤ	میانی و پایانی	رؤیا، رؤیت، مؤمن/ مؤسّس، مؤلّف، رؤسا، مؤکّد/ سؤال، فؤاد، مؤانست، مؤاخذه لؤلؤ، تلألؤ
۶	ئـ	میانی و پایانی	هیئت، نشئت، مسئله، قرائت، جرئت، دنائت/ رئیس، سائل، مسائل، ائتلاف، مشمئز، لئامت / رئوس، شئون، رئوف / نئون، ژوئن، لائوس، رئالیسم، تئاتر، کاکائو، سوئز، دوئل، پروتئین، سئول، اوروگوئه/ متلألئ

با دقّت و توجّه به این جدول، شکل‌ها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر

---

۱) در سال‌های گذشته واج‌های فارسی و الفبای خطّ فارسی را آموختیم. در این‌جا، به واج /ء/ و املای آن بیشتر می‌پردازیم ؛ زیرا تنوّع و پیچیدگی آن از حروف دیگر بیشتر است. برای مثال، کلماتی چون الفت، تألیف، مؤلّف، تآلیف (جمع تألیف) هر چند هم‌خانواده هستند امّا همزه‌ی آن‌ها در چهار شکل «ا، أ، ؤ، آ» نوشته می‌شود. در حالی که حرف‌های «ل، ف» آن‌ها چنین پیچیدگی و تنوّعی ندارند.

۲) واج /ء/ نماینده و صدای دو حرف است : همزه «ء» و عین «ع». کلماتی مانند : «علم، سعید، واسع، زارع» با حرف عین که نماینده‌ی واج همزه /ء/ است، نوشته شده‌اند و کلماتی مانند «اجر، آجل، تأثیر، مؤسّس، مآخذ، سائل، جزء» با حرف همزه ــ که آن هم نماینده‌ی واج /ء/ است ــ نوشته شده‌اند. در این‌جا به بیان شکل‌های متعدّد همزه می‌پردازیم : ا (الف بدون همزه)، آ (الف با مد)، ء (همزه بدون کرسی)، أ (همزه با کرسی «الف»)، ؤ (همزه با کرسی «و») و ئـ (همزه با کرسی «ی»).

۳) کلماتی که با حرف همزه آغاز می‌گردند (چه فارسی باشند و چه عربی و غیرعربی) با «الف» تنها نوشته می‌شوند ؛ به عبارت دیگر، حرف «الف» در آغاز کلمات فارسی نماینده‌ی همزه‌ی آغازی است ؛ مانند : «اخذ، اسم، اخت». در رسم‌الخطّ عربی این کلمات معمولاً به شکل «أخذ، إسم، أخت» نوشته می‌شوند.

۴) کلمات مختوم به «همزه» با حرف «ء» بدون کرسی نوشته می‌شوند ؛ مشروط به این‌که حرف قبل از همزه، ساکن باشد ؛ مانند : شیْء / سوء، جزء.

بشناسید تا آن‌ها را به درستی در املا به‌کار برید. برای توضیح بیشتر می‌توانید به پاورقی درس نیز مراجعه کنید.

فعّالیّت

از متن درس‌های ۱ تا ۴ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

---

۵) کلماتی که دارای همزه با مصوّت /ا/ باشند، چه در آغاز و چه بین کلمه به شکل «آ= الف با نشانه‌ی مد» نوشته می‌شوند ؛ مانند : آجل، آخر / الآن، قرآن.

۶) کلمات همزه‌داری که همزه‌ی آن‌ها ساکن ماقبل مفتوح باشند، با «أ = همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند ؛ میانی مانند : رأس، رأفت / پایانی : ملجأ، خلأ.

کلمات همزه‌داری نیز که همزه‌ی آن‌ها مفتوح ماقبل مفتوح باشد، با «أ= همزه با کرسی الف» نوشته می‌شوند ؛ مانند : تأسّف، تأثّر، متأثّر.

۷) کلمات همزه‌داری که همزه‌ی آن‌ها ساکن و ماقبل مضموم باشد، با این شکل «ؤ» (همزه با کرسی «و») نوشته می‌شوند ؛ میانی : مؤمن، رؤیت/پایانی : لؤلؤ، تلألؤ. اگر همزه‌ی چنین کلماتی مفتوح و ماقبل آن‌ها مضموم باشد نیز با همین شکل نوشته می‌شوند ؛ مانند : مؤسّس، مؤلّف، رؤسا. هم‌چنین اگر همزه، همراه با مصوّت /ا/ و ماقبل مضموم باشد، به همین شکل نوشته می‌شود ؛ مثال : فؤاد، سؤال، مؤاخذه.

۸) جز موارد یاد شده، کلمات همزه‌دار با کرسی «ی» نوشته می‌شوند ؛میانی، مانند : هیئت، مسئله، جرئت / افئده، مسائل، ائتلاف / رئوس، شئون، مسئول، رئوف / نئون، ژوئن، لائوس، دوئل / پایانی : متلألئ.

یادآوری: کلمات «هیئت، مسئله، جرئت» / «مسئول، شئون، رئوف» و مشابه آن‌ها به شکل دیگر «هیأت، مسأله، جرأت» و «مسؤول، شؤون، رؤوف» نیز نوشته می‌شوند و به هر دو شکل صحیح هستند. در کتاب‌های درسی، شکل اوّل این کلمات (یعنی با کرسی «ی») ترجیح داده شده است و آموزش داده می‌شود. یکی از دلایل ترجیح این است که در الفبای فارسی، کلمات همزه‌دار غیرعربی همیشه با کرسی «ی» نوشته می‌شوند ؛ مانند : پروتئین، نئون، سئول... پس اگر کلماتی مانند «هیئت و هیأت» و «مسئول و مسؤول» را که از گذشته به دو شکل نوشته شده‌اند، با کرسی «ی» بنویسیم، این ویژگی الفبای فارسی را تعمیم داده و آموزش آن را آسان‌تر کرده‌ایم.

گروه کلمات برای املای شماره‌ی یک

مُمِدِّ حیات ــ مفرّحِ ذات ــ موسمِ ربیع ــ عصاره‌ی تاک ــ شهد فایق ــ نخلِ باسق ــ صَفْوَت آدمیان ــ تضرّع و زاری ــ عاکفانِ کعبه ــ حِلیه‌ی جمال ــ تحیّر و سرگشتگی ــ جَیْب مراقبت ــ بحرِ مکاشفت ــ طاسکِ گَردن ــ طرّه‌ی پرچم ــ تأمّل و تفکّر ــ طاق نُهم ــ نثرِ مرسل ــ مصنوع و متکلّف ــ مَغاک زمین ــ دادارِ هور ــ تجسّمِ رؤیاها ــ تحجّر و غرور ــ غمین و متأسّف ــ حمیّت و دلاوری ــ خنثی کننده‌ی توطئه ــ دور و برحذر ــ طنینِ مرموز ــ رعشه‌ی سهمناک ــ راهِ قُرُق شده ــ فرطِ استیصال ــ اقلّیّت ممتاز ــ غریزه‌ی حبِّ ذات ــ مغرور و ستیزه‌گر ــ تملّقِ درباریان ــ حَسَب‌الامرِ حاکم ــ ربّ‌النّوعِ وجاهت ــ فدایی و جان نثار ــ مُهمل و بیهوده ــ تمثال نیم‌رخ ــ صناعتِ ظریف ــ خبطَ و خطا ــ صنایعِ مستظرفه ــ امرِ مُطاع ــ صیانت و نگهداری ــ نظم و نَسَق ــ اجرای پانتومیم ــ خویِ ظلم‌ستیزی ــ نثر طنزواره ــ همهمه‌ی زیاد ــ صرافتِ طبع ــ تفحّص و تحقیق ــ ایهامِ لطیف ــ مقبولیّت عام ــ ابداع و ابتکار ــ خلوص و صمیمیّت ــ نقّاد و تحلیل‌گر ــ نقدِ لُغَوی ــ جزئیّاتِ وقایع ــ شِراعِ کِشتی ــ قضایِ آمده ــ هزاهز و غریو ــ اَفگار و مجروح ــ حادثه‌ی صعب ــ مؤکّد و قَطعی ــ توقیع و امضا ــ تبِ سرسام ــ پیراهنِ توزی ــ مِخْنَقه و گردن‌بند ــ نامه و رُقعت ــ غزوِ هندوستان ــ حلال بی‌شُبهت ــ زمین و ضَیْعَت ــ گزاردنِ نعمت ــ ضیعتکِ حلال ــ جایزه و صِلَت ــ وِزر و وبال ــ عَلیٰ اَیِّ حال ــ حُطامِ دنیا ــ شعشعه‌ی نور ــ انفاسِ سحرخیزان.

دوربین و طیف‌نما ــ گماشته و منصوب ــ سفیر دربار ــ صفیر گلوله ــ خداوندِ قدیر ــ عید غدیر ــ نقض پیمان ــ نغز و دلکش ــ حال و عاجل ــ القا و آموزش ــ ابطال و الغا ــ برائَت و بیزاری ــ کشور پرتغال ــ تحدید مرزها ــ ثَمَنِ خانه ــ گل سمن ــ اجر و ثواب ــ جزر و مد ــ جذر اعداد ــ هایل و ترسناک ــ حایل و مانع ــ چاق و سمین ــ حوضه‌ی آبریز ــ حوزه‌ی ادب ــ زاغ و زغن ــ ذرع و پیمان، کشت و زرع ــ حیله و غدر ــ اداره‌ی متبوع ــ اوامر و نواهی ــ نواحی چهارگانه ــ ثمین و گران‌بها ــ وجه شَبَه ــ شبح درخت ــ تلقّی و استنباط ــ ایلیاد و اُدیسه ــ عزل و نَصْب ــ اصل و نَسَب ــ طیّب و پاک ــ طیبِ خوش ــ

شیوه‌ی بلاغی ــ اقتضای حال ــ آسوده و مرفّه ــ انقباض و انبساط ــ وهله‌ی اوّل ــ مرحله‌ی دوم ــ کلام مزبور ــ شعر مذکور ــ لحن و آهنگ ــ تمسخر و تحقیر ــ ممیّزِ معنا ــ مکث و درنگ ــ ماءِ مَعین ــ دُرَر و لآلی ــ منشآت قائم‌مقام ــ تأنّی و درنگ ــ مؤانست و هم‌نشینی ــ لئامت و پستی ــ حرف‌های مشمئزکننده.

خودآزمایی

۱) شکل درست همزه /ء/ را در کلمات زیر طبق نمونه بنویسید.

مثال: مُـ |ء| ثّر = مؤثّر

نشـ |ء| ت ←	*ء| داره* ←	*مُـ |ء| انست* ←
مَـ |ء| اخذ ←	*مَر |ء| وس* ←	*اشمـ |ء| زاز* ←
سـ |ء| ال ←	*ء |ء| تلاف* ←	*ملج |ء|* ←

۲) چرا برخی از واژه‌ها ارزش املایی بیشتری دارند با ذکر نمونه توضیح دهید.

۳) پنج کلمه مثال بزنید که صورت‌های مکتوب و ملفوظ آن‌ها متفاوت باشد.

مثال: پَنبه ← / پَمبه /

درس پنجم

مطابقت نهاد و فعل

از میان همه‌ی اجزای جمله، نهادِ جدا و نهادِ پیوسته در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند ؛ یعنی با فعل مفرد، نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع. به جمله‌ی زیر توجّه کنید.

در **زمـــان قدیم مـــرد تنگ‌دستی** در **سرزمینی دوردست** با **وضع پریشانی** زندگی می‌کرد.

جمع بستن هیچ یک از گروه‌های اسمی جمله‌ی بالا ــ به‌جز نهاد ــ در فعل تأثیر نخواهد گذاشت :

در **زمان‌های قدیم** مرد تنگ‌دستی در **سرزمین‌های دوردست** با **اوضاع پریشانی** زندگی می‌کرد.

تنها با جمع بستن نهاد، فعل آن نیز جمع بسته می‌شود :

در زمان قدیم **مردان تنگ‌دستی** در سرزمینی دوردست با وضع پریشانی زندگی می‌کرد**ند**.

جدول شماره‌ی یک

		نهاد	فعل
اسم	جاندار	مفرد : پیامبر فرمود. / فرمودند.	مفرد / جمع
		جمع : انسان‌ها... می‌توانند...	جمع
	بی‌جان	مفرد : سنگ افتاد.	مفرد
		جمع : سنگ‌ها افتاد.	مفرد / جمع*
		جمع : (به‌هنگام جان بخشیدن به اشیا) : گل‌ها خندیدند.	جمع
اسم جمع	جاندار	قافله، کاروان، لشکر، سپاه، دسته (عزاداران)	مفرد
		مردم	جمع
		ملّت	مفرد / جمع
	بی‌جان	مجلس، شورا، هیئت، گروه، مجمع	مفرد
		دسته (اسکناس، سبزی، چوب و...)	مفرد
اسم مبهم	جاندار	یکی، کسی، هر کسی	مفرد
		هر یک، هرکدام، هیچ یک، هیچ‌کدام	مفرد / جمع
	بی‌جان	بعضی	مفرد / جمع*

فعّالیّت

برای هریک از موارد بالا ــ با توجّه به آن‌چه در سال‌های گذشته خوانده‌اید ــ یک جمله مثال بیاورید و درباره‌ی علّت مفرد و جمع آمدن فعل آن توضیح دهید.

---

* در فارسی امروز به ویژه در گونه‌ی گفتاری تمایل بر تطبیق نهاد جدا و پیوسته است :

□ سنگ‌ها افتاد/ افتادند

□ بعضی از کتاب‌ها سودمند است/ ـَـ ند (هستند)

زبان به‌عنوان رفتاری اجتماعی تحت تأثیر عوامل مختلف، گونه‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به‌جای ضمیر «تو»، ضمیر «شما» و به‌جای شناسه‌ی «ی»، شناسه‌ی «ید» را به‌کار می‌بریم: تو رفته بودی ⇐ شما رفته بودید. هم‌چنین به‌جای ضمیر «او» ضمیر «ایشان» را به‌کار می‌بریم.

ضمیرهای شخصی در فارسی مؤدّبانه				
	ضمیرهای جدا		ضمیرهای پیوسته	
شخص و شمار	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اوّل شخص	من	ما	ـَم ← ـِ مان	ـِمان
دوم شخص	تو ← شما	شما	ـَ ت ← ـِ تان	
سوم شخص	او ← ایشان	ایشان	ـَ ش ← ـِ شان	

ضمیر اوّل شخص مفرد نیز گاه به‌صورت «ما» در می‌آید و اغلب نویسندگان و سخنرانان آن را به‌کار می‌برند و در حقیقت، خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک می‌کنند: من معتقدم ⇐ ما معتقدیم.

□ جدول فعل‌ها نیز در فارسی مؤدّبانه به این‌صورت به‌کار می‌رود؛ یعنی شناسه‌ی آن‌ها تابع قاعده‌ی ضمیر است:

شخص و شمار	**مفرد**	**جمع**
اوّل شخص	رفتم	رفتیم
دوم شخص	رفتید	رفتید
سوم شخص	رفتند	رفتند

فعل اوّل شخص مفرد نیز گاهی به‌صورت جمع به‌کار می‌رود. در این حالت، گوینده یا نویسنده، سخن و نوشته‌ی خود را حاصل فکر جمع می‌داند نه فرد.

□ گزینش این گونه‌ی زبانی در انتخاب واژگان نیز تأثیر می‌گذارد و معمولاً معادل‌هایی برگزیده می‌شوند که در زیر پاره‌ای از آن‌ها را می‌بینیم:

گونه‌ی معمولی	گونه‌ی مؤدّبانه	
ـــــــــ	درباره‌ی خود	درباره‌ی مخاطب
من	بنده ــ این جانب	----
تو	----	شما / حضرت‌عالی / جناب عالی / سرکار
آمدن	خدمت رسیدن / مشرّف شدن	تشریف آوردن / تشریف فرما شدن
رفتن	مرخّص شدن / رفع زحمت کردن	تشریف بردن
گفتن	عرض کردن / به عرض رساندن	فرمودن
خوردن	صرف کردن/صرف شدن	میل کردن / فرمودن، نوش‌جان کردن
دادن	تقدیم کردن	مرحمت کردن
بودن	در خدمت بودن	تشریف داشتن
خواستن	استدعا / خواهش / تمنّا کردن	امر / اراده کردن / فرمودن
......		

ضمناً برای احترام در فعل امر، به‌جای هر فعلی از «بفرمایید» استفاده می‌شود : بخورید، بخوانید، بنویسید، بنشینید و... . درحقیقت، فعل اصلی جمله (فعل بعد از بفرمایید) حذف می‌گردد : بفرمایید بنشینید.

انواع حذف

به عبارت‌های زیر توجّه کنید.

۱ــ گیله مرد گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود و اصلاً جواب نمی‌داد.

۲ــ حمید از دوستش پرسید : از دوستان چه خبر؟

در عبارت ۱ نهاد جمله‌ی دوم ذکر نشده اما خواننده یا شنونده از نهاد جمله‌ی اوّل پی‌می‌برد که نهاد جمله‌ی دوم «گیله مرد» است. در این جمله، حذف نهاد به «قرینه‌ی لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت ۲ جای فعل «داری» در جمله‌ی دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به شناخت فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان نتیجه گرفت که فعل «داری» از جمله‌ی دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به «قرینه‌ی معنوی» صورت گرفته است.

نویسنده یا گوینده برای جلوگیری از تکرار می‌تواند آن‌چه را خواننده یا شنونده حدس می‌زند، حذف کند. به این ترتیب، هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به‌دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه‌ی لفظی» گویند امّا اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف‌شده پی ببرد، «حذف به قرینه‌ی معنوی» است.

چنان‌که می‌بینیم، حذف موجب صرفه‌جویی درکلام می‌شود.

□ **حذف جمله**: در جمله‌های مرکّب گاه حذف با قرینه‌ی لفظی صورت می‌گیرد : رفته بودم که او را ببینم امّا نتوانستم [ــــــــ].

□ **حذف نهاد جدا** : نهاد جمله‌های هم‌پایه و ناهم‌پایه‌ی اوّل شخص و دوم شخص را همیشه می‌توان به قرینه‌ی نهاد پیوسته حذف کرد ؛ مگر آن که با وابسته یا بدل همراه باشد یا تأکیدی درکار باشد :

۱) «**من** این موضوع را گفته بودم.» (نه **کس دیگر**) (تأکید)

۲) با احترام، **ما**، دانش‌آموزان کلاس سوم دبیرستان، تقاضا می‌کنیم کتاب‌های تازه‌ای برای کتابخانه تهیّه کنید. (همراه با بدل)

۳) **منِ** بیچاره باید به‌تنهایی این‌همه کار را انجام دهم. (با وابسته)

□ **حذف نهاد پیوسته** (شناسه یا نهاد اجباری) ممکن نیست.

□ **حذف فعل** در جمله‌های پر کاربرد : به سلامت ـــ، بسیار خوب ـــ، شکر خدا ـــ، به‌جان شما ـــ. (به قرینه‌ی معنوی)

□ **حذف فعل اسنادی** در جمله‌های مرکّب : هرچه ارزان‌تر ـــ، بهتر ـــ، چه بهتر که شما این‌کار مهم را برعهده بگیرید. (به قرینه‌ی معنوی)

□ **حذف تمام اجزای جمله** به‌جز نقطه‌ی اطّلاع در جمله‌های پاسخی و پرسشی : حسن آمد. چه کسی ـــ؟ (قرینه‌ی لفظی)

حسن دیروز آمد. کِی ـــ؟ (قرینه‌ی لفظی)

بیاموزیم

در کلمات زیر دقّت کنید.

دوستان   دوست + ان

آشنایان   آشنا + ی + ان

چرا «آشنایان» را مانند «دوستان» به صورت «آشناان» نمی‌خوانیم و نمی‌نویسیم؟

زیرا کلمه‌ی «دوست» به صامت «ت» ختم شده است و هر صامتی می‌تواند با نشانه‌ی جمع «ان» که با مصوِّت آغاز می‌شود، به تلفّظ درآید امّا کلمه‌ی «آشنا» به مصوّت «آ» ختم شده است و دو مصوّت با هم تلفّظ نمی‌شوند. در این جا، یک صامت مورد نیاز است که بین دو مصوِّت قرار گیرد.

صامتِ «ی» را در «آشنایان» واجِ میانجی می‌گویند. چند میانجی دیگر:

تشنگان، هفتگی   تشنه + گ + ان، هفته + گ + ی

نیاکان، پلّکان   نیا+ک+ان، پلّه+ک+ان

سبزیجات   سبزی+ج+ات

نکته ای   نکته+همزه+ی

یادآوری: برخی از کلمه‌ها به گونه‌ای نوشته و تلفّظ می‌شوند که واج میانجی در شکل نوشتاری آن‌ها به آسانی قابل تشخیص نیست فقط در شکل گفتاری نمود آشکار دارد. در این گونه کلمات هنگام تلفظ به شکل جمع(با علامت «ان») نخست مصوّت بلند به مصوّت کوتاه تبدیل می‌شود و سپس واج یا صامت میانجی قبل از نشان جمع، ظاهر می‌شود. مثال :

گیسوان ← گیسُ + و + ان

خودآزمایی

۱) با توجّه به فعل‌های «ترکید» و «جوشید» به پرسش‌ها پاسخ دهید.

الف : با افزودن تکواژ متعدّی ساز، آن‌ها را گذرا (متعدّی) کنید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید.

ب : با اعمال مرحله به مرحله‌ی روند مجهول‌سازی، جمله‌ها را مجهول کنید.

۲) موارد حذف را در نوشته‌ی زیر مشخّص کنید و نوع آن را بنویسید.

آن‌ها با اسب حرکت کردند، ما نیز به‌دنبالشان ؛ صبح زود رسیدیم ؛ آن‌ها زودتر. شهر میان دشت گسترده بود، پر از دار و درخت، حالتی رؤیایی ؛ مثل این بود که به بهارستانی نادیده چون مینو قدم نهاده‌ایم. در قرن سوم بنا شده بود. از آن زمان تاکنون، آرام و سبز در کنار کویر نشسته چشم به راه آمدن مسافری بود که به دیدارش می‌آمد.

۳) صامت‌های میانجی کلمات زیر را مشخّص کنید.

دانایان، پختگی ، ترشیجات ، بچگانه ، سخن‌گویان ، گرسنگان ، روستایی ، نامه‌ای ، بانوان

درس ششم

نگارش تشریحی

مقاله‌ها از نظر شیوه‌ی نوشتن به سه گونه تقسیم می‌گردد :

۱) گونه‌ی تشریحی

۲) گونه‌ی تحلیلی

۳) گونه‌ی تحقیقی.

در این درس با گونه‌ی تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم.

هر نوشته با استفاده از یک یا دو شیوه‌ی بالا نوشته می‌شود ؛ مثلاً درس «تربیت انسانی و سنّت ملّیِ ما» در سال دوم نوشته‌ای تحلیلی است ؛ زیرا نویسنده در آن با برهان‌های عقلی و ذکر نمونه‌های شعری، مسئله‌ی تربیت و ارتباط آن با سنّت را بررسی کرده است. یا مقاله‌ی «چنین رفت و...» در کتاب زبان فارسی سال دوم ماهیّتی پژوهشی دارد. در عین حال، نویسنده‌ی آن مقاله با تحلیل برخی از وقایع، به بررسی داستان «رستم و سهراب» پرداخته است. مقاله‌ی «کتاب و کتاب خوانی» در همان کتاب، مقاله‌ای کاملاً تحقیقی است. «کلاس نقّاشی» در کتاب ادبیّات سال اوّل و «سفرنامه‌ی ابن‌بطوطه» در کتاب ادبیّات سال دوم نیز نوشته‌هایی تشریحی هستند. اکنون در این درس با نوشته‌های تشریحی بیشتر آشنا می‌شویم :

تاکنون درباره‌ی انواع نوشته‌ها از نظر زبان و قالب و شیوه‌ی بیان مطالبی آموخته‌اید.

نمونه‌هایی را خوانده و موضوعاتی را نیز با قلم خود نوشته‌اید. این نوشته‌ها یا حاصل دیده‌ها، شنیده‌ها (نوشته‌های تشریحی) و تأمّلات درونی شما هستند (نوشته‌های تحلیلی) یا براساس پژوهش‌های شما و دیگران آفریده شده‌اند (نوشته‌های تحقیقی).

در هرحال، در اغلب نوشته‌ها، با هر بیان و زبان و در هر قالبی که باشند، هدف نویسنده، تشریح بی‌کم و کاست اشخاص، وقایع و چیزهاست، آن‌گونه که هستند.

اکنون ببینیم «تشریح» چیست؟

تشریح یعنی شرح و بسط دادن به منظور مطالعه و دقّت در یک موضوع یا مطلب به‌گونه‌ای علمی، دقیق و از سرِ باریک‌بینی.

عام‌ترین و رایج‌ترین راه تشریح، طرح پرسش‌هایی در مورد ابعاد مختلف یک چیز، شخص یا پدیده است ؛ مثلاً : با طرح پرسش‌های زیر درباره‌ی ابعاد گوناگون یک «ساختمان»، می‌توان آن را به‌خوبی تشریح کرد :

- ☐ چیست؟
- ☐ چگونه است، از چه بخش‌هایی ساخته شده یا هر بخش آن چگونه است؟
- ☐ کجاست؟
- ☐ چه کسی آن را ساخته است؟
- ☐ کی ساخته شده است؟
- ☐ به چه منظور ساخته شده است؟
- ☐ از کیست؟ برای چیست؟

اکنون به تشریح ساختمان یک مدرسه توجّه کنید.

«مدرسه دو طبقه بود و نوساز بود و در دامنه‌ی کوه تنها افتاده بود و آفتاب‌رو بود. یک فرهنگْ‌دوست، عمارتش را وسط زمین‌های خودش ساخته بود.

تابلوی مدرسه هم حسابی بزرگ و خوانا، از صد متری داد می‌زد که :

توانا بود هر که... هرچه دلتان بخواهد! با شیر و خورشیدش که آن بالا سر، سرپا ایستاده بود و زورکی تعادل خودش را حفظ می‌کرد و خورشید خانم روی کولش با ابروهای پیوسته و قمچیلی[1] که

---

۱) اصل واژه قَمْچی به معنی شلّاق و تازیانه و در این متن به طنز، مراد شمشیر است که شکل عامیانه آن قمچیل به‌کار رفته است.

به دست داشت. و تا سه تیرْ پرتاب، اطراف مدرسه بیابان بود، دَرَندشت و بی‌آب و آبادانی. و آن ته رو به شمال، ردیف کاج‌های درهم فرو رفته‌ای که از سرِ دیوار گلی یک باغ پیدا بود... کلاس دوم بغل دفتر بود... بعد سالن بود؛ خالی و بزرگ که دو تا ستون سفید چهارگوش پُرش کرده بود و آن ته سه چهار تا میز و نیمکت شکسته، دیوار روبه‌رو پوشیده از عکس پهلوان‌ها و بزن بهادرها و سیاه‌های دونده و مصری‌های وزنه‌بردار. و دیوار سمت راست پوشیده از یک نقشه‌ی بزرگ آسیا و... با قلمی ناشی. آبی دریاها مثل آب دهن مرده و دریاچه‌ی شمال به‌صورت بتّه جقه درآمده و خطآهن‌ها همه پت و پهن و سرتاسری، حتّی از کرمان گذشته و جزیره‌های اندونزی همه یکسره و به سنگاپور چسبیده و هر تکّه از پایین نقشه به رنگی؛ مجموعه‌ی رنگ‌های موجود مثل بقچه‌های چل تکّه...»

(مدیر مدرسه ــ جلال آل‌احمد)

هر بخشی از نوشته، به یکی از سؤالات ما پاسخ می‌دهد و حاصل آن تشریح و توصیف مدرسه است. البتّه این نوشته از چاشنی طنز نیز بهره دارد.

اگر بخواهیم رویدادی را تشریح و توصیف کنیم، باید به سؤالاتی نظیر: چه کسی؟ کی؟ کجا؟ با که؟ با چه؟ چگونه؟ چرا؟ و... پاسخ دهیم.

با هم شرح یک حادثه را می‌خوانیم که نویسنده آن را به‌خوبی بازسازی کرده و با شرح کامل جزئیّات در اختیار ما قرار داده است.

عدل

اسب درشکه‌ای توی جوی پهنی افتاده بود و قلمِ دست و کاسه‌ی زانویش خرد شده بود. کاملاً دیده می‌شد که استخوانِ قلمِ یک‌دستش از زیر پوست حنایی‌اش جابه‌جا شده و از آن خون آمده بود و فقط به چند رگ و ریشه که تا آخرین مرحله وفاداریشان را از دست نداده بودند، گیر بود. سُمِ یک دستش ــ آن‌که از قلم شکسته بود ــ به طرف خارج برگشته بود و نعل برّاق ساییده‌ای که به سه دانه میخ گیر بود، روی آن دیده می‌شد. آب جو یخ بسته بود. تنها حرارت تن اسب یخ‌های اطراف بدنش را آب کرده بود. تمام بدنش توی آبِ گل‌آلودِ خونینی افتاده بود. پی در پی نفس می‌زد. پرّه‌های بینی‌اش باز و بسته می‌شد. نصف زبانش از لای دندان‌های کلید شده‌اش بیرون زده بود. دور دهنش خون کف‌آلودی دیده می‌شد. یالش به‌طور حزن‌انگیزی روی پیشانی‌اش افتاده بود. دو سپور و یک عمله‌ی راهگذر که لباس سربازی بدون سردوشی تنش بود و کلاه خدمت بدون آفتاب‌گردان[1] به سر داشت، می‌خواستند آن را از توی جو بیرون بیاورند.

---

۱) بی‌لبه

یکی از سپورها که به دستش حنای تندی بسته بود، گفت: «من دمبشو می‌گیرم و شما هر کدومتون یه پاشو بگیرین و یهو از زمین بلندش می‌کنیم. اون‌وخت نه اینه که حیوون طاقت درد نداره و نمی‌تونه دساشو رو زمین بزاره، یهو خیز ورمی‌داره، اون‌وخت شماها جَلدی پاشو ول بدین؛ منم دمبشو ول می‌دم. رو سه تا پاش می‌تونه بند شه دیگه. اون دسش خیلی نشکسته. چه‌طوره که مرغ رو دو پاش وا میسه، این نمی‌تونه رو سه‌پاش واسه؟»

یک آقایی که کیف چرمی قهوه‌ای زیر بغلش بود و عینک رنگی زده بود، گفت: «مگر می‌شه حیوون را این‌طور بیرونش آورد؟ شماها باید چند نفر بشین و تمام هیکل بلندش کنید و بذاریدش تو پیاده‌رو.»

یکی از تماشاچی‌ها که دست بچّه‌ی خردسالی [را] در دست داشت، به اعتراض گفت: «این زبون بسه دیگه واسه‌ی صاحابش مال نمی‌شه. باید با یه گلوله کلکشو کند.» بعد رویش را کرد به پاسبانی که کنار پیاده‌رو ایستاده بود و گفت: «آژان سرکار که تپونچه دارین، چرا اینو راحتش نمی‌کنین؟ حیوون خیلی رنج می‌بره.»

پاسبان با تمسخر جواب داد: «قربان آقا! گلوله اوّلاً که مال اسب نیس و مال دزّه. ثانیاً، حالا اومدیم و ما اینو همین‌طورکه می‌فرمایین راحتش کردیم، به روز قیومت و سؤال و جواب اون دنیاشم کاری نداریم، فردا جواب دولَتو چی بدم؟ آخه از من نمی‌پرسن که تو گلولَتو چی‌کارش کردی؟»

مردی که پوستین مندرسی روی دوشش بود، گفت: «ای بابا! حیوون باکیش نیست. خدارو خوش نمیاد بکشندش. فردا خوب می‌شه. دواش یک فندق مومیاییه...»

تماشاچی روزنامه به‌دستی که تازه رسیده بود، پرسید: «چه‌طور شده؟»

یک مرد چپقی جواب داد: «من اهل این محل نیستم؛ من راهگذرم.»

لبوفروش سرسوکی[1] همان‌طورکه با چاقوی بدون دسته‌اش برای مشتری لبو پوست می‌کند جواب داد «هیچی! اتول بهش خورده، سَقَط شده. زبون بسّه از سحر تا حالا همین‌جا تو آب افتاده جون می‌کنه؛ هیشکی به فکرش نیس. اینو...» بعد حرفش را قطع کرد و به یک مشتری گفت: «یه قرون» و آن‌وقت فریاد زد «قند بی‌کوپن دارم! سیری یه قرون میدم!»

همان آقای روزنامه به‌دست پرسید: «حالا این صاحب نداره؟»

مرد کت چرمی قلچماقی که ریخت شوفرها را داشت، جواب داد: «چه‌طور صاحاب نداره؟ مگر بی‌صاحابم می‌شه. پوسش خودش دس‌کم پونزده تومن می‌ارزه. درشکه‌چیش تا همین حالا این‌جا بود. به‌نظرم رفت درشکه‌شو بذاره برگرده.»

---

۱) سرگذر

پسر بچّه‌ای که دستش تو دست آن مرد بود سرش را بلند کرد و پرسید : «بابا جون درشکه‌چیش درشکه‌شو با چی برده برسونه؟ مگه نه اسبش مرده؟»

یک آقا عینکی خوش لباس پرسید : «فقط دستاش خرد شده؟»

همان مرد قلچماق که ریخت شوفرها را داشت، جواب داد : «درشکه‌چیش می‌گفت دنده‌هاشم خرد شده.»

بخار تنکی از سوراخ‌های بینی اسب بیرون می‌آمد. از تمام بدنش بخار بلند می‌شد. دنده‌هایش از زیر پوستش دیده می‌شد. روی گردن و چند جای دیگر بدنش گلی بود. بعضی جاهای پوست بدنش می‌پرید. بدنش به‌شدّت می‌لرزید. ابداً ناله نمی‌کرد. قیافه‌اش آرام و بدون التماس بود. قیافه‌ی یک اسب سالم را داشت. با چشمان گشاد و بدون اشک به مردم نگاه می‌کرد.[1]

اگر بخواهیم شرح یک مسافرت یا گزارش یک بازدید یا گردش علمی را بنویسیم، از این سؤالات استفاده می‌کنیم :

کی؟ برای چه؟ با چه؟ با که؟ چه مدّت؟ چه دیدیم؟ چه کردیم؟ چگونه بود؟ چه احساسی به ما دست داد؟ چه نتیجه‌ای گرفتیم؟ و... .

اگر بخواهیم چیزی یا جایی یا کسی یا واقعه‌ای را که امروز وجود ندارد و آثار آن از میان رفته است تشریح کنیم، از مدارک و مآخذ و اسناد و کتاب‌ها کمک می‌گیریم یا با افراد مطّلع مصاحبه می‌کنیم.

اگر موضوع نگارش شرح حال کسی باشد، چه می‌کنیم؟

در درس بعد در این‌باره سخن می‌گوییم.

---

۱) نوشته‌ی صادق چوبک

بیاموزیم

به این کلمات توجّه کنید:

درخت ها، سبزه ها، دیوارها، خاک ها، زمین ها

این کلمات را با «ها» (نشانه‌ی جمع فارسی) جمع بسته‌ایم امّا می‌توانیم همه‌ی آن‌ها را با «ان» (نشانه‌ی دیگر جمع فارسی) جمع ببندیم. چنان که می‌گوییم «درختان» امّا نمی‌گوییم «سبزگان، دیواران، خاکان و زمینان»؛ بنابراین،

۱) نشانه‌ی جمع «ها» از «ان» بسیار فعّال‌تر است.

۲) کلماتی هم که با «ها» و «ان» هر دو جمع بسته می‌شوند، در زبانِ فارسیِ امروز کاربردِ یک‌سان ندارند و معمولاً شکل اوّل آن‌ها رایج‌تر است؛ برای مثال، بیشتر می‌گوییم «درخت‌ها را آب دادم» و کم‌تر می‌گوییم «درختان را آب دادم»، شکلِ دوم در شعر و نثرِ ادبی کاربرد دارد.

۳) کلماتی که با «ان» همراه‌اند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی‌کنند؛ مثال:
بهاران (= هنگام بهار)، گیلان (= محلّ استقرار مردم گیل)، کوهان (= مانند کوه)

خودآزمایی

۱) با مطالعه‌ی نوشته‌ی «عدل» بنویسید نویسنده به چه پرسش‌هایی پاسخ داده است.

۲) پس از بازدید یکی از بناهای تاریخی، مذهبی، علمی، آموزشیِ محلّ زندگی خود، آن را تشریح و توصیف کنید.

۳) جمله‌هایی را که نهاد آن‌ها با فعل مطابقت ندارد یا در آن‌ها حذف بی‌قرینه صورت گرفته است، ویرایش کنید.

□ *اگر گوینده و نویسنده به صحّت مطلبی اطمینان نداشته باشد، نباید آن را بیان کند.*

□ *اگر مرد یا زن در انجام وظایف خود کوتاهی کند، نمی‌توان از او انتظار موفّقیّت داشت.*

□ *درصورتی‌که گفتارمان با رفتارمان مطابقت نداشته باشند، اعتماد مردم را از دست می‌دهیم.*

□ *این مسئله در شورای دبیرستان مطرح و مورد بررسی قرار گرفت.*

□ *این پول‌ها نتیجه‌ی ماه‌ها تلاش، پس‌انداز و صرفه‌جویی او بود.*

۴) در کدام یک از کلمات زیر «ان» نشانه‌ی جمع نیست؟ این کلمه‌ها را مشخّص کنید و معنی آن‌ها را بنویسید.

گیاهان، بامدادان، شادان، سواران، پاییزان، مردان

درس هفتم

گروه فعلی

آموختیم که گروه فعلی، مهم‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم از یک بن فعل و شناسه، درست می‌شود. ویژگی‌های پنج‌گانه‌ی آن (شخص، زمان، گذر، وجه و معلوم و مجهول) را نیز شناختیم.

فعّالیّت

درباره‌ی ویژگی‌های پنج‌گانه‌ی فعل‌های زیر گفت‌وگو کنید.

نمی‌خواندند، می‌نشاندیم، دوخته نمی‌شد، بیایند، داشتند می‌آمدند.

زمان فعل‌ها

الف) ماضی

۱) **ماضی ساده** = بن ماضی + شناسه‌های ماضی ؛ مانند : رفتم.

۲) **ماضی استمراری**= می + ماضی ساده ؛ مانند : می‌رفتم.

۳) **ماضی بعید**= صفت مفعولی + بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند ؛ مانند : رفته بودم.

۴) **ماضی التزامی** = صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند ؛

مانند : رفته باشم.

۵) ماضی نقلی = صفت مفعولی + ام، ای، (است)، ایم، اید، اند ؛ **مانند** : رفته‌ام.

۶) ماضی مستمر = داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند + ماضی استمراری ؛ **مانند** : داشتم می‌رفتم.

ب) مضارع

۱) مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه‌های مضارع ؛ **مانند** : می‌روم.

۲) مضارع التزامی = بـ + بن مضارع + شناسه‌های مضارع ؛ **مانند** : بروم.

۳) مضارع مستمر = دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری ؛ **مانند** :دارم می‌روم.

پ) آینده

خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + مصدر مرخّم (= بن ماضی) ؛ **مانند** : خواهم رفت.

گذرا کردن فعل‌ها

خواندیم که برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «انـ» گذرا ساخت. «انـ» تکواژ گذراساز است. این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر[1] افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند.

بن مضارع ناگذر	بن مضارع گذراشده با «انـ»	بن ماضی گذرا شده
پَر	پر + ان	پر + ان + د/ ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید
خند	خند + ان	خند + ان + د / ید

۱) برخی از مصدرها از قبیل شتافتن، زیستن، آسودن این تکواژ را نمی‌پذیرند.

بن مضارع بقیّه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم :

پوس، پیچ، تَرَک، جُنب ،جوش، جَه، چرخ، چِک، خشک، خواب، دو، رقص، رم، روُ (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

برخی از فعل‌های گذرا نیز تکواژ «ان» را می‌پذیرند :

□ اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمّم افزوده شود، آن‌ها را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمّم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجّه کنید :

ترسیدن (از) ← ترساندن (را ــ از)　　چسبیدن (به) ← چسباندن (را ــ به)

رهیدن (از) ← رهاندن (را ــ از)　　رَستن (از) ← رهاندن (را ــ از)

□ اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن‌ها را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمّم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجّه کنید :

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را ــ به)　　چشیدن (را) ← چشاندن (را ــ به)

خوردن (را) ← خوراندن (را ــ به)　　فهمیدن (را) ← فهماندن (را ــ به)

□ برخی از فعل‌های ناگذر، که از مصدرهای افتادن، آمدن، رفتن و ماندن ساخته می‌شوند به‌گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب : انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن است.

تغییر معنا در فعل‌ها

به جمله‌های زیر توجّه کنید :

مادر دست کودکش را گرفت.

خورشید گرفت.

خورشید که غروب کرد دلم گرفت.

گرفتم که شما راست می‌گویید.

رستم پس از ماجرای سیاوش، انتقام سختی از تورانیان گرفت.

لوله گرفت.

هنگام دویدن، ناگهان عضلات پایم گرفت.

فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنا و کاربرد خاصّی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است. باید دانست که کلمه‌ی «گرفت» در هریک از کاربردهایش فعل دیگری است و نباید آن را همان فعل پیشین به‌شمار آورد.

فعّالیّت

فعل‌های دیگری از قبیل پخت، دوخت نیز درکاربردهای متفاوت تغییر معنا می‌دهند. برای هریک از معانی آن‌ها جمله‌ای مثال بیاورید.

ساختمان فعل

دیدیم که فعل از جهت اجزای تشکیل دهنده سه نوع است : ساده، پیشوندی و مرکّب.

فعل ساده، فعلی است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد : آمد، نشست، گرفت.

فعل پیشوندی تکواژهای «بر، در، باز، فرو، فرا، وا و... .» اگر پیش از فعل ساده بیایند «فعل پیشوندی» می‌سازند. گاهی این پیشوندها هیچ معنای تازه‌ای به فعل ساده نمی‌افزایند ؛ مثل : شمردن و برشمردن یا افراشتن و برافراشتن امّا گاهی فعلی با معنای جدید می‌سازند ؛ مثل : افتادن و برافتادن یا انداختن و برانداختن.

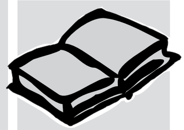
فعّالیّت

کدام‌یک از فعل‌های پیشوندی زیر، با فعل ساده‌ی نوع خویش تفاوت معنایی یا کاربردی دارد؟ باز یافتن، برآمدن، بازگردانیدن، درگذشتن، بازفرستادن، برآسودن، برگماشتن، فراگرفتن، واداشتن. در این باره، با یک‌دیگر گفت‌وگو کنید.

فعل مرکّب اگر به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود، **فعل، «مرکّب»** خواهد شد. مانند : حادثه‌ی مهمّی روی داد، منوچهر روی تخت دراز کشید. او برگِ گل را به آرامی لمس می‌کند.

□ برای تشخیص فعل ساده از مرکّب، به سه ویژگیِ اساسی باید توجّه داشت :

۱) گسترش پذیری ۲) نقش‌پذیری جزء همراه فعل. به این معنا که اگر جزء همراه با پذیرفتن عناصری دیگر، گسترش یابد یا نقش نحوی بپذیرد، فعل مرکّب نخواهد بود ؛ مثلاً : حرف زد به این دلیل فعل مرکّب نیست که می‌توان گفت : حرف‌ها زد یا حرفی زد ؛ بنابراین، حرف در این مثال مفعول است و نمی‌توان آن را جزئی از فعل مرکّب شمرد. ۳) مسئله‌ی مهمّ دیگر این است که باید فعل مرکّب را در جمله‌ای که در آن به‌کار رفته است، درنظر گرفت ؛ زیرا ممکن است کاربرد آن در جمله‌ای دیگر متفاوت باشد.



بیاموزیم

به دو جمله‌ی زیر توجّه کنید :

الف) او روز گذشته از سِمَتِ خود استیفا داد.

ب) او روز گذشته از سِمَت خود استعفا داد.

الف) عدّه‌ای با خرید نانِ بیش از حد، تفریط می‌کنند.

ب) عدّه‌ای با خرید نانِ بیش از حد، افراط می‌کنند.

جملات گروه «ب» درست هستند، زیرا استیفا یعنی «گرفتن تمام مال یا حقّ خویش از کسی» در حالی که با توجّه به جمله، استعفا یعنی «درخواست کناره گیری از کار» منظور بوده است. در جمله‌ی دوم نیز کلمه‌ی افراط (زیاده روی در کاری) به جمله معنی می دهد نه تفریط که متضادّ آن است. دقّت داشته باشید که هنگام نوشتن، این کلمات را به جای هم به کار نبرید. اکنون به تعدادی از این گونه کلمات که معمولاً به اشتباه به جای هم به کار می روند، دقّت کنید:

احسن: نیکوتر	احسنت: آفرین بر تو
استجاره: پناه خواستن	استیجار: اجاره کردن
تسویه: مساوی کردن	تصفیه: پاک کردن
گریز: فرار	گزیر: چاره
مسّ: لمس کردن	مسح: کشیدن دست تر بر سر یا پا (در وضو)
مُعظَّم: بزرگ (در مورد غیر انسان)	مُعظَّم: بزرگوار (در مورد انسان)
شعرِ سخته: شعر سنجیده و خوب	شعرِ سخت: شعرِ دشوار

خودآزمایی

۱) جمله‌های زیر را با گذرا کردن فعلشان دوباره‌نویسی کنید.

چوپان با گوسفندان به ییلاق رفت و پس از دو ماه برگشت.

سال گذشته که دوستان به کوه‌نوردی رفته بودند، سنگ بزرگی از کوه غلتید و به درّه افتاد.

۲) با کمک مصدرهای ساده‌ی زیر، فعل پیشوندی بسازید و آن‌ها را در جمله به‌کار ببرید.

خوردن، داشتن، چیدن، گشتن، آشفتن، انگیختن، بستن، رسیدن، بردن، ریختن، گرداندن، خواندن، ماندن، خواستن.

۳) سه جمله بنویسید که فعل «خورد» با معانی متفاوت به کار رفته باشد.

۴) درباره‌ی تصویر زیر، انشایی به‌شیوه‌ی تشریحی بنویسید.



نقاشی آب‌رنگ از رحیم نوه‌سی

درس هشتم

زندگی‌نامه نویسی

درکتاب ادبیّات فارسی سال‌های پیش در فصلی ویژه نمونه‌هایی از «زندگی‌نامه» را خواندید. اکنون می‌خواهیم شما را با شیوه‌ی نوشتن زندگی‌نامه آشنا کنیم.

در درس گذشته در باره‌ی نوشته‌های تشریحی سخن گفتیم. «زندگی نامه» گونه‌ای از نوشته‌های تشریحی است. همان‌طورکه می‌دانید، برای تشریح، ابتدا چند پرسش مناسب طرح می‌کنیم : کیست؟ (نام، شهرت، بستگان و ...)

کی و کجا به دنیا آمد؟ در کجا و چگونه زیست؟

محیط زندگی او چگونه بود؟

سرپرست او چه کسی بود؟ در کجا تحصیل کرد؟ معلّمانش چه کسانی بودند؟

چه سفرهایی کرد؟ تأثیر این سفرها بر او چگونه بود؟ با چه کس یا کسانی سروکار داشت؟

حوادث مهم و تعیین کننده‌ی زندگی او کدام‌اند؟ پیرو چه کسانی بود؟ چه کارهای مهمی کرد؟ اندیشه، مذهب و عقاید او چه بود؟ روش اخلاقی یا تحقیقی و ادبی و گفتاری او چگونه بود؟ چه کسانی او را پذیرفتند و از چه کسانی پیروی کرد؟ چه تأثیری بر جامعه نهاد؟ آثارش چه نام دارند؟ کدام‌یک مشهورترند؟ چند فرزند از خود برجای گذاشت؟ کی و کجا درگذشت؟ چه تحوّلاتی بر زندگی و اندیشه‌ی او اثر گذاشت؟ و ... .

برای نوشتن «زندگی‌نامه»ی هریک از بزرگان دینی، ملّی، علمی، هنری و ادبی باید اطّلاعات گوناگون و پراکنده را در کمال دقّت و صحّت و صداقت گردآوری و تنظیم کنیم.

روش گردآوری اطّلاعات براساس آن‌چه در درس روش تحقیق و مرجع‌شناسی شما آمده، چنین است :

۱) مشاهدات شخصی،

۲) پرسش از افراد مطّلع،

۳) مطالعه‌ی آثارِ کسی که زندگی‌نامه‌ی او را می‌نویسیم و برداشت کردن از آن‌ها،

۴) استفاده از منابعِ کتابخانه‌ای‌چون کتاب‌های‌شرح‌حال، تذکره، سیره‌ومَغازی، کتب‌رجال، یادنامه‌ها، دایرةالمعارف‌ها، اطلس‌های تاریخی، فرهنگ‌ها، مجلّات و روزنامه‌ها و ... .

با توجّه به پرسش‌های مطرح شده، می‌توان برای شخص مورد نظر طرح خاصّی تهیّه کرد. البتّه هر نویسنده‌ای از طرح خاصّی پیروی می‌کند امّا درمجموع، می‌کوشد موارد زیر را ثبت و درج نماید :

۱) تاریخ تولّد، خانواده، نام و شهرت، ذکر نام پدر و مادر، همسر و فرزندان، وضع خانوادگی

۲) مراحل رشد و نمو در کودکی و نوجوانی، شرح دوره‌ی میان‌سالی، کهن‌سالی، پیری و مرگ

۳) ویژگی‌های روحی، جسمی، اخلاقی و اجتماعی

۴) تحصیلات،استادان، محیط تحصیل، درجات علمی، تحقیقات و ...

۵) رویدادهای مهمّ زندگی، سفرها، دیدارها، حوادث و اتّفاقاتِ مهم و ...

۶) خدمات فرهنگی، اجتماعی، علمی و ادبی

۷) آثار، مقالات، شرکت در همایش‌ها، سخن‌رانی‌ها و ...

۸) اندیشه‌ها، افکار، سبک و شیوه‌ی نویسندگی و ...

برای نوشتن زندگی‌نامه از تمامی آن‌چه قبلاً آموخته‌ایم، نظیر : توصیف، تشریح، مقایسه، ساده‌نویسی، آغاز و پایان و عنوان مناسب و ... باید به خوبی استفاده کنیم. برای این‌که نوشته را از حالت معمول و عادی بیرون آوریم، می‌توانیم آن را به گونه‌ای متفاوت

آغاز کنیم ؛ برای مثال، زندگی‌نامه‌ی زیر با طرح یک سؤال آغاز شده است :

اصلاحگر بود یا قِدّیس یا سیاستمداری بی‌پروا؟ درنظر اکثریّت جهانیان «موهانداس. ک. گاندی» اصلاحگری انقلابی بود. مردی لاغراندام، با لنگی پیچیده دور بدنش که خلق را به نافرمانی از اصول ظالمانه‌ی حاکم بر کشورش فرا می‌خواند. پیروانش در وی چون قِدّیسی می‌نگریستند ولی در چشم بسیاری از کارمندان اداری و نظامی بریتانیا، وی سیاستمداری بی‌پروا بود که مقام قدّوسی خود را به عنوان وسیله‌ای برای زدوبند سیاسی مورد استفاده قرار می‌داد. تاریخ با هرنظری در وی بنگرد و هرعقیده‌ای درباره‌اش ابرازکند، هم‌اکنون شکّی نیست که از دیدگاه اکثر مردم جهان، گاندی مظهر زنده‌ی هندوستان شناخته شده است.

هندوستانی‌که وی به سال ۱۸۶۹ م. در آن دیده به جهان گشود، هندوستانِ امپراتور انگلیس بود. گاندی از ابتدا عادت کرد، غربی‌هایی را که بر کشورش فرمان می‌راندند، دوست بدارد ؛ به‌ویژه روش دادگستری آنان را. به همین جهت چون نوزده ساله شد، برای تحصیل علم حقوق به لندن رفت و تحصیلات خود را با مدارج عالی گذراند و در یکی از دادگاه‌های لندن به طور موقّت به کار دادرسی گماشته شد. گاندی سال‌های زندگی‌اش را در لندن در پانسیون‌های ارزان‌قیمت گذراند و غذاهای گیاهی‌اش را خود پخت و از معاشرت با سفیدپوستان روی برتافت ؛ همان‌گونه که از برهمن‌های هم‌میهن خود نیز دوری می‌جست. این سال‌ها، دوران پژوهش و تفکّر گاندی بود ... .

(شعله‌های نبوغ، تألیف لوول تامس، ترجمه‌ی محمّدسعیدی، با اندکی دخل و تصرّف)

گاه زندگی‌نامه‌ها شکلی کاملاً رمان‌گونه دارند. در این‌گونه آثار، نویسنده سعی می کند بر اساس مستندات تاریخی و با اتّکا به واقعیّت‌های موجود، زندگی یکی از بزرگان را در قالب یک ماجرا بنویسد. برای مثال، نوشته‌ی زیر بخشی از داستان زندگی ملّاصدرای شیرازی[1] است که باهم می‌خوانیم.

ابراهیم شیرازی، با چهره‌ی قدرتمند و چیره امّا قدری گرفته و فشرده، سَحَر، در دالانِ خانه قدم زد. با صدای به عَمد، چند بار سینه صاف کرد و از لای درِ دهان گشوده‌ی اتاق محمّد، محمّد را دید و سینیِ مسینِ درِ حُکمِ شمعدان را.

□ *آه ... این همه شمع ... این همه ...*

---

۱) ملّاصدرای شیرازی، صدرالمتألّهین، محمّدبن ابراهیم فیلسوف معروف و بزرگ ایرانی قرن یازدهم است که نظریّه‌ی حرکت جوهری وی شهرت خاصّی دارد.

ابراهیم چرخید و به همسرِ نگرانِ خویش نگاه کرد ؛ با سرزنشی بی‌دلیل.
از دیدِ پدران، گویی تمامِ معایب از مادر به فرزند می‌رسد، همه‌ی محاسن از پدر.
ابراهیم، باز، نگاه از لای در گذراند و بر محمّد انداخت.

□ *محمّد، بیدار نمی‌شوی؟*

□ *سلام پدر، بیدارم.*

□ *بَر نمی‌خیزی؟*

□ *برخاسته بودم. تازه به بستر آمده‌ام تا کمی استراحت کنم. خوابِ دَمِ صبح، دراین فصلِ خوشِ نیمه‌سرد، لذّتی غریب دارد پدر!*

محمّد، قدری بی‌پروا بود یا بی‌دغدغه ؛ این رسمِ آن روزگار نبود. ابراهیم دوست نداشت که سَرِ پاسخ‌های گهگاهیِ پسر، بالا باشد. به همین دلیل، از گفت و گوی با او اکراه داشت یا بیم. گرچه محمّد آموخته بود که درنهایتِ ادب سخن بگوید ؛ و در ادبِ بی‌اضطراب، برای مخالفانِ کم‌تاب، زهری هست.

محمّد هنوز با چشمانِ بسته سخن می‌گفت. می‌دانست که اگر دیده بگشاید، آفتاب بی‌رحمانه از پنجره بر چشمانِ خسته‌ی او هجوم خواهد آورد امّا چاره‌ای نبود ؛ لای چشم‌ها را آهسته باز کرد و آهسته گفت : عاقبت این نور مرا کور خواهد کرد.

پدر، در را تمام گشود ؛ با چاشنیِ خشونت.

□ *این نور، نه محمّد، نور، عاقبت تو را کور خواهد کرد ؛ چه از خورشید باشد چه از شمع و چراغ. تو ... تو ... این همه شمع را از کجا می‌آوری که شب‌ها تا طلوع می‌سوزانی، به‌خاطر آن‌نوشته‌ها؟*[1]

باید دقّت داشت رنگ ادبی زندگی‌نامه از جنبه‌ی تاریخی آن نکاهد ؛ زیرا اغراق و بزرگ‌نمایی هنگام توصیف‌ممکن است نویسنده را از واقعیّت دور سازد.

هنگام نگارش زندگی نامه، علاوه بر رعایت نکات فنّی باید درنظر داشت که زندگی نامه دور از تعصّب و غرض‌ورزی نوشته شود تا بتواند سهم خود را در پژوهش‌های تاریخی و فرهنگی حفظ کند. امانت و دقّت نویسنده به یک زندگی‌نامه اعتبار می‌بخشد. به سبب همین ویژگی، تاریخ بیهقی از دیگر کتاب‌های تاریخ ممتاز شده است. پس باید همواره به واقعیّات تکیه داشته باشیم نه بر حدس و ظنّ و گمان.

---

۱) مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز، ص ۱۵

بیاموزیم

فاصله‌ی میانْ واژه‌ای چیست؟

یکی از صفحات کتابتان را با دقّت نگاه کنید.

می‌بینید که میانِ واژه‌ها فاصله‌ی معیّنی وجود دارد که به آن فاصله‌ی «میان واژه‌ای» می‌گویند. حفظ فاصله‌ی میان واژه‌ای نشانه‌ی استقلال واژه‌هاست. هر واژه حریمی دارد که باید آن را رعایت کرد. رعایت نکردن این فاصله باعث بدخوانی و بدفهمی مطالب می‌شود. دستگاه‌هایی مثل ماشین تحریر و رایانه این فاصله را به طور دقیق مراعات می‌کنند و ما نیز هنگام نوشتن با دست، موظّف به رعایت آن هستیم؛ این فاصله هم برای کلماتِ ساده است و هم پیشوندی و مرکّب.

می‌دانیم که میان حرف‌های غیرچسبان واژه‌ها هم فاصله‌ای کوتاه مراعات می‌شود؛ مثلاً کلمه‌ی «ورود»، «دوری» و «دیوار» با چنین فاصله‌ی میانْ حرفی نوشته می‌شوند. فاصله‌ی بین واژه‌های یک متن تقریباً

دو برابر فاصله‌ی حرف های یک واژه است. حروف چین ها اصطلاحاً به اوّلی فاصله‌ی میان واژه ای (فاصله) و به دومی فاصله‌ی میان حرفی (نیم فاصله) می گویند. برای مثال، جمله‌ی زیر را در نظر می گیریم.

«آشنایی با امکانات زبان فارسی ما را قادر می سازد که هزاران واژه‌ی تازه بسازیم.»

به واژه های زیر توجّه کنید.

بررسی، دانش آموز، داوطلب، سوادآموزی، سرتاسر، شترسوار

همان طور که می بینید، فاصله‌ی اجزای کلمه ها، به اندازه‌ی فاصله‌ی حرف های یک کلمه است.

درمورد واژه های مرکّب یا مشتقّ که می توانیم آن ها را چسبیده یا جدا بنویسیم (دواملایی هستند) درصورت انتخاب شکل جدا باید فاصله‌ی میان اجزا را کم و به اندازه‌ی فاصله‌ی حرف ها در نظر بگیریم. این فاصله نشان می دهد

که آن اجزا با هم یک کلمه‌ی مرکّب، مشتق یا مشتق مرکّب را تشکیل داده‌اند.

وندهای صرفی و فعل‌های کمکی نیز تابع همین قاعده‌اند. چند مثال:

ناخوانا، ورودی، کتاب‌ها، زنده‌رود، سی و سه پل، چهل ستون، برگشتن، دست‌مایه، دانش‌آموزی، بزرگ‌تر، رفته است، خواهد آمد، گزارش‌نویسی، خواسته بود، گرفته شد.

خودآزمایی

۱) طرحی برای نگارش زندگی‌نامه‌ی یکی از شخصیّت‌های علمی و ادبی تهیّه کنید و آن را بنویسید.

۲) در نوشته‌ی زیر که بخشی از زندگی‌مولاناست[1] ،نویسنده از چه شیوه‌ای بهره گرفته است؟

آخرین خاطره‌ای که از این «دروازه‌ی شرق» در اندیشه‌ی این نوباوه‌ی خاندان بهاءولد باقی‌ماند، خاطره‌ی ملاقات با شیخ فریدالدّین عطّار «پیرمرد خوش‌گفتار» و شاعرصوفی مشرب نشابور بود. شیخ عطّار تأثیری خوشایند و دل‌نواز در وی باقی گذاشت. در آن ایّام این پیر خوش‌گفتار نشابور شاعری نامدار و عارفی بزرگوار بود. در دیداری که میان او و بهاء ولد روی داد، خداوندگارِ خردسال او را با پدر خویش تقریباً هم‌سال یافت. در گفت‌و شنود دو عارف پیر، شوق لقای «اللّٰه» اشتیاق به زیارت حج و علاقه به دیدار مردان خدا مطرح شد. از احوال صوفیّه و مشایخ که عطّار درباره‌ی آن‌ها در تذکرةالاولیای خویش سخن گفته بود، یاد شد. از شعر سنایی که عطّار هم مثل بهاءولد و یارانش بدان علاقه می‌ورزید و از سخن عطّار که طرز فکر و اندیشه‌ی سنایی را غالباً دنبال می‌کرد، سخن رفت.

شیخ نشابور درباره‌ی فرزند بهاءولد در خود احساس اعجاب و علاقه یافت. از حالت روحانی و پرتفکّر او به شگفت آمد. عمق فکر و قدرت بیان او را شایسته‌ی تحسین دید. در پرتو فراست ایمانی خویش دریافت که او هرگز واعظی از جمله‌ی واعظان، فقیهی از زمره‌ی فقیهان و صوفی‌ای از شمار صوفیان عادی نخواهد بود. در نور مکاشفه‌ی روحانی خویش که هرگونه کمالی را درنزد او دونِ مرتبه‌ی کمال حال زهّاد و صوفیان نشان می‌داد، شیخ نشابور کودک نورسیده‌ی بهاءولد را انسانی برتر از انسان‌های عادی دید و لاجرم بی‌هیچ تردید و مجامله به بهاءولد نوید داد که به‌زودی این کودک، آتش در سوختگان عالم خواهد زد و شور و غوغایی در بین رهروان طریقت به‌وجود خواهد آورد.

عطّار پیر نسخه‌ای از مثنوی «اسرار نامه» را هم که اثر دوران جوانی خود او بود، به این کودک الهی هدیه کرد. برای خداوندگار، این هدیه یک تحفه‌ی آسمانی بود. مثل الهی‌نامه‌ی سنایی که لالای او سیّد برهان وی را با آن آشنا کرده بود، زبده‌ی معرفت و حکمت روحانیان را در آن‌چه به سلوک راه خدا مربوط می‌شد، در برداشت. اسرار عارفان و آن‌چه درک آن به فکر و وجدان دیگر محتاج بود، در این مثنویِ بی‌مانند نهفته بود. در خطّ سیر خسته کننده‌ای که قافله‌ی بلخ او را از خراسان به سوی بغداد می‌برد، این منظومه‌ی زیبا و لطیف برای خداوندگار مونس دل‌نوازی بود.

۳) فاصله‌ی میان واژه‌ای و فاصله‌ی میان حرفی را با ذکر نمونه، توضیح دهید.

---

۱) پلّه پلّه تا ملاقات خدا، دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، ص ۵۱ ــ ۵۰

درس نهم

جمله‌ی ساده و اجزای آن

آموختیم که جمله‌ی مستقل دو نوع است : ساده، مرکّب.

جـمله‌ی سـاده دارای یک فعل است ؛ مثال : سیـّاره‌ی مـا، زمین، تـنها یک ماه دارد.

نمودار جمله‌ی ساده

نهاد	گزاره
سیّاره‌ی ما، زمین،	تنها یک ماه دارد.

جمله‌ی ساده چند جزء دارد؟

اگر تنها اجزای اصلی جمله را درنظر بگیریم، جمله‌ی ساده حدّاقل ۲ و حدّاکثر ۴ جزء دارد.

دانستیم که تعداد اجزای جمله را فعل جمله تعیین می‌کند ؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد ؛ زیرا بعضی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی

علاوه برنهاد، اجزای دیگری را نیز می‌طلبند ؛ مثلاً وقتی می‌گوییم : «کبوتر پرید» جمله دوجزئی است ؛ زیرا تنها از نهاد و فعل تشکیل شده است امّا وقتی می‌گوییم : «کبوتر برمی‌چیند»، با وجود داشتن فعل و نهاد، جمله کامل نیست و به جزئی دیگر ــ مثلاً «دانه» ــ نیاز دارد تا کامل شود :

کبوتر دانه برمی‌چیند.

بنابراین، با شناخت فعل‌ها می‌توان انواع جمله را شناخت. جمله دوجزئی، سه جزئی یا چهارجزئی است.

الف) جمله‌های دوجزئی:

نمودار جمله‌های دوجزئی با فعل ناگذر

نهاد	گزاره
گروه اسمی	گروه فعلی
گل	شکفت
(ما)	ایستاده‌بودیم
(شما)	خواهید رفت

در دوجمله‌ی اخیر، نهاد حذف شدنی است. وقتی نهاد ضمیر باشد، می‌توان آن را حذف کرد. در این صورت، تشخیص نهاد جدا بر اساس شناسه ممکن است.

بنابر آن‌چه گفته شد، حذف نهادِ ضمیر، اختیاری است اما نهادِ غیرضمیر چنین نیست ؛ زیرا حذف آن ایجاد ابهام می‌کند :

نامه‌ای از دوستم رسید. ظرف‌ها سالم به خانه رسید.

ب) جمله‌های سه‌جزئی: نوع دوم جمله‌های ساده، جمله‌های سه‌جزئی است. فعل این جمله‌ها گذراست و به همین دلیل، در بخش گزاره‌ی این جمله‌ها یک جزءِ دیگر هم

می‌آید. پس جمله‌های سه‌جزئی علاوه بر نهاد و فعل، یک جزء دیگر نیز لازم دارند و بر اساس آن به سه نوع زیر تقسیم می‌شوند :

جمله‌های سه‌جزئی
۱) با مفعول : پرچمِ علم و دانش را برافرازیم.
۲) با متمّم : ایران بهَ دانشمندان خود می‌نازد.
۳) با مسند : این داستان خواندنی است.

می‌دانیم که در فارسی امروز، تنها فعل‌های دومصدرِ «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن (مانند است، می‌باشد، می‌شود و ...) علاوه بر نهاد، به مسند هم نیاز دارند و جمله‌های سه‌جزئیِ مسنددار می‌سازند.

❊ **توجّه:**

در پاره‌ای از جمله‌های سه‌جزئیِ اسنادی، گاهی مسند، به صورت حرف اضافه و متمّم می‌آید :

فلانی از ساکنان این محل است.

ایشان از دوستان شما بودند.

این پارچه از ابریشم است.

در مورد جمله‌های سه‌جزئی با متمّم به خاطر داشته باشیم :

یکی از انواع گروه قیدی (متمّم قیدی) ازنظر ساخت با متمّم یک‌سان است ؛ یعنی، همراه با حرف اضافه درجمله می‌آید : «منوچهر با اتوبوس آمد».

تفاوت این گروه قیدی با متمّم‌فعل این است که متمّم فعل در جمله، یکی بیشتر نیست فعل به آن نیاز دارد : «با دانایان درآمیز» امّا تعداد متمّم‌های قیدی را می‌توان افزایش داد : «منوچهر با اتوبوس، از مدرسه به خانه آمد» یا آن‌ها را از جمله حذف کرد : «منوچهر آمد» ؛ زیرا متمّم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد امّا با حذف متمّم فعل، جمله ناقص می‌شود : ؟ درآمیز.

علاوه بر این، فعل‌هایی که به متمّم نیازمندند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند امّا فعل‌هایی که به متمّم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند ؛ مثلاً رفتن با حروف اضافه‌ی «از»، «به» و «با» کاربرد دارد. هم‌چنین است رسیدن، آمدن و غیره ؛ مانند

«علی از خانه رفت» ، «علی به خانه رفت»، «علی با دوستش رفت» امّا نمی‌توان گفت «علی با پدرش می‌نازد». ضمناً فعل‌های بدون متمّم از نظر معنایی نیز نیازمند متمّم نیستند. مثل : درخت رویید، جوجه گنجشک پرید و گل شکفت.

در حقیقت، متمّم نوعی مفعول است که با حرف اضافه می‌آید و مانند مفعول، آن را هم نمی‌توان بدون قرینه حذف کرد.

مصدر برخی از این فعل‌ها را همراه با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آن‌ها در جدول زیر می‌بینیم.

مصدر	حرف اضافه
اندیشیدن، بالیدن، برازیدن، برخوردن، پرداختن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، نازیدن، نگریستن	به
جنگیدن، درآمیختن، ساختن، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)	با
پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن	از
گنجیدن	در
شوریدن	بر

هریک از این فعل‌ها حرف اضافه‌ی ویژه‌ی خود را می‌طلبد و بی‌آن به کار نمی‌رود. در حالی که بقیّه‌ی فعل‌ها معمولاً با هر حرف اضافه‌ای می‌آیند. به دو جمله‌ی زیر توجّه کنید :

محسن از .... می‌رنجد.

محسن از / به / تا / در/ به سوی خانه می‌رود.

فعّالیّت

با دو فعل «آموختن» و «ساختن» در معانی مختلف جمله بسازید و تعداد اجزای آن‌ها را در هر کاربرد مشخّص کنید.

پ) جمله‌های چهارجزئی: فعل این نوع جمله‌ها نیز گذر است. جمله‌های چهارجزئی گذرا چهار نوع‌اند :

۱) چهارجزئی با مفعول و متمّم : نهاد + مفعول + متمم + فعل

گل‌های رنگارنگ	جلوه‌ی بی‌مانندی	به شهر	می‌دادند.
(ـ)	کتاب‌ها را	از کتاب‌فروشی	خریدی؟
(ـ)	این درس بزرگ را	از آن بزرگوار	آموختم.
پرستار	شیر را	به بچّه	داد.[۱]

۲) چهارجزئی با مفعول و مسند : نهاد + مفعول + مسند + فعل

اغلب جمله‌های این مبحث، همان جمله‌های اسنادی سه‌جزئی هستند که یک جزء (مفعول) به آن‌ها افزوده می‌شود و به جمله‌های چهارجزئی بدل می‌گردند. جمله‌ی زیر را درنظر می‌گیریم :

نهاد	مسند	فعل
هوا	**سرد**	**گردید**

اگر به فعل این جمله تکواژ سببی «ان» بیفزاییم (گردید ← گردانید) ، به مفعول نیاز

---

۱) مصدر برخی فعل‌های گذرا به مفعول و متمّم به شرح زیر است (همراه با این فعل‌ها علاوه بر حرف نشانه‌ی «را»، یک حرف اضافه‌ی اختصاصی نیز می‌آید) :

مصدر	حرف اضافه
آموختن(تعلیم دادن)،آویختن (وصل کردن، نصب کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، پرداختن، پیوستن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن	به
اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن	با
پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، ربودن، رهاندن، شنیدن، کاستن، گرفتن، آموختن (فراگرفتن)	از
گنجاندن	در

پیدا می‌کند و به این صورت کامل می‌شود :

باران ——— هوا را——— سرد ——— گردانید.

مردم ایران	حافظ را	لسان‌الغیب	می‌خوانند.
نادان	هیچ‌کس را	هم‌طراز خویش	نمی‌بینند.
حافظ	خودش را	رند	می‌داند.
کار و تلاش مداوم	او را	شاگرد اوّل دبیرستان کرد.	

عمده‌ی فعل‌های این گروه عبارت‌اند از :

● «گردانیدن» (= گذرای سببیِ «گشتن» و «گردیدن») و فعل‌های هم‌معنی آن، مثل : «نمودن»، «کردن»، «ساختن».

● «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن، مثل : «خواندن»، «گفتن»، «صدا کردن/ زدن».

● «شمردن» و فعل‌های هم‌معنی آن، مثل : «به شمار آوردن»، «به‌حساب آوردن».

● «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن، مثل :«دیدن»، «دانستن»، «یافتن».

۳) جمله‌ی چهارجزئی بامتمّم و مسند : نهاد + متمّم + مسند + فعل

کاربرد چنین جمله‌هایی در فارسی اندک است :

اهل محل به او پهلوان می‌گفتند.

۴) جمله‌های چهارجزئی دو مفعولی : نهاد + مفعول + مفعول + فعل ؛ مانند :

نقاش دیوار را رنگ زد.

جمله‌هایی‌که تا این‌جا خواندیم، از این قرارند :

انواع جمله			
الف	جمله‌های دوجزئی	۱)	جمله‌های دو جزئی با فعل ناگذر← نهاد + فعل ناگذر
ب	جمله‌های سه‌جزئی	۱) ۲) ۳)	سه‌جزئی با مفعول ← نهاد + مفعول + فعل سه‌جزئی (اسنادی) با مسند← نهاد + مسند + فعل سه‌جزئی با متمّم ← نهاد + متمّم + فعل
پ	جمله‌های چهارجزئی	۱) ۲) ۳) ۴)	چهارجزئی با مفعول و متمّم ← نهاد + مفعول + متمّم + فعل چهارجزئی با مفعول و مسند ← نهاد + مفعول + مسند + فعل چهارجزئی با متمّم و مسند ← نهاد + متمّم + مسند + فعل چهارجزئی دو مفعولی← نهاد + مفعول + مفعول + فعل

جمله‌های استثنایی

دیدیم‌که همه‌ی جمله‌ها از نهاد و گزاره درست می‌شوند و گزاره نیز دارای فعل است امّا برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را ــ که تا این‌جا خوانده‌ایم ــ نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند.

در این درس سه نوع جمله‌ی استثنایی را می‌بینیم.

گزاره‌ی این دو نوع جمله بدون فعل می‌آید ؛ از این رو، آن‌ها را «جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل مانند : سلام، به امید دیدار، افسوس.

ب) جمله‌های دوجزئی بی‌فعل:

نهاد	**گزاره**
عیدتان	مبارک.
مرحمت شما	زیاد.

چنین جمله‌هایی تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آن‌ها بدون فعل می‌آید. این گونه جمله‌ها به دلیل این‌که بدون فعل به‌کار می‌روند و حتّی افزودن فعل به بعضی از آن‌ها غیرعادی است، دوجزئی به حساب می‌آیند.

جمله‌های دوجزئی (بی‌فعل)

نهاد	گزاره
گروه اسمی	گروه اسمی
شب	خوش
دودوتا	چهارتا
توقّف	ممنوع
دست‌ها	بالا
زیارت	قبول

تذکّر: گاه اگر در ساختمان چنین جمله‌هایی فعل به‌کار رود، به جمله‌های سه‌جزئی با مسند تبدیل می‌شوند :

چهاردوتا هشت تا می‌شود.

سیگار کشیدن ممنوع است.

پ) جمله‌های سه جزئی بی‌فعل:

زندگی یعنی عقیده.

کار یعنی خلّاقیّت و سازندگی.

شناخت یعنی جدا کردن ارزنده از بی‌ارزش در همه‌ی شئون.

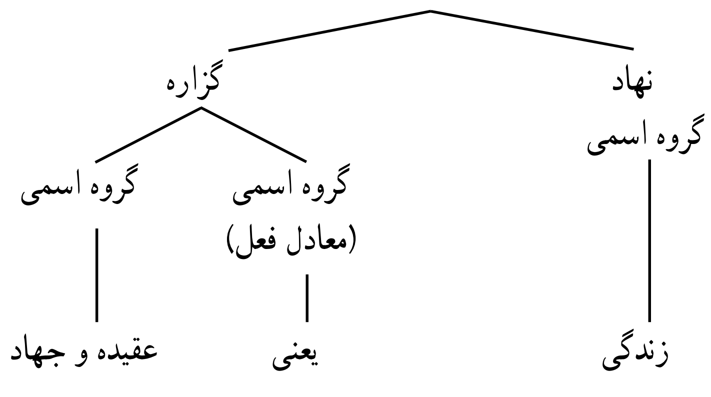
این جمله‌ها فعل ندارند امّا معادل جمله‌های زیرند :

زندگی، عقیده است.

کار، خلّاقیّت و سازندگی است.

شناخت، جدا کردن ارزنده از بی‌ارزش در همه‌ی شئون است.

واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند ؛ بنابراین، در چنین جمله‌هایی واژه‌ی «یعنی» را معادل فعل «است» به‌حساب می‌آوریم و نمودار آن را چنین رسم می‌کنیم :



بیاموزیم

به جمله های زیر توجّه کنید :

□ الهی ترسانم از بدی خود.

□ بزرگ مردی بود خواجه نظام الملک.

□ به شکوفه ها به باران / برسان سلام ما را.

□ رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید.

در جمله ی اوّل فعل بر متمم مقدّم شده است. در جمله ی دوم مسند در آغاز جمله و نهاد در پایان آن است. در جمله ی سوم متمم مقدّم شده است و در آخرین جمله فعل بر نهاد مقدم شده است. در این عبارت ها اجزای کلام برای تأثیر بیشتر سخن، بنا بر تشخیص نویسنده جابه جا شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر گردد. به این گونه بیان شیوه ی بلاغی می گویند.

□ این شیوه پیش از آن که دستوری باشد به سبک نگارش نویسنده بستگی دارد و کاربردی ادبی می یابد.

□ جای اجزای جمله به تناسب حالات عاطفی تغییر می کند و بار معنایی خاصی می یابد.

□ گیرایی و اثر بخشی کلام بیشتر می شود.

این شیوه در مقابل شیوه ی عادی قرار می گیرد. در شیوه ی عادی اصل بر این است که نهاد ده همه ی جمله ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد.

خودآزمایی

۱) الف) از مصدرهای زیر به ترتیب، ماضی مستمر، آینده و مضارع اخباری بسازید و آن‌ها را در جمله‌هایی به‌کار ببرید.

افتادن، فرستادن.

ب) جمله‌ها را در نمودار بنویسید و تعداد اجزای اصلی آن‌ها را مشخّص کنید.

پ) جمله‌ها را مجهول کنید.

۲) نوع جمله‌های زیر را با نمودار آن‌ها مشخّص کنید.

نوروزتان پیروز، عیدتان مبارک، سفر به خیر، دست‌خوش، خداحافظ.

۳) با بهره‌گیری از شیوه‌ی نگارش تشریحی، انشایی درباره‌ی محلّ زندگی خود (یا موضوع دلخواه) بنویسید.

درس دهم

نامطابق‌های املایی

ردیف	نامطابق‌ها	مثال	توضیح
۱	«خوا» /خا/	خواب، خواهر، خواهان، خوار	این قبیل کلمات در فارسی امروز محدود هستند.
۲	«سْتْ»و«شْتْ» /سْ/ و/شْ/	ماست‌بند، دستیار، درست‌کار، مُشت‌زنی، پستچی	«سْتْ» و «شْتْ» در این کلمات و مشابه آن‌ها به‌صورت /سْ/ و/ شْ / تلفّظ می‌شوند.
۳	«نْب» /مب/	پنبه، شنبه، دنبال، زنبور، منبع	«ن» در این کلمات و مشابه آن‌ها به‌صورت /م/ تلفّظ می‌شود.
۴	«جْت» /شْت/	اجتماع، اجتناب، مجتمع، پنج‌تا	«ج» در این کلمات و مشابه آن‌ها به‌صورت /ش/ تلفّظ می‌شود.

زبان نوشتار به‌طور طبیعی معادل و مطابق با زبان گفتار است ؛ به عبارت دیگر، شکلِ املاییِ کلمات تابع شکل‌آواییِ آن‌هاست. همان‌طورکه در سال‌های گذشته نیز خوانده‌ایم، یکی از هدف‌های درس املا این است که ما هرچه بهتر و بیشتر زبان ملفوظ را با زبان مکتوب مطابق سازیم امّا در این درس به چند موردِ استثنا اشاره شده است که در آن‌ها شکل املا با تلفّظ مطابق نیست. این «نامطابق‌های املایی» را باید خوب بشناسیم و هنگام خواندن و نوشتن این‌گونه کلمات، تفاوت‌های آوایی و املایی آن‌ها را رعایت کنیم.

۱)در درس‌های زبان‌شناسی خوانده‌ایم که زبان گفتار بیشتر و سریع‌تر از زبان نوشتار تغییر می‌پذیرد. برای نمونه، کلماتی مانند «خواهر» و «خواستن» در قرن‌های گذشته / خُوا'هر (Xwa-har) و خُوا'ستن (Xwa-stan) / تلفّظ می‌شده‌اند (بقایای این تلفّظ هنوز در برخی گویش‌های محلّی یافت می‌شود.) امّا به تدریج تلفّظ آن‌ها به / خاهر و خاستن / تغییر یافته، در حالی که شکل املایی آن‌ها ثابت مانده است. به حرف «و» در این قبیل کلمات، «واو معدوله = تغییر کرده» می‌گویند ؛ زیرا با گذشت زمان تلفّظ آن تغییر یافته است. در زبان فارسی کلماتی که «واو معدوله» دارند، محدود و انگشت شمارند.

فعّالیّت

درباره‌ی کلماتی که با «خوا» آغاز می‌شوند و در فارسی امروز کاربرد دارند، گفت‌وگو کنید.

۲)ترکیب و تلفّظ واج‌های هر زبان ــ از جمله زبان فارسی ــ تابع دستگاه آوایی آن زبان است. برای مثال، هرگاه واج‌های / س/ و/ ت/ در کنار هم بیایند، واج / ت/ به تلفّظ درنمی‌آید. در این‌گونه موارد، با کاهش آوایی روبه‌رو می‌شویم. بدون این که کاهش املایی صورت پذیرفته باشد ؛ بنابراین، / ماس‌بندی/ می‌شنویم امّا «ماست‌بندی» می‌نویسیم.

۳) هرگاه واج / نْ / بی‌فاصله قبل از واج / ب / بیاید، به واج / م/ تبدیل می‌شود. این تبدیل آوایی به تبدیل املایی منجر نمی‌شود ؛ بنابراین، می‌شنویم / شمبه/ و می‌نویسیم «شنبه». این ضابطه در زبان عربی نیز حاکم است و به آن ابدال می‌گویند. برای مثال، عرب زبان‌ها می‌نویسند «مِنْ بَعد» و می‌خوانند / مِمْ بَعد/ .

۴) هرگاه واج / جْ / قبل از واج / ت/ بیاید، متمایل به واج / ش/ تلفّظ می‌شود ؛ بنابراین، می‌شنویم : / پنش‌تا/ و می‌نویسیم «پنج‌تا».

فعّالیّت

از متن درس‌های ۶ تا ۱۱ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املای شماره‌ی دو

خصایل و سجایا ــ تضریب و سخن‌چینی ــ سطورِ کتاب ــ زعارت‌وشرارت ــ جُبّه‌ی حِبری رنگ ــ دُرّاعه‌ی پاکیزه ــ موزه‌ی میکائیلی ــ جُبّه‌ی خَلَق‌گونه ــ ستورانِ لاغر ــ محاوراتِ اشخاص ــ ایجاز و اطناب ــ نکته‌ی عبرت‌آموز ــ غدّار و فریفتکار ــ قابل تأمّل ــ بلیغ و زدوده ــ طنین‌خاص ــ حُسنِ تألیف ــ اقتضایِ مقام ــ مستلزمِ تأمّل ــ زیب و پیرایه ــ ژرف‌نگری‌واستغراق ــ تهذیب و تربیت ــ عرفانِ محض ــ توجّه و عُزلت ــ طاعن و ستیزه‌جو ــ غایت و فرجام ــ مآخذِ گونه‌گون ــ جَذْبه‌ی روحانی ــ نکته‌سنجیِ بدیع ــ لذّات معنوی ــ مثابه و مانند ــ عُجب و خودبینی ــ فَراغِ مُلک ــ سَطْوتِ سلطنت ــ توقّع و چشم‌داشت ــ توصیفِ ایثارگری ــ نهضت عاشورا ــ مَرثیه‌ی ناسروده ــ سکوتِ ابهام‌آمیز ــ رشته‌ی ناگسستنی ــ علاقه‌ی تحسین‌آمیز ــ نفاقِ و دورویی ــ نگاه تأثّرآمیز ــ اشاعه وترویج ــ رشته‌ی نامرئی ــ تأنّی‌وآهستگی ــ تحلیلِ قُوا ــ خار و خاره ــ فرعونیان و قبطیان ــ طورِسینین ــ ناحیه‌ی شقیقه ــ اشتهای زایدالوصف ــ چهره‌ی مصمّم ــ رفتار ترحّم‌آمیز ــ رمقِ حیات ــ شیوه و نَسَق ــ فُرقت و جدایی ــ نمایش‌نامه‌ی مکبث ــ تصاویربدیع ــ غزلواره‌های شکسپیر ــ نعمت و موهبت ــ غرّه‌ی جوانی ــ نظرِایزنان ــ راهبِ فرزانه ــ اسطوره‌ی ققنوس ــ مرغان خوش‌الحان ــ قانع‌ومتقاعد ــ دلکش وبهجت‌انگیز ــ موقّر و متواضع ــ توجّهات عامّه ــ شرح اغراق‌آمیز ــ حرکات طعن‌آلود ــ جاذبه‌ی سحرانگیز ــ تیره و بی‌فروغ ــ لمحه و لحظه ــ شراره‌ی سیّال ــ بافت ابهام‌آمیز ــ ثُقبه و سوراخ ــ سفروحضر ــ قلیه‌ی حلوا ــ اَضغاثِ اَحلام ــ حبسیّه و بَثّ‌الشَّکْویٰ ــ وِصال و فِراق ــ عودو ساج ــ سبز و نغز ــ حَسّانِ عجم ــ به رَغْم و برخلاف ــ پیک زرّین‌قَبا.

حماقت و جهالت ــ استدعا و تمنّا ــ سیاق مطلب ــ اصلِ تنازع ــ حظّ‌وبهره ــ تأمّلاتِ‌درونی ــ بقچه‌ی چل‌تکّه ــ موزه‌ی لوور ــ مردِ موقّر ــ عزلِ رئیس‌الوزرا ــ دقّت و صحّت ــ سیره و مغازی ــ اطلس‌های تاریخی ــ قدّیس و پاک ــ اصولِ ظالمانه ــ پانسیونِ ارزان‌قیمت ــ برهمن‌های هم‌میهن ــ صدایِ به عمد ــ لذّت غریب ــ آرام و بی‌دغدغه ــ صدرالمتألّهینِ شیرازی ــ اغراق و بزرگ‌نمایی ــ تعصّب و غرض‌ورزی ــ سوءِظن ــ

فـراست و زیـرکی ــ زُهّـاد و عُبّاد ــ حـافظِ لسان‌الغیب ــ معـادل و هم‌طـراز ــ خلّاقیّت و سازندگی ــ اعصار و قرون ــ حسّ غریب ــ تن‌پوش عزا ــ عصمت و پاکی ــ ینبوع و چشمه ــ متنبّه و بیدار ــ گل و سنبل ــ شهر خواف ــ خوالیگر دربار ــ بلهوس و غافل ــ مَهیب و وحشتناک.

خودآزمایی

۱) کدام‌یک از کلمات زیر، امروز رایج نیستند؟ آن‌ها را مشخّص کنید و معنی آن‌ها را با استفاده از کتاب لغت بنویسید.

خوازه، خواری، خوالیگر، دشخواری، خواهش.

۲) تفاوت آوایی و املایی واژه‌های زیر را توضیح دهید.

سُنبل، اجتماع، انبساط، دست‌بند، منبر، سنباده.

۳) اجزای جمله‌های زیر را در نمودار نشان دهید.

الف) باغبان، گل را آب داد.

ب) این لباس، از نخ است.

پ) ماه تابید.

درس یازدهم

بازگردانی ــ بازنویسی

به حکایت زیر توجّه کنید.

همدردی

[۱] *شبی در بغداد آتشی افروخته شد و نیمی از شهر در آتش سوخت.* [۲] *در آن اوضاع و احوال* و در میان خاک و دود، یکی *از بازاریان خدا را* شکر می‌کرد که به دکّان من *آسیبی‌نرسیده‌است.* [۳] مرد جهان‌دیده‌ای *به او گفت : ای هوس‌بازِ خودپرست، آیا تنها* در فکر خودت هستی؟ [۴] *آیا راضی* هستی *که شهری بسوزد امّا به خانه‌ی تو آسیبی نرسد؟*

نوشته‌ی بالا «بازگردانی» حکایتی از بوستان سعدی به نثر فارسی امروز است. اصل این حکایت را با هم می‌خوانیم.

همدردی

[۱] شبی دود خلق آتشی برفروخت   شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
[۲] یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود   که دکّان ما را گزندی نبود

۳ جهان دیده‌ای گفتش ای بلهوس　　　تو را خود غم خویشتن بود و بس!
۴ پسندی که شهری بسوزد به نار　　　اگرچه سرایت بود بر کنار

شما نیز در طول سال‌های تحصیل خود شعر و نثر پیشینیان یا اشعار معاصران را به نثر امروز بازگردانده‌اید.

از مقایسه‌ی شکل اصلی حکایت با صورت بازگردانی شده‌ی آن درمی‌یابیم که :

۱) مضمون حکایت به خوبی منتقل شده است[۱].

۲) برخی از کاربردهای دستور تاریخی با توجّه به دستور زبان امروز، معادل‌سازی شده است ؛مثلاً : اندر ← در

دکّان ما را ← به دکّان ما

۳) به‌جای برخی از واژگان و اصطلاحات دشوار یا کهنه‌ی حکایت، معادل‌هایی امروزی قرار داده شده است :

گزند ← آسیب　　سرا ← خانه

۴) در شعر به ضرورتِ وزن، جای برخی از کلمات تغییر یافته است :

شنیدم که بغداد نیمی بسوخت ← شنیدم که نیمی از بغداد سوخت

به این کار «بازگردانی» گفته می‌شود. بازگردانی در واقع، امروزی کردن شعر یا نثر است. مقصود از امروزی کردن نوشته‌های قدیم آن است که محتوا و پیام آن‌ها را به زبانی ساده و قابل فهم مطرح کنیم. پس نباید به تلخیص یا شرح و تحلیل و تفسیر نوشته پرداخت. از تعبیرهای زیبای متن، در حدّی که با ذوق و شیوه‌ی مطلوب امروز سازگار باشد، نیز نباید چشم پوشید ؛ مثلاً، این بخش از شعر معروف نیما را می‌توان چنین بازگردانی کرد :

نازک‌آرای تنِ ساق گلی
که به جانش کِشتم
و به جان دادمش آب

---

۱) به یاد داشته باشیم هدف از بازگردانی، تبدیل زبان کهن به زبان معیار امروز است و این خود نوعی تمرین برای نگارش پیشرفته محسوب می‌شود.

ای دریغا به برم می‌شکند

«افسوس که تن ساق گلِ نازک‌آرایی (اندیشه و افکار شاعرانه‌ام) که آن را با تمام وجود پرورده‌ام، در برابر چشمانم می‌شکند».

برخی از اشعار یا نوشته‌ها چنان ساده و روان‌اند که هنگام بازگردانی به تغییر زیاد نیاز ندارند. مثلاً، با تغییر و جابه‌جایی اندکی، این شعر مولوی را می‌توان به نثر درآورد :

خاتم	ملک	سلیمان	است	علم		جمله	عالم	صورت	و	جان	است	علم
۲	۳	۴	۵	۱		۱	۲	۳	۴	۶	۷	۵

علم خاتمِ مُلکِ سلیمان است. همه‌ی عالم صورت و علم، جانِ [آن] است.

فعّالیّت

سه بیت از داستان «زاغ و کبک» را بازگردانی کنید.

□□□

حکایت پیشین را می‌توانیم با شاخ و برگ دادن، این‌گونه **بازنویسی** کنیم :

بغداد، شهر افسانه‌ای هزارویک شب آرام خفته است. دجله در جَست‌وخیز و جوش‌وجلا است. صیّادان و کشاورزان و بازاریان فارغ از کار روزانه در بستری گرم، تن‌های خسته‌ی خویش را به خواب سپرده‌اند امّا ظلم و ستم هم‌چنان بیدار است. حاکم ستمگر بغداد، این شهر افسانه‌ای و زیبا را پایمال غارت و چپاول خود کرده است. او از هیچ ستمی روی‌گردان نیست. به بیوه‌زنان و یتیمان نیز رحم نمی‌کند و ستم‌دیدگان در برابر او، چاره‌ای ندارند جز این که به خداوند پناه ببرند. سرانجام، شعله‌ی نفرین‌ها و دود آه مردم ستم‌دیده کارساز می‌شود. آتشی مهیب در بازار می‌افتد و نیمی از بغداد را به محاصره درمی‌آورد. خانه‌ی حاکم ستمگر نیز در آتش می‌سوزد. آتش و دود همه جا را فراگرفته است. مردم سراسیمه و وحشت‌زده و سرگردان‌اند. آن‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند و به کجا می‌روند. کاری از هیچ‌کس برنمی‌آید. در این میان، جابر بازرگان شکر خدا می‌گوید. مردی از او می‌پرسد : اکنون چه جای شکرگزاری است؟

بازرگان جواب می‌دهد : از آن خدا را شکر می‌گویم که به لطف او ،در حالی‌که نیمی از شهر سوخته، دکّان من سالم مانده است. مرد می‌داند که جابر بازرگانی خوش‌گذران، فریب‌کار، طمّاع و

خودخواه است. پس با تعجّب، خطاب به او می‌گوید : آیا تو می‌پسندی که شهری در آتش بسوزد و تنها خانه‌ی تو در امان بماند؟ آیا این دلیل شادمانی توست؟

شما می‌توانید این حکایت کوتاه را به شیوه‌های گوناگون دیگری گسترش دهید و بازنویسی کنید. در این نوع بازنویسی، ضمن حفظ محتوا و پیام، معمولاً تغییراتی به شرح زیر در نوشته ایجاد می‌شود :

□ زبانِ نوشته، امروزی و ساده و قابل فهم می‌گردد.

□ مطلب به کمک توصیفِ چهره‌ها، صحنه‌ها و حالات پرورانده می‌شود.

□ رویدادها بازسازی می‌شوند و تجسّم می‌یابند.

به کمک بازنویسی، می‌توانیم متون ادبی گذشته را که زبان و بیانشان برای نسل امروز نامأنوس است، به زبان معیار امروز درآوریم و عناصر کهنه‌ی آن‌ها را تغییر دهیم ؛ به‌جای ترکیبات و واژه‌های مهجور آن‌ها، تعابیر آشنا بنشانیم و از این راه، مفاهیم والای موردنظر آن‌ها را به نسل امروز منتقل سازیم. در عین‌حال، ساده کردن متون کهن خود نوعی تمرین مناسب و مؤثّر برای نویسندگی است. بسیاری از نویسندگان و هنرمندان در سراسر جهان، شاهکارهای ادبیّات ملّی خود را در قالب نمایش‌نامه، فیلم‌نامه و داستان به زبان و بیانی درخور ذوق و طبع مردم امروز درآورده‌اند.

در بازنویسی به چند نکته باید توجّه داشته باشیم :

□ پیام‌های اصیل و ارزشمند و اندیشه‌های والای اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و انسانی را حفظ و منتقل کنیم.

□ برای بازنویسی، متون را از میان آثار با ارزش ادب گذشته انتخاب کنیم.

□ مآخذ دقیقِ متنِ باز نوشته را ذکر کنیم.

□ در نقل محتوا و پیام، امانت را رعایت کنیم و در صورت امکان، پیام‌های امروزی را در آن بگنجانیم.

□ اگر متن اصلی شعر است، می‌توانیم بخش‌های زیبا و هنرمندانه‌ی آن را عیناً نقل کنیم.

فعّالیّت

نمونه‌ای از درس‌هایی را که در کتاب‌های ادبیّات فارسی امسال و سال‌های پیش شکل بازنویسی دارند، نام ببرید.

اکنون نمونه‌ای[1] از بازنویسی را با عنوان «جاهلانه» با هم می‌خوانیم :

جاهلانه

روزی بود، روزگاری بود. دو جاهل در صحرای بلخ می‌رفتند. راه دراز بود امّا از جهالت تا حماقت راه درازی نیست ؛ نادان احمق یا حرفی ندارد یا در گفت و شنید چیزی برای دعوا پیدا می‌کند. وقتی از خاموش ماندن حوصله‌شان سر رفت، یکی به دیگری گفت : «ای فلان ، آخر یک چیزی بگو ؛ خفه شدیم.»

شنونده جواب داد : «به جهنّم که خفه شدی امّا اگر حرفی پیدا کرده‌ای که تو را قلقلک می‌دهد، بگو.»

اوّلی گفت : «یک چیزی بگوییم سرمان گرم شود، بیا از آرزوی خود حرف بزنیم.»

دومی گفت : «خیلی خوب، بگو ببینم تو می‌خواستی چه داشته باشی؟»

اوّلی گفت : «من آرزو دارم چند تا بز و میش حسابی داشته باشم که در این صحرا بچرند، از شیرشان بنوشم، از پشمشان بپوشم، کودشان را بفروشم و به آدمی مثل تو احتیاج نداشته باشم.»

دومی گفت : «گل گفتی. من هم آرزو دارم چند تا گرگ داشته باشم، آن‌ها را ول کنم که بیایند بز و میش تو را از هم بدّرند و بخورند.»

اوّلی گفت : «خیلی بی‌معرفتی! مگر من به تو چه بدی کرده‌ام که می‌خواهی گوسفندهایم را نابود کنی؟»

---

۱) برای آشنایی با نمونه‌هایی از بازنویسی، به آثار زیر مراجعه کنید :

- قصّه‌های خوب برای بچّه‌های خوب، مهدی آذری یزدی، ۱۰ جلد، انتشارات امیرکبیر.
- داستان باستان، احسان یار شاطر (بازنویسی داستان‌های شاهنامه).
- داستان‌های دل‌انگیز در ادب‌فارسی، دکتر زهرا خانلری (کیا).
- داستان‌های عیّاری در ادب‌فارسی، اقبال یغمایی.
- فیل در خانه‌ی تاریک (بازنویسی یکی از داستان‌های مثنوی)، ناصر ایرانی.

دومی گفت: «از این بدتر چه می‌خواهی که اوّلین کارت با میش و بزت این است که با من دشمنی کنی. خدا نکند که تو چیزی داشته باشی.»

اوّلی گفت: «این حرف‌ها برای دهن تو خیلی زیاد است.»

دومی گفت: «حالا که این‌طور شد، پس بگیر!» مشتی به چانه‌ی رفیقش زد و با هم گلاویز شدند و حالا نزن کی بزن. بعد از این‌که پیراهنشان پاره شد و لکّه‌های خون دست و دامنشان را نقّاشی کرد و هم‌چنان یک‌دیگر را نگاه داشته بودند که نفس تازه کنند، شخصی از راه رسید و گفت: «چه‌تان است؟ چرا مسئله را با زبان خوش حل نمی‌کنید. دعوا که برای آدم نان نمی‌شود.»

اوّلی گفت: «نه آخر، این بی‌معرفت را بگو که چشم ندارد بز و میش مرا ببیند و گرگش را بر سر آن‌ها می‌فرستد!»

دومی گفت: «تقصیر از خودش است. لیاقت هیچ‌چیز را ندارد. اگر دو تا گوسفند داشته باشد، دیگر خدا را بنده نیست.»

تازه رسیده گفت: «خوب، حالا کو گرگ و کو گوسفند؟ من که چیزی نمی‌بینم.»

اوّلی گفت: «نه بابا، گوسفند و گرگ این‌جا نیستند. ما داشتیم آرزوهایمان را می‌گفتیم و این احمق نگذاشت دو تا کلام حرف بزنیم.»

دومی گفت: «نه، تو را به خدا حماقت این یکی را ببین که گرگی در کار نیست و او رفیق جانی‌اش را فدای میش و بزش می‌کند.»

تازه رسیده گفت: «خیلی خوب. ول کنید ببینم و داستان را تعریف کنید.» وقتی از اوّل قصّه را گفتند، سومی گفت: «شما هر دوتان آدم‌های احمقی هستید که سر هیچ‌وپوچ دعوا می‌کنید. اصلاً دو تا بز و میش چه هست که کسی برای آن‌ها خون خودش را کثیف کند؟» بعد رو کرد به اوّلی و گفت: «خوب، آدم حسابی، تو که آرزو می‌کردی، می‌خواستی یک گلّه شتر آرزو کنی که هم پشمش بیشتر باشد، هم شیرش، هم قیمتش؛ دیگر گرگ هم حریف آن‌ها نمی‌شد.»

دومی گفت: «خوب، من هم یک گله فیل آرزو می‌کردم و آن‌ها را به جان شترها می‌انداختم.»

تازه رسیده اوقاتش تلخ شد و گفت: «خیال نکنی‌ها! من خودم ده تا فیل را که مرده و زنده‌اش صد تومان است، با یک مشت نفله می‌کنم.»

دومی گفت: «اصلاً تو چرا در دعوایی که مال تو نیست دخالت می‌کنی.»

تازه رسیده گفت: «همین که گفتم. اگر بخواهی روی حرف من حرف بزنی، این گوش‌هایت را می‌کَنم.»

بلافاصله، تازه رسیده پیش رفت و گوش‌های دومی را گرفت. اوّلی به رگ غیرتش برخورد و به تازه رسیده گفت: «اصلاً تو کی هستی و چه می‌گویی؟»

تازه رسیده گفت: «عجب آدم‌های جاهلی هستندها! من می‌خواهم صلحتان بدهم و شما با من یکی به دو می‌کنید؟» دست اوّلی را هم گرفت و تاب داد.

دومی به غیرتش برخورد. یخه‌ی سومی را گرفت و گفت: «ببین داداش، ما هر چه هستیم با هم رفیقیم ولی تو غریبه‌ای و حریف ما نیستی.»

سومی گفت: «غریبه جدّ و آبایتان است. این صحرا مال من است و شما حق ندارید در این‌جا دعوا راه بیندازید.»

اوّلی و دومی گفتند: «یک صحرایی به تو نشان بدهیم که خودت حظ کنی.»

دو نفری با او دست به گریبان شدند و او زورش می‌چربید. بعد از قدری زد و خورد گفت: «قضیّه با کتک‌کاری حل نمی‌شود. شما خیال کردید این‌جا شهر هِرت است ولی بد خیال کردید. دیوان «بَلخ» نزدیک است. می‌برمتان پیش قاضی تا دخلتان را بیاورد.»

دو نفری گفتند: «برو برویم، ما با تو کاری نداشتیم. تو ما را کتک زدی. برویم تا نشانت بدهیم.»

آمدند پیش قاضی دیوان بلخ و هر سه شکایت داشتند؛ این گفت: «آن مرا زده است» و آن گفت: «این مرا زده است.»

قاضی پرسید: «گفت‌وگو بر سر چه بود؟» داستان را شرح دادند. قاضی تمام حرف‌ها را شنید و گفت: «بسیار خوب، باید بزها و میش‌ها و گرگ‌ها و شترها و فیل‌ها را حاضر کنید تا حکم دیوان بلخ را صادر کنیم.»

گفتند: «آخر، بزی و میشی و گرگی و شتری و فیلی در کار نیست. ما این‌ها را آرزو کرده بودیم.»

قاضی دیوان بلخ گفت: «خیلی خوب. آرزو بر جوانان عیب نیست ولی کار ما حساب دارد. شما کتک‌کاری کرده‌اید و حالا یا باید هر سه را به زندان بیندازم یا باید ضامن بدهید و تمام آثار جرم را حاضر کنید تا رسیدگی کنیم و بی‌گناه را از گناه‌کار بشناسیم.»

گفتند: «خیلی خوب، می‌رویم زندان.»

قاضی گفت: «خیال کردید؛ زندانِ ما نان مفت ندارد به کسی بدهد. باید خودتان ضامن یک‌دیگر شوید و بروید بزها و میش‌ها را بیاورید تا برایتان آش درست کنند. گرگ و شتر و فیلش را هم به شما تخفیف می‌دهم.»

جاهلان دیدند حرف حسابی جواب ندارد و چاره نیست. یکدیگر را ضمانت کردند و رفتند که بزها را بیاورند ولی هنوز که هنوز است به آرزوی خودشان نرسیده‌اند.

(قصّه‌های خوب برای بچّه‌های خوب، مهدی آذریزدی)

بیاموزیم

به جمله های زیر توجّه کنید:

او همواره سعی می کند کارهای خود را ~~موجّح~~ (موجّه) جلوه دهد.

مقدمِ ~~بازدیدکننده گان~~ (بازدیدکنندگان) عزیز را گرامی می داریم.

من از ~~خوار و بار فروشی~~ (خواربارفروشی) محلِّ خود خرید می کنم.

مجلس شورای اسلامی ~~بوجّی~~ (بودجه ی) سال جاری را ~~برسی~~ (بررسی) کرد.

* * *

حتماً شما نیز با این گونه غلط های املایی (موجّح، بازدیدکننده گان، خوار و بار، بوجّه، برّسی) مواجه شده اید. این گونه اشتباهات ممکن است به دلایلی چون وجود واجِ چند حرفی، نزدیکیِ واج ها؛ تلفّظ اشتباه «ه» غیرِملفوظ به جای «ه» ملفوظ و ننوشتن آن، کم و زیاد کردن حروف یک کلمه، اختلاف در تلفّظ، اشتباه در کاربردِ تشدید و .... به وجود آید. در جدول زیر، تعدادی از پرکاربردترین غلط های املایی و شکلِ درست آن ها را می بینیم.

درست	نادرست	درست	نادرست
ازدحام	ازدهام	تقاص	تخاص
اعماق	عماق	توجیه	توجیح
انزجار (ونفرت)	انضجار (ونفرت)	تهیّه	تهییه
انضباط	انظباط	دیدگان	دیده گان
بحبوحه	بهبوهه	ذوزنقه	ذوذنقه
بُرهه	برحه	راجع به	راجبِ

درست	نادرست
ترجیح	ترجیه
تعیین	تعین
تغییر	تغیر
زادِولد	زادوولد
سادگی	ساده‌گی
سپاس‌گزار	سپاس‌گذار
طاقِ (بنا)	تاقِ (بنا)
مآخذ و منابع	مأخذ و منابع
موجّه	موجّح

درست	نادرست
راحت‌تر	راحتر
رُذل	رزل
زادبوم	زاد و بوم
مزبور	مذبور
منّت	منتت
ضلالت	زلالت
نه‌تنها	نتنها
وهله	وحله
هَرَس کردن	حرس کردن

خودآزمایی

۱) ابیات زیر را با جابه‌جایی مختصری به نثر بازگردانی کنید ؛ مثال :

□ *شنیدم که در تنگنایی شتر — بیفتاد و بشکست صندوقِ دُر* (سعدی)

شنیدم که شتری در تنگنایی افتاد و صندوق دُر (مروارید) [که بار آن بود] شکست.

□ *اگر هوشمندی به معنی‌گرای — که معنی بماند نه صورت به جای*
(سعدی)

□ *من از روییدن خار سر دیوار دانستم*
که ناکس کس نمی‌گردد بدین بالانشینی‌ها
(صائب)

□ *گرت همواره باید کامکاری — ز مور آموز رسم بردباری*
(پروین اعتصامی)

□ *دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانه‌ی چیست*
شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی
(قیصر امین‌پور)

۲) اشعار زیر را بازنویسی کنید :

تا چند زمین نهاد بودن — سیلی خورِ خاک و باد بودن
چون باد دویدن از پیِ خاک — مشغول شدن به خار و خاشاک
تا چند چو یخ فسرده بودن — در آب چو موشِ مرده بودن
گردن چه نهی به هر قفایی — راضی چه شوی به هر جفایی
چون شیر به خود سپه‌شکن باش — فرزند خصال خویشتن باش

(لیلی و مجنون، نظامی)

درس دوازدهم

نظام معنایی زبان

در سال گذشته آموختیم که یکی از سطوح مطالعه‌ی زبان، معناشناسی است.

معناشناسی کوششی است برای پی بردن به این نکته که اهل زبان چگونه منظور هم‌دیگر را می‌فهمند، چرا برخی از واژه‌ها جمله‌ها را با معنا می‌دانند و می‌پذیرند و بعضی دیگر را بی‌معنا می‌دانند ؛ درصورتی‌که ممکن است تعدادی از آن‌ها را اصلاً نشنیده باشند.

حال ببینیم معنا را چگونه درمی‌یابیم ؛ به دو جمله‌ی زیر، توجّه کنید.

دیروز، حسن می‌آمد.

دیروز، لباس می‌آمد.

به نظر شما کدام جمله در زبان فارسی معیار امروز به کار می‌رود،چرا؟

حال به جمله‌ی بعدی توجّه کنید :

دیروز، لباس به شما می‌آمد.

این جمله، اکنون جمله‌ی آشنای معنی‌داری است و معنای آن به رابطه‌ی هم‌نشینی فعل با متمّم مربوط می‌شود ؛ چون زبان یک دستگاه است، ارزش دقیق معنایی عناصر آن، در ارتباط آن‌ها با سایر عناصر، بهتر درک می‌شود. برخی از عنصرهای زبانی یک معنای مستقیم و یک معنای غیرمستقیم دارند ؛ معنای مستقیم همان معنای روشن و مشخّص آن است و معنای غیرمستقیمِ از هم‌نشینی با عناصرِ دیگر استنباط می‌شود. به این دو جمله نیز توجّه کنید.

ماه، طولانی بود.

ماه، روشن بود.

می‌بینیم که دو واژه‌ی «طولانی و روشن» علاوه بر معانی مشخّص خود، از طریق رابطه‌ی هم‌نشینی، در تشخیص معنای «ماه» نیز کمک می‌کنند و در حقیقت به کمک آن دو، می‌فهمیم که منظور از ماه نخست، یکی از دوازده ماه سال و منظور از دومین ماه، ماه آسمانی است.

فعّالیّت

در جاهای خالی واژه‌های مناسبی بنویسید که معنای فعل‌ها را تغییر دهند. سپس درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنید.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

دانش‌آموز ... بُرد.

بنابراین، بعضی کلمات به تنهایی نمی‌توانند خود را بشناسانند و لازم است در جمله یا زنجیره‌ی سخن قرار گیرند، مثلاً، معنای واژه‌ی «سیر» را هرگز نمی‌توان دانست. مگر با استفاده از شیوه‌های زیر :

الف) قرار دادن واژه در جمله :

- سیر را هنگام پاییز می‌کارند.
- سیر را غمِ گرسنه نیست، هم‌چنان که سوار را غم پیاده.
- سیر را معادل ۷۵ گرم می‌دانند.
- سبزِ سیر، رنگ زیبایی است.
- چنگیز از ریختن خون بی‌گناهان سیر نشد.

ب) توجّه به رابطه‌های معنایی (ترادف، تضاد، تضمّن و تناسب) ؛ یعنی ارتباط دادن

واژه‌ی سیر به واژه‌های کاشتن، گرسنه، وزن، روشن، خوراکی، اشتها ؛ گاهی نیز یافتن معنا در پاره‌ای موارد به این سادگی نیست ؛ مثلاً، همه‌ی ما معنای واژه‌های زیر را به سادگی می‌فهمیم : شیر، قورمه‌سبزی، کلّه، دهان، بو، می‌دهد

اگر از پیوستن واژه‌های بالا دو جمله‌ی زیر را بسازیم :

«کلّه‌اش بوی قورمه‌سبزی می‌دهد»، «دهانش بوی شیر می‌دهد» به هیچ‌وجه از مجموع معانی واژه‌های ذکر شده، معنای دو جمله‌ی بالا را نمی‌توانیم درک کنیم و اگر کسی قبلاً این ضرب‌المثل‌ها را نشنیده باشد، قادر به دریافت مفهوم این دو جمله نیست. حتماً شنیده‌اید که گاهی همین مشکل در ترجمه‌ی موضوعی از زبانی به زبان دیگر پیش می‌آید ؛ زیرا چنین جمله‌هایی را در همه‌ی زبان‌ها می‌توان یافت.

فعّالیّت

درباره‌ی تفاوت معنایی فعل «گشت» در بیت زیر گفت‌وگو کنید.

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت
چون از او گشتی همه‌چیز از تو گشت

آیا معنا امری ثابت و همیشگی است؟ برای پی‌بردن به این موضوع، دو جمله‌ی زیر را با هم می‌خوانیم :

چند ماه بود که به گرمابه نرفته و شوخ از خویشتن باز نکرده بودیم.

(سفرنامه‌ی ناصر خسرو)

دوستم خیلی شوخ است ؛ هرگز خنده از لب‌هایش جدا نمی‌شود.

توجّه دارید که معنای واژه‌ی شوخ در زمان ناصرخسرو چه بوده و امروز چیست.

بنابراین، نه معنای واژه‌ها ابدی است، نه خود آن‌ها. ممکن است در گذر زمان برای واژه، یکی از چهار وضعیّت زیر پیش آید :

الف) پس از انتقال به دوره‌ای دیگر، به علل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، کاملاً متروک و از فهرست واژگان دوره‌ی بعد حذف شود ؛

مانند :برگستوان، سوفار

این واژه‌ها فقط در شعر و نثر گذشتگان یافت می‌شوند.

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنایی جدید به دوران بعد منتقل شود ؛ مثلاً، در گذشته‌ی زبان فارسی، واژه‌های کثیف و سوگند وجود داشته‌اند. این واژه‌ها امروز هم وجود دارند امّا تحوّل معنایی یافته‌اند.

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد ؛ مانند : گریه، شادی، خنده، زیبایی، دست، پا، چشم.

ت) برخی هم‌معنای قدیم را حفظ کرده‌اند و هم معنای جدید گرفته‌اند ؛ مانند : سپر ، یخچال

فعّالیّت

مشخّص کنید واژه‌های زیر، مشمول کدام‌یک از وضعیّت‌های چهارگانه شده‌اند :

دستور، رکاب، تماشا، کثیف، سفینه، سپر، زین، دستار.

برای بیان معانی، مفاهیم یا پدیده‌های جدید نیز واژه‌های جدیدی به‌وجود می‌آیند که در گذشته وجود نداشته‌اند. این دگرگونی‌های معنایی با تغییر ساخت فرهنگی و سیاسی جدید منطبق می‌شوند. برخی ازشیوه‌های ساخت واژه‌های جدید عبارت است از :

۱) **ترکیب**؛ مانند : خرمن‌کوب

۲) **اشتقاق**: مانند : یارانه

۳) **سر واژه‌سازی (علایم اختصاری)** : نخستین واج‌های چند کلمه را با هم می‌آمیزند و کلمه‌ی جدیدی می‌سازند ؛ مانند :

سمت: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی

ساف: سازمان آزادی بخش فلسطین

بیاموزیم

به جمله های زیر توجّه کنید.

□ هر یک از قضّات، پرونده ی علی حدّه ای را در جلسه ی عادّی خود بررّسی کردند.

□ گاهی والدین به خود حقّ می دهند با شفقّتِ تمام برای تربیّت و تقویّت فرزندان خود، به هر رفتار فوق العادّه ای دست بزنند.

***

با دقّت در کلمات مشدّد صفحه ی قبل در می یابیم که هیچ یک به تشدید نیاز ندارند؛ زیرا:

□ قُضات جمع مکسّر «قاضی» است و نباید مشدّد خوانده و نوشته شود.

□ حِدِه به معنای «تنهایی و وحدت» است؛ مانند ثِقه، صله، صفت (صفه).

پس علی حده (به تنهایی) بدون تشدید است.

□ عادت، عادی و فوق العاده هیچ کدام به تشدید نیاز ندارند.

□ بررسی از دو کلمه‌ی فارسی «بر» و «رسی» تشکیل شده و فاقد تشدید است.

□ حقّ و کلمات دیگری که در زبان عربی تشدید پایانی دارند - مانند: سدّ، حدّ، مستحقّ - زمانی تشدید در فارسی می‌گیرند که بعد از آن‌ها مصوّت بیاید: مانند حقِّ من، سدِّ کرج، در غیر این صورت، به تشدید نیاز ندارند. شَفَقت مصدر عربی است و تشدید ندارد. (شاید با مشقّت اشتباه گرفته شده است)

□ تربیت و تقویت مصدر باب تفعیل هستند؛ مانند: تسلیت، تهنیت و... و به تشدید نیاز ندارند.

خودآزمایی

۱) صورت کامل سر واژه‌های زیر را بنویسید.

نزاجا، نهاجا، اتکا، هما.

۲) با استفاده از روش‌های ساختن واژه‌های جدید، از واژه‌های «پوش» و «نوش» و «کوش» واژه‌های جدیدی بسازید.

۳) چهار کلمه مثال بزنید که در گذشته وجود داشته و امروز نیز با تغییر در حوزه معنایی وجود دارد.

۴) چهار واژه مثال بزنید که امروزه رایج نیست امّا در گذشته وجود داشته است.

۵) چهار واژه از غیرمحسوسات مثال بزنید که درگذشته وجود نداشته و امروز به وجود آمده است.

۶) یکی از حکایت‌های «آورده‌اند که ...» از کتاب ادبیّات فارسی خود را به دل‌خواه انتخاب و بازنویسی کنید.

۷) درباره‌ی تفاوت معنایی فعل «می‌آید»، در جمله‌های زیر، توضیح دهید.

الف) برف می‌آید.

ب) این لباس به شما می‌آید.

درس سیزدهم

گروه اسمی (۱)

خواندیم که گروه اسمی از یک اسم به‌عنوان هسته و یک یا چند وابسته‌ی پسین یا پیشین ساخته می‌شود :

علی، هوای آفتابی، کتاب زبان فارسی، همین کتاب.

وجود هسته در گروه اسمی اجباری و وجود وابسته اختیاری است.

وابسته‌های پیشین

وابسته‌های پیشینِ اسم عبارت‌اند از :

صفت اشاره، صفت پرسشی، صفت تعجّبی، صفت مبهم، صفت شمارشی اصلی، صفت شمارشی ترتیبی نوع ۱ (با پسوند ــُ مین)، صفت عالی، شاخص.

فعّالیّت

هر یک از وابسته‌های پیشین اسم را در یک جمله به‌کار ببرید.

شاخص

شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم می‌آیند. شاخص‌ها همیشه بی‌فاصله در کنار هسته می‌آیند و خود اسم یا صفت هستند و در جای دیگر می‌توانند هسته‌ی گروه اسمی قرار گیرند. شاخص‌ها عبارت‌اند از :

آقا، استاد، امام، امام‌زاده، سیّد، برادر، خواهر، حاجی ،حاج‌آقا، عمو، عمه، خاله، دایی، تیمسار، سرهنگ، سرتیپ، سرلشکر، ستوان، سرکار، سرگرد، کدخدا، مهندس، دکتر و ... .

عموجواد را بهتر از هر کس دیگر می‌شناختم. ← شاخص

حسن، **عموی** جواد است. ← هسته‌ی گروه اسمی

علّامه‌ی بزرگ، **استاد** علی‌اکبر دهخدا با تدوین لغت‌نامه خدمت فرهنگی بی‌نظیری انجام داد. ← شاخص

ایشان **استادِ** ادبیّات بودند. ← هسته‌ی گروه اسمی

وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین اسم عبارت‌اند از :

«ی» نشانه‌ی نکره، نشانه‌های جمع، صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲ (با پسوند ـُـ م)، مضافٌ‌الیه، صفت بیانی.

فعّالیّت

به هر یک از هسته‌های زیر، یک وابسته‌ی پسین بیفزایید و آن را گسترش دهید :

خود، دانا، استقبال، وابسته، افزودن

نقش‌های تبعی

تاکنون نقش‌های اصلی گروه اسمی را یاد گرفتیم. اکنون نقش‌های تبعی را بررسی می‌کنیم. مراد از نقش تبعی آن است که کلمه از نظر نقش دستوری پیرو گروه اسمی قبل از خود باشد :

۱) **معطوف:** گروه اسمی که بعد از حرف عطف (و) می‌آید.

احمد آمد.

احمد و رضا آمدند.
معطوف به نهاد

احمد و رضا را دیدم.
معطوف به مفعول

به احمد و رضا گفتم.
معطوف به متمم

۲) **بدل:** آن است که گروه اسمی قبل از خود را توضیح می‌دهد.

احمد آمد.

احمد، برادر علی، آمد.
بدل

احمد، برادر رضا، را دیدم.
بدل

۳) **تکرار:** آن است که یک نقش دوبار در جمله تکرار شود.

احمد آمد.

احمد آمد احمد. سیب آوردم سیب
تکرار تکرار

***

جمع مکسّر

دیدیم که برای نشان دادن تعدّد اسم از وابسته‌های پسین جمع استفاده می‌شود و این نشانه‌های جمع را نیز شناختیم : «ها و ان» ؛ برخی از کلمات عربی هم با این نشانه‌ها جمع

بسته می‌شوند : «ات، ین، ون».

درباره‌ی جمع مکسّر نیز تا اندازه‌ای صحبت کردیم. جمع‌های مکسّر گونه‌های زیادی دارند که در این‌جا با آن‌ها بیشتر آشنا خواهیم شد.

برخی از واژه‌های عربی به دو صورت مفرد و جمع وارد زبان فارسی شده‌اند ؛ گاهی مفرد این واژه‌ها را با (ها/ان) جمع می‌بندند و گاهی نیز جمع عربی آن‌ها، یعنی صورت‌مکسّر را به‌کار می‌برند.

وزن‌های معروف جمع مکسّر عربی که در فارسی کاربرد بیشتری دارند، عبارت‌اند از :

۱) **أفعال:** جسم ← اجسام، لفظ ← الفاظ، خبر ← اخبار، افق ← آفاق، شریف ← اشراف، اثر ← آثار، فکر← افکار، حکم ← احکام، عمل← اعمال، نور← انوار، قول← اقوال، شئ ← اشیا، فعل ← افعال، جد ← اجداد، حال ← احوال

۲) **فُعول:** درس← دروس، علم ← علوم، شاهد← شُهود، حرف← حروف، ظرف← ظروف، فن ← فنون

۳) **أفعِله:** لسان ←السنه، دعا ←ادعیه، غذا ←اغذیه، بنا ← ابنیه، لباس ← البسه، طعام ←اطعمه

۴) **فِعَل:** حکمت ← حِکَم، ملّت ← ملل، علّت ← علل، نعمت ← نعم

۵) **فُعُل:** کتاب ← کتب، مدینه ← مدن، رسول ← رسل، طریق ← طرق

۶) **فُعَل:** صورت ← صور، غدّه ← غدد، شعبه ← شعب، قلّه ← قلل، نسخه ← نسخ

۷) **فَعالِل:** درهم ← دراهم، جدول ← جداول، عنصر ← عناصِر، سلسله ← سلاسل

۸) **فَعایِل:** جزیره ← جزایر، علامت ← علایم، مضیقه ← مضایق، ضمیر ← ضمایر، نصیحت ← نصایح، فضیلت ← فضایل، قبیله ← قبایل

۹) **فَواعِل:** کوکب ←کواکب، قافله ←قوافل، ساحل ← سواحل، تابع ← توابع،

سانحه ← سوانح

۱۰) **مَفاعِل:** مکتب ← مکاتب، مجلس ← مجالس، منبر ← منابر

۱۱) **فَعالیل:** شیطان ← شیاطین، سلطان ← سلاطین، قندیل ← قنادیل، (عرب‌ها بسیاری از اسم‌های فارسی را به این شکل جمع بسته‌اند: میدان ← میادین، فرمان ← فرامین، بستان ← بساتین، استاد ← اساتید[۱])

۱۲) **مَفاعیل:** مقدار ← مقادیر، مضمون ← مضامین، مکتوب ← مکاتیب، مشهور ← مشاهیر

۱۳) **فُعَلا (ء):** حکیم ← حکما، شاعر ← شعرا، فاضل ← فضلا، فقیر ← فقرا، ضعیف ← ضعفا، نجیب ← نجبا، عارف ← عرفا، شریک ← شرکا

۱۴) **اَفعلا (ء):** قریب ← اقربا، طبیب ← اطبّا، غنی ← اغنیا، ولی ← اولیا، نبی ← انبیا

۱۵) **فُعّال:** حاکم ← حکّام، جاهل ← جهّال، حاضر ← حضّار، کافر ← کفّار

۱۶) **فِعال:** رَجُل ← رجال، نکته ← نِکات، نقطه ← نِقاط، جبل ← جبال، قلعه ← قلاع، بلد ← بلاد، عبد ← عباد، خصلت ← خصال

---

۱) به کار بردن این جمع‌ها در فارسی توصیه نمی‌شود.

بیاموزیم

به تلفّظ کلمات زیر توجّه کنید.

مِهْربان و مِهَربان   روزْگار و روزِگار

کلمه های بالا «دو تلفّظی» هستند. «دو تلفّظی» به کلماتی می گویند که در فارسیِ رایج و معیار به دو شکل تلفّظ می شوند. ما امروز هم مِهْربان (مهر + بان = دو هجایی) می گوییم و هم مِهَربان (مِه + رَ + بان = سه هجایی)؛ هم چنین است روزْگار (دو هجایی) و روزِگار (سه هجایی).

اکنون به این کلمات توجّه کنید:

مِهْرجو، روزْمزد (مهْر + جو = دو هجایی) و (روزْ + مزد = دو هجایی) این کلمه ها «یک تلفّظی» هستند؛ زیرا تنها به یک شکل تلفّظ می شوند؛ بنابراین:

۱) بعضی از مشتق ها یا مرکّب ها هم با بیش از دو هجا تلفّظ می شوند؛ به این صورت که هجای (= بخش) اوّل آن ها به دو هجا تبدیل می شود. (مهربان و رایگانی)

۲) درمیان کلمات «دوتلفّظی» بالا و کلمه‌های مشابه آن‌ها، «سه‌هجایی»ها کاربرد بیشتری دارند؛ زیرا تلفّظ آن‌ها آسان‌تر است.

خودآزمایی

۱) مفرد جمع‌های زیر را بنویسید.

احرار، قرون، اَدِلّه،فِرَق، تُحَف، مصایب، نوابغ

۲) کلمات مفرد زیر را به روش جمع مکسر عربی، جمع ببندید.

مجنون، طالب، کبیر، وکیل، وصی

۳) دو کلمه‌ی **کدخدا** و **خواهر** را طوری به‌کار ببرید که یک‌بار «شاخص» قرار گیرند و بار دیگر هسته‌ی گروه اسمی باشند.

۴) مشخّص کنید کدام یک از واژه‌های زیر «دو تلفظی» هستند.

رنگرز، باغبان، زورمند، مستمند، تندگو، استوار، دودمان، یادگار، هوشمند

۵) در جمله‌های زیر، نقش‌های تبعی و نوع آن‌ها را مشخّص کنید.

الف) حضرت محمد (ص)، آخرین پیامبر، در سال ۵۷۱ میلادی متولد شد.

ب) رودکی و نیما، پدران شعر فارسی، با سروده‌های خویش بر غنای زبان فارسی افزوده‌اند.

درس چهاردهم

آشنایی با نوشته‌های ادبی

در سال‌های پیش، تفاوت نوشته‌های علمی و ادبی را فرا گرفتیم و آموختیم که زبان نوشته‌های علمی و ادبی چگونه است. اکنون می‌خواهیم با نوشته‌های ادبی و عوامل سازنده‌ی آن‌ها آشنا شویم.

به این نوشته دقّت کنید :

«زمین به بهار نشست ؛ بهار گره از شکوفه باز کرد. نسیم در گیسوی بیدافشان فروپیچید. غنچه شکفتن آغاز کرد و سبزه دمید. گل هم‌چون یادی فراموش گشته، در آغوش چمن بشکفت.

و تو ای بهار آرزوهای من، بی‌آن‌که بر من بگذری در شکوفه‌ها گردش می‌کنی ؛ به دوش نسیم پرواز می‌کنی، در یادها می‌گذری، در نغمه‌ها می‌چمی ...»

(مهرداد اوستا، پالیزبان صفحه‌ی ۶۶)

آن‌چه خواندیم، بخشی از یک نوشته‌ی ادبی است. در این نوشته، نویسنده به کمک **زبان** و **خیال** و **احساسِ شاعرانه** صحنه‌ای از طبیعت را به طرزی هنرمندانه وصف کرده است.

نوشته یا سخن هرگاه با عناصر ادبی درآمیزد و شکلی هنری بگیرد، بر خواننده یا شنونده اثری مطلوب می‌گذارد ؛ عواطف و احساسات او را برمی‌انگیزد، به اندیشه‌ی وی حرکت می‌بخشد و گاه حتّی به تغییر رفتار او منجر می‌شود.

این گونه نوشته‌ها، **ادبی و هنری هستند**. نوشته‌های ادبی پایدار، تأثیر گذار و **محصول خلّاقیّت هستند**. قطعه‌ی ادبی، داستان، نمایش‌نامه، نامه‌های ادبی، برخی زندگی نامه‌ها و سفرنامه‌ها و گزارش‌ها و مقالات ــ به شرط دارا بودن عناصر و عوامل هنری ــ می‌توانند در این دسته جای گیرند.

اکنون ببینیم چگونه و با بهره‌گیری از چه عواملی، نثر معمولی به نثر هنری تبدیل می‌شود.

یکی از عوامل مهم، چگونگی کاربرد زبان است. واژگان و تعبیرهای مناسب و برگزیده به نوشته ارزش هنری می‌بخشند. برای مثال، در نوشته‌ای که خواندیم، آیا نویسنده نمی‌توانست به‌جای «آغوش»، «نسیم» و «گیسو» از مترادف‌های آن‌ها چون «بغل»، «باد» و «مو» استفاده کند؟ به نظر شما، کدام یک از دو فعل «چمیدن» و مترادف آن «گردش کردن» تأثیر عاطفی و قدرت تصویرآفرینی بیشتری دارد؟

تعبیر زیبای «زمین به بهار نشست» معادل جمله‌ی خبری «بهار شد» یا «بهار فرا رسید» و جمله‌ی «بهار گره از شکوفه باز کرد» معادل جمله‌ی خبری «با رسیدن بهار شکوفه‌ها باز شد» است. برای این جمله‌ی خبری، به کمک زبان هنری و ادبی می‌توان تعابیر زیبای دیگری نیز آفرید ؛ مثلاً :

□ شکوفه‌ها به بهار لبخند زدند.

□ پلک شکوفه‌ها با نسیم بهاری باز شد.

□ نسیم بهاری راز شکوفه‌ها را آشکار می‌کند.

هرچه زبان نوشته ساده‌تر، طبیعی‌تر و بی‌تکلّف‌تر باشد، ارزش هنری آن بیشتر می‌شود.

به این نوشته توجّه کنید :

«تازه گله‌های گوسفند و گاوهای شیرده برمی‌گشتند. بزها بازی‌کنان و گاوان باوقار و طمأنینه و متانت، به ده وارد می‌شدند. در این میان، زارعان و باغداران بیل به دوش با قیافه‌های سیاه سوخته و خسته پاورچین پاورچین از باغ‌ها درآمده به سرا می‌شدند. بوی مطبوع نان‌های تنوری و دود خارهای معطّر، هوای ده را پر کرده بود. با نشستن آفتاب جنبش بی‌سابقه‌ای در ده پدیدار می‌شد. ماه رمضان بود. مردان و زنان برای افطار انتظار می‌کشیدند...»

(شیر محمّد، از مجموعه داستان شلوارهای وصله‌دار، رسول پرویزی صفحه‌ی ۵۳)

عنصر دیگری که در نوشته‌های ادبی و هنری دیده می‌شود، آرایه‌های ادبی است. برای مثال، در نمونه‌ی آغاز درس، نویسنده به نسیم، غنچه، بهار، شکوفه، گل، آرزو و... جان بخشیده و گل را به «یادِ فراموش شده» تشبیه کرده است. هم‌چنین، «بهارِ آرزو» و «دوشِ نسیم» دو ترکیب زیبای تشبیهی و استعاری هستند که بر زیبایی نوشته افزوده‌اند.

به کمک آرایه‌های ادبی می‌توان یک مفهوم و معنی را به گونه‌های مختلفی عرضه داشت ؛ مثلاً جمله‌ی خبری «محبّت دل انسان را شاد می‌کند» را می‌توانیم هربار به کمک یکی از آرایه‌های ادبی که تاکنون فرا گرفته‌ایم، به گونه‌ای تازه عرضه کنیم :

به کمک تشبیه: دل آدمی **باغچه‌ای** پر غنچه است که با نسیم محبّت باز می‌شود.

به کمک استعاره: دل با نسیم محبّت شکفته می‌شود.

به کمک کنایه: روی زردِ دل با شکوفه‌های محبّت گلگون می‌شود.

به کمک مجاز: سینه با نسیم محبّت شکفته می‌شود.

به کمک جان‌بخشی: محبّت، دل را به میهمانیِ شکفتن **می‌برد**.

به کمک حس‌آمیزی: صدای شکفتن دل با نسیم محبّت مشام جان را می‌نوازد.

به کمک ایهام: باغبان محبّت همیشه **نگران** پرپر شدن غنچه‌ها است.

به کمک جناس: دل‌های از غم **شکافته** با محبّت **شکفته** می‌شوند.

به کمک تکرار: شادی دل از **محبّت** است، **محبّت**.

با نیروی تخیّل و به کمک این آرایه‌های ادبی می‌توانیم بر تأثیر سخن خود بیفزاییم و تخیّل خواننده و شنونده را نیز برانگیزیم.

در نوشته‌ی زیر، نویسنده به کمک آرایه‌های ادبی، وصفی زیبا و زنده و تصویری مشهود و مجسّم از «صبح» به دست داده است :

«صبح زلال چون آب گوارای چشمه‌ها از کرانه‌ی خاور بر می‌تراود و روشنایی نیلگون خود را بر زمین می‌پاشاند. اهل بیابان چنین هوایی را گرگ و میش می‌نامند. روشن امّا وهم‌آلود و سایه‌وش است... نقرآبی است که دمادم رنگ می‌بازد و به شیر گونگی می‌گراید. سپیده پرتوِ انبوهش را به جانِ تیرگی نشانه می‌رود... زاده می‌شود کودکِ صبح.»

(محمود دولت‌آبادی، کلیدر)

چنان‌که دیدید، توصیف‌های زنده و ملموس و تصویرسازی مناسب بر تحرّک و پویایی نوشته می‌افزاید به این ترتیب، نوشته در خواننده تأثیر مناسب می‌گذارد و ارتباط لازم را با او برقرار می‌کند.

علاوه‌بر کاربرد هنری زبان و استفاده از صور خیال، چگونگی بیان نیز در حسن تأثیر و گیرایی نوشته مؤثّر است.

وجود دو عنصر احساس و عاطفه ــ هر چند عناصر دیگر نباشند ــ کافی است تا نثر ما هنری تلقّی گردد. احساس و عاطفه به انتقال مؤثّر حالات عاطفیِ درونی چون شادی، اندوه، خشم، حیرت، اعجاب، ترس و... کمک می‌کنند.

مثلاً در داستان بینوایان که بخشی از آن را خوانده‌اید، نویسنده با بهره‌گیری از همین عناصر، توانسته است، حالات درونی کوزت را بخوبی به ما منتقل کند؛ چنان که، خود را به جای کوزت احساس می‌کنیم. به عبارت دیگر، ایجاد هم‌حسّی از کارکردهای نثر هنری و عاطفی است. یک بار دیگر بخشی از آن نوشته را با هم می‌خوانیم. در این بخش، نویسنده در کمال هنرمندی حالت ترس و وحشت کوزت را ترسیم کرده است.

«*باد سردی از جلگه می‌وزید. بیشه ظلمانی بود. بی‌هیچ برخورد برگ‌ها، بی‌هیچ اثر از آن روشنایی‌های مبهم و خنک تابستان. شاخه‌های عظیم به وضعی موحش سیخ ایستاده بودند. چند دسته از بتّه‌های خار، در نقاط بی‌درخت سوت می‌زدند. علف‌های بلندِ زیر نسیم مثل مارماهی پیچ‌وتاب می‌خوردند. درخت‌های خاردار مانند بازوهای طویلی که مسلّح به چنگال و مهیّای گرفتن شکار باشند، به هم می‌پیچیدند. چند خلنگ خشک که گویی به دست باد رانده می‌شدند، شتابان می‌گذشتند و مثل این بود که با وحشت از جلو چیزی که می‌رسد، می‌گریختند. از هر طرف، فضاهای غم‌انگیز امتداد داشت.*»

(ویکتور هوگو، بینوایان. ترجمه‌ی حسینقلی مستعان، ج اوّل صفحه‌ی ۵۶۰)

یکی دیگر از عوامل مؤثر در بیان نوشته‌های ادبی، صداقت و صمیمیّت است. نوشته زمانی صمیمی می‌شود که بی‌تکلّف، در کمال سادگی و برآمده از دل باشد.

به نوشته‌ی زیر توجّه کنید. در این نوشته، نویسنده شرح حال خود را با کمال صداقت و صمیمیّت بیان کرده است:

«*نخستین شباهت ناگزیر و ناخواسته‌ی راقم این سطور با اغلب بزرگان در این است که در*

تاریخ تولّدش اختلاف اقوال هست. البتّه نه در سال، نه در ماه بلکه فقط در روز آن. آن‌چه مسلّم است بنده به قرار مسموع در فروردین ماه ۱۳۲۴ــ البتّه شمسی ــ در باب الجنّه‌ی قزوین به دنیا آمده‌ام. در شناسنامه‌ام روز تولّدم را ۱۴ فروردین یاد کرده‌اند امّا گویا عدل در ۱۳ فروردین زاده شده‌ام. خانم والده‌ام ــ که بحمداللّه زنده هستند و در همان شهر باستانی سکنا دارند ــ در جواب پرس و جوی بنده بالمرّه منکر این تهمت می‌شوند و نمی‌توانند به دلیل عقل و انصاف بپذیرند که فرزند فداکارشان در روز نحس ۱۳ فروردین به دنیا آمده باشد؛ لذا معتقدند که لا مَحاله یا باید دوازدهم یا چهاردهم فروردین زاده شده باشم. بارها تحقیق محلّی انجام داده و به لطایف‌الحیل، والده را سؤال پیچ کرده و به‌تناقض‌گویی کشانده‌ام امّا حاصلی نداشته است امّا در ایّام دید و بازدید نوروز امسال (۱۳۶۹)، این موضوعِ حیاتی را با برادر و خواهران بزرگ‌ترم در میان نهادم و جملگی شهادت دادند که بی‌شبهه در شب دوازدهم فروردین به جهان هبوط کرده‌ام...

بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری ذهن من و نگرش اخلاقی و دینی‌ام پدرم داشته است. از اوان کودکی با پدرم انس داشتم و در اتاق او و در کنار کتاب‌های او و در فضای همیشه بهارِ بحث‌های او زندگی می‌کردم. هنوز ده ساله نبودم که با اسامی بسیاری از بزرگان فرهنگ اسلامی و عناوین بسیاری از کتاب‌ها و اصطلاحات و مباحث فلسفی، عرفانی و کلامی آشنا شده بودم. از پانزده ــ شانزده سالگی فعّالانه وارد بحث و اختلاط با پدرم شدم. همه نوع بحث از لغوی، نحوی، ادبی، قرآنی، حِکْمی، کلامی در میان می‌آمد...»

(سیر بی‌سلوک، بهاءالدّین خرّمشاهی)

یکی دیگر از عوامل هنریِ بیان، طنز است. طنز موجب تأثیر کلام می‌گردد. در درس شانزدهم با این پدیده‌ی هنری و ادبی بیشتر آشنا می‌شویم.

خودآزمایی

۱) با مراجعه به یکی از درس‌های کتاب ادبیّات فارسی خود، بنویسید که نویسنده‌ی آن از عناصر و عوامل زیبایی‌آفرین چگونه بهره گرفته است.

۲) درباره‌ی یکی از موضوعات زیر، قطعه‌ای ادبی بنویسید.

☐ معلّم خوبِ من

☐ مادر

☐ خدا

☐ آسمان

☐ محبّت

۳) از میان واژگان داخل کمانک (پرانتز)، واژه‌هایی را که مناسب نوشته‌ی ادبی و هنری زیر نیستند، مشخّص کنید.

قطار (ناله‌کنان ــ زوزه‌کشان ــ جیغ‌زنان) روی خط به راه خود ادامه داد. یکی از تپّه‌های جنگلِ سوخته را (دور زد ــ رد کرد ــ پشت سرگذاشت) و از نظر (محو ــ ناپدید ــ پنهان) شد. نیک روی بسته‌ای که متصدّیِ واگن‌بار قطار به بیرون پرتاب کرده بود، نشست. به دامنه‌ی تپّه‌های سوخته (نگاه کرد ــ زل زد ــ چشم دوخت)؛ بعد خطّ‌آهن را گرفت و آمد تا رسید به پلی که روی رودخانه بود. رودخانه سرجایش بود. آن پایین (می‌خروشید ــ می‌غرّید ــ حرکت می‌کرد) و خودش را به پایه‌های چوبی پل (می‌مالید ــ می‌زد ــ می‌کشید). نیک از بالای پل به آب روشن و قهوه‌ای رنگ که از ریگ‌های کف رودخانه رنگین می‌نمود، نگاه می‌کرد. ماهی‌های قزل‌آلا را دید که (توی ــ داخل ــ درون ــ در) آب گوش‌هایشان را تکان می‌دهند و در مقابل جریان (تند ــ خشن ــ سریع) آب ایستادگی می‌کنند.

(بزرگ رودی دو دل، ارنست همینگوی)

درس پانزدهم

گروه اسمی (۲)

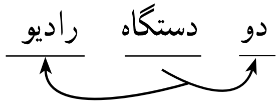
وابسته‌های وابسته

دیدیم که گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. بعضی از وابسته‌ها نیز در صورت لزوم می‌تواند وابسته‌ای داشته باشد. وابسته‌های وابسته عبارتند از :

ممیّز، صفت صفت، مضافٌ‌الیهِ مضافٌ‌الیه، قید صفت

۱) ممیّز

معمولاً برای شمارشِ تعداد یا اندازه و وزن موصوف میان عدد و معدود (صفت شمارشی و موصوف آن) اسمی می‌آید که وابسته‌ی عدد است و ممیّز نام دارد. ممیّز با عدد همراه خود، یک‌جا وابسته‌ی هسته می‌شود. نمودار ممیّز را چنین رسم می‌کنند :



ممیّزها عبارت‌اند از :

«تُن، کیلو (گرم)، گرم، من، سیر...» برای وزن ؛

«فرسخ، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر...» برای طول ؛

«دست» برای تعداد معیّنی از : لباس دوخته، میز و صندلی، ظرف ؛

«توپ و طاقه» برای پارچه ؛

«تخته» برای فرش ؛

«دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آن‌ها ؛

«تا» برای بسیاری از اشیا.

فعّالیّت

فکر کنید و برای اشیای اطراف خود از قبیل کفش، جوراب، تخم‌مرغ، نخود و لوبیا، کاغذ، کتاب و امثال آن‌ها ممیزهای مناسبی بگویید.

۲) صفت صفت

برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرّفی می‌کنند و درباره‌ی اندازه و درجه‌ی آن‌ها توضیح می‌دهند ؛ مثل : لباس آبی **سیر**، رنگ سبز **یشمی**، کاغذ آبی **آسمانی**.

این صفت با صفت همراه خود، یک‌جا وابسته‌ی هسته می‌شود[1] و نمودار آن چنین رسم می‌گردد.

رنگ سفید شیری

۳) مضافٌ‌الیهِ مضافٌ‌الیه

در ترکیب‌هایی از قبیل : زنگ مدرسه‌ی ما، کتابِ تاریخِ ایران، واژه‌های «ما» و «ایران» مضافٌ‌الیهِ مضافٌ‌الیه‌اند.

نمودار این گروه‌های اسمی را چنین رسم می‌کنیم :

کتابِ تاریخِ ایران

۴) قید صفت

هوای خوب ← هوای نسبتاً خوب

۵) صفتِ مضافٌ‌الیه

کتابِ پسرِ بزرگ‌تر

کتابِ این مرد

---

۱) یعنی در همین مثال «سفید شیری» وابسته‌ی رنگ است نه «سفید» به تنهایی و نه «شیری» به تنهایی

متمّم چیست؟

پیش‌تر دیدیم که «متمّم» گروه اسمی است که پس از حرف اضافه می‌آید. متمّم ممکن است یکی از اجزای جمله باشد (که در جمله‌های سه‌جزئی با متمّم دیدیم) یا متمّمِ اسم، صفت، قید و غیر آن باشد. در این قسمت، یکی دیگر از متمّم‌ها را می‌بینیم :

متمّم اسم چیست؟

متمّم اسم، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید :

علاقه‌ی او به نقاشی زیاد است.

علاقه‌ی او را به نقاشی می‌ستایم.

از علاقه‌ی او به نقاشی سخن می‌گفتند.

اسم‌هایی که نیاز به متمم دارند،نقش‌های مختلف می‌گیرند.

فعّالیّت

واژه‌هایی از قبیل علاقه، نیاز، مهارت، تسلّط، مصاحبه، دشمنی، نفرت و... نیازمند متمّم‌اند. هر یک از این واژه‌ها را در جمله‌ای به‌کار ببرید و مشخّص کنید که در نثر سنجیده و معیار امروز، جای متمّم هریک از آن‌ها کجاست. پیش از اسم یا پس از آن؟

بیاموزیم

تلفّظ کدام دسته از کلمات زیر درست‌تر است؟

الف) عَوَض، عَطر، عِدالت، جُنوب، شُمال، عَلاوه

ب) عِوَض، عِطر، عَدالت، جَنوب، شِمال، عِلاوه

در زبانِ فارسی امروز، هر دو شکل تلفّظ کلمات بالا درست است اگرچه دسته‌ی «الف» در تلفّظ طبقه‌ی تحصیل کرده و اغلبِ فارسی زبانان کاربردِ بیشتری دارد و به همین جهت، تلفّظِ «معیار» محسوب می‌شود. گروه «ب» شکل تلفّظ این کلمات در زبان عربی است و رعایت آن در فارسی توصیه نمی‌شود.

در جدول صفحه‌ی بعد، بخشی از این کلماتِ دو تلفّظی (اعم از عربی و فارسی) آمده است. با این توضیح که تلفّظ (۱) بر تلفّظ (۲) ترجیح دارد.

تلفظ (۱)	تلفظ (۲)	تلفظ (۱)	تلفظ (۲)
اِصالت	اَصالت	کِشتی	کَشتی
بِقاع	بُقاع	چُنان	چِنان
تِلاوت	تَلاوت	گُمان	گَمان
ثَبات	ثُبات	دِلالت	دَلالت
حِماسہ	حَماسہ	زَمین	زِمین
جَرگہ	جُرگہ	نِشاط	نَشاط
شُجاعت	شَجاعت	وِجدان	وُجدان
شُمال	شِمال	ہَدیہ	ہِدیہ
شِباہت	شَباہت	نِقاط	نُقاط
شِرافت	شَرافت	گَواہ	گُواہ

تلفّظ (۱)	تلفّظ (۲)	تلفّظ (۱)	تلفّظ (۲)
عُمران	عِمران	کِرامت	کَرامت
تِکرار	تَکرار	نِمونه	نَمونه
بینُ‌المللی	بینَ‌المللی	نِمودار	نَمودار
نُخست	نَخست		

خودآزمایی

۱) دو جمله مثال بزنید که در آن‌ها واژه‌های «کتاب» و «کاغذ» مضافٌ‌الیهِ مضافٌ‌الیه قرار گیرند.

۲) وابسته‌ها و نوع آن را در مثال‌های زیر مشخّص کرده، نمودار آن‌ها را رسم کنید.

قانون نانوشته، دستگاه قضایی، کرسی استادی ادبیّات، دیوار بلند باغ، شش دستگاه دوربین فیلم‌برداریِ نو.

۳) پنج کلمه غیر از آن چه در درس آمده است، بنویسید که دو تلفّظ داشته باشند.

۴) درباره‌ی یکی از موضوعات زیر، قطعه‌ای ادبی بنویسید.

☐ *باران*

☐ *آزادی*

☐ *گل*

۵) در جمله‌ی زیر، متمّم اسم را پیدا کنید.

افتخار به دوستی با دانایان، افتخارِ واقعی است.

درس شانزدهم

طنز پردازی

اسفندیار در چشم پزشکی!!

پس «اسفندیار» آهی سرد از دل پردرد برکشید و گفت : همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان‌بین من، نابینا نخواهد شد؟

«سکرتر» گفت : آن دیگر مسئله‌ی خودتان است! وقت آقای دکتر تا شش ماه پر شده و بعداً هم می‌رود خارج!

«اسفندیار» گفت : ما از شهرستان زنگ می‌زنیم. این «رستم زال» با تیر دو شعبه زده به چشممان! پس ما چه کنیم!

«سکرتر» گفت : می‌خواستی دعوا نکنی... یک سال دیگر تلفن کن.

«اسفندیار» گفت : ما دعوا نکردیم. شاهد داریم. این «رستم» خودش اهل دعوا می‌باشد. با همه دعوا نموده... «حکیم ابوالقاسم فردوسی» هم شهادت داده ؛ استشهاد محلّی تماماً در کلانتری موجود است.

چون دَمِ گرمِ «اسفندیار» در آهنِ سردِ «سکرتر» مؤثّر نیفتاد، یک‌بار دیگر آهی سرد از دل پردرد برکشید و گوشی را گذاشت که یک سال بعد زنگ بزند!

***

لطفاً بقیّه‌ی داستان و آخر و عاقبت کار اسفندیار را در شاهنامه‌ی فردوسی بخوانید![1]

---

۱) گل‌آقا، یکشنبه ۶۹/۹/۱۹

در نوشته‌ی بالا، نویسنده یکی از مشکلات اجتماعی روزگار ما را با زبانی خاص بیان کرده است. او با استفاده از داستان رستم و اسفندیار و گنجانیدن مفاهیم و اصطلاحات امروزی در آن، نوشته را از حالت متعارف آن خارج کرده است. این بیان غیرمتعارف و خنده‌آور، با بزرگ‌نمایی کاستی‌ها و زشتی‌ها نوعی نقد محسوب می‌شود و تأثیر آن به مراتب از انتقادهای جدّی بیشتر است. در نوشته‌ها به این گونه بیان طنز گفته می‌شود.

همان‌طور که در مثال بالا مشاهده کردید، نویسنده با بر هم زدن نظم و تناسب متعارف و دگرگون کردن حوادث و اشخاص، چهره‌هایی (Type) می‌آفریند که در وجود آن‌ها زشتی‌ها و پلشتی‌ها به نحو بارزی به نمایش گذاشته می‌شود. آن‌چنان که خواننده به عکس آن صفات یعنی به زیبایی و پاکی، متوجّه و رهنمون می‌گردد. به این نمونه از عبید زاکانی توجّه کنید.

«*ظریفی مرغی بریان در سفره‌ی بخیلی دید که سه روز پی‌درپی بود و [آن را] نمی‌خورد. گفت : عمر این مرغ بعد از مرگ درازتر از عمر اوست پیش از مرگ!*»

خنده‌ی حاصل از طنز، خنده‌ی شادمانی نیست ؛ خنده‌ای است تلخ و دردناک که شخص یا مطلب مورد انتقاد را سرزنش می‌کند و به او سرکوفت می‌زند.

آن‌گاه که زبانِ جدّ اثر نمی‌گذارد، نویسنده نقد را به شوخی می‌آراید و با غیرواقعی جلوه دادن امور، حقیقت را در ذهن خواننده برجسته‌تر می‌کند ؛ برای مثال، سعدی در باب دوم گلستان، در سرزنش ریاکاری و ریاکاران و زشت نشان دادن عمل آنان، حکایت زیر را با چاشنی طنز درآمیخته است.

«*زاهدی مهمانِ پادشاهی بود. چون به طعام بنشستند، کم‌تر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادتِ او بود تا ظنّ صلاح در حقّ او زیادت شود.*

چون به مقام خویش باز آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری داشت صاحب فراست ؛ گفت : ای پدر، باری به دعوتِ سلطان طعام نخوردی؟ گفت : در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت : نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کارآید!»

مولوی نیز مدّعیان دروغین را با ظرافت خاصّی مورد انتقاد قرار می‌دهد :

آن یکی پرسید اشتر را که هی — از کجا می‌آیی، ای فرخنده پی

گفت : از حمّامِ گرم کویِ تو — گفت : خود پیداست از زانوی تو!

در گنجینه‌ی ضرب‌المثل‌های شیرین فارسی نیز، این‌گونه انتقادهای توأم با طنز فراوان دیده می‌شود :

- *دهنه‌ی جیبش را تارعنکبوت گرفته!*
- *خر را که به عروسی می‌برند برای خوشی نیست ؛ برای آب‌کشی است!*
- *فضول را بردند جهنّم، گفت هیزمش تر است!*
- *یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود!*

نویسندگان از شیوه‌های مختلفی برای ساخت طنز استفاده می‌کنند که اساس همه‌ی آن‌ها «برهم زدن عادت‌ها»ست. با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت ؛ مثلاً در داستان کباب غاز که سال پیش خواندید، پسرعموی نویسنده این‌گونه وصف شده است :

«... دیدم ــ ماشاءالله، چشم بد دور ــ آقا واترقّیده‌اند. قدّش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین‌قدر می‌دانم که سرزانوهای شلوارش که از بس شسته بودند به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی‌راستی تصوّر کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن‌جا مخفی کرده است!...»

یکی از راه‌های ساخت طنز، کش‌دار کردن یک موضوع یا ماجراست. در نمونه‌ی زیر، نویسنده در انتقاد از انسان‌هایی که به جای پرداختن به اصل مطالب، با حاشیه‌پردازی و روده‌درازی مطلب اصلی را به عمد به فراموشی می‌سپارند، چنین آورده است :

مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، که تا به‌حال مجهول مانده است.

ــ وقتی متّفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر، پیشوای آلمان نازی، شکست خود را مسلّم دید، به آجودان مخصوصش وصیّت کرد که او را با هفت‌تیر بکشد و جسدش را بسوزاند.

هفت‌تیر نوعی اسلحه‌ی کمری بود که در کارخانه‌ی «برنو» ساخته می‌شد و در واقع، یک نوع اسلحه‌ی آتشین به شمار می‌رفت.

سابق بر این، کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند، معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه‌ی آتشین، از قبیل تفنگ‌های دولول، ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به «تفنگ حسن موسی» استفاده می‌نمودند امّا چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن‌موسی معروف شده بود؟ برای این که تفنگ

حسن‌موسی تفنگی بود دراز و یک تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن‌موسی ؛ یعنی حسن‌موسی‌نامی این تفنگ را می‌ساخت و چنان‌چه حسن‌موسی این تفنگ را نمی‌ساخت، کسی دیگری نبود که به جای او بسازد. چون اگر می‌بود و می‌ساخت، دیگر آن تفنگ به نام حسن‌موسی معروف نمی‌شد و معروفیّت (تفنگ حسن‌موسی) به خاطر اسم سازنده‌ی آن است. مثل تار یحیی و این تار یحیی…

(یک تحقیق تاریخی ــ خسرو شاهانی)

این نوشته‌ی طنز آلود همین‌گونه ادامه می‌یابد و در آن به ده‌ها موضوع اشاره می‌شود جز اصل مطلب و آن‌گاه این‌گونه پایان می‌یابد :

«حالا فهمیدید که هیتلر را چه‌طوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند؟!»

ممکن است نوشته‌ی طنزآمیز از حوادث و موضوعات عادی و معمولی زندگی آغاز گردد و یک‌باره، از این وقایع برای تبیین مسائل سیاسی و اجتماعی استفاده شود. نظیر آن‌چه در سال اوّل، در درس «مشروطه‌ی خالی» از علّامه دهخدا خواندید.

یکی از شگردهای طنزپردازان جابه‌جا کردن حوادث و وقایع است. گاه به سبب اشتباهی که در کاری صورت می‌گیرد، حوادث خنده‌داری ایجاد می‌شود ؛ مثل حکایت زیر از مثنوی مولوی :

کری می‌خواست به عیادت بیماری برود ؛ اندیشید که هنگام احوال‌پرسی ممکن است صدای او را نشنوم و پاسخی ناشایسته بدهم، از این‌رو در پی چاره برآمد و بالأخره با خود گفت : بهتر است پرسش‌ها را پیش از رفتن بسنجم و پاسخ را نیز برآورد کنم تا دچار اشتباه نشوم ؛ بنابراین، پرسش‌های خود را چنین پیش‌بینی کرد :

ابتدا از او می‌پرسم، حالت بهتر است؟ او خواهد گفت «آری» من در جواب می‌گویم : خدا را شکر. بعد از او می‌پرسم چه خورده‌ای؟ لابد نام غذایی را خواهد آورد. من می‌گویم گوارا باد. در پایان می‌پرسم پزشکت کیست؟ نام پزشکی را می‌گوید و من پاسخ می‌دهم : مقدمش مبارک باد. چون به خانه‌ی بیمار رسید، همان‌گونه که از پیش آماده شده بود، به احوال‌پرسی پرداخت : گفت : «چونی؟»، گفت : «مُردم»، گفت : «شکر». بیمار از این سخنِ بی‌جا سخت برآشفت. بعد از آن گفتش «چه خوردی؟» گفت : «زهر» کر گفت : «گوارا باد داروی خوبی است» بیمار از این پاسخ نیز بیشتر به خود پیچید.

بعد از آن گفت : «از طبیبان کیست او   کاو همی آید به چاره پیش تو؟»

بیمار که آشفتگی و ناراحتی‌اش به نهایت رسیده بود، در پاسخ،

گفت: «عزرائیل می‌آید، برو» *گفت: «پایش بس مبارک، شادشو!»*

از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است. در نمونه‌ی زیر، نویسنده با تقلید از شیوه‌ی نویسندگان قدیم، یکی از موضوعات اجتماعی عصر ما را نقد و داوری کرده است.

قبض آب

ابوالمراد جیلانی مردی بود صاحب رأی و صائب نظر. مریدان، بسیار داشت و پیروان بی‌شمار.

روزی بر سکوی خانه نشسته بود و مریدان گرد وی حلقه زده بودند و حلّ مشکل می‌کردند.

مردی گفت: «ای پیر، مرا با اهل خانه جنگ افتاده است و اهل، مرا از خانه بیرون رانده و در، بسته.» گفت: «به خانه آییم و آشتی تو با اهل، باز کنیم.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صاحب‌خانه مرا گوید که بیرون شو.» گفت: «صاحب‌خانه را بگوی که پیر گوید، خانه بر من ببخش و خود بیرون شو.» و چنین شد.

مردی گفت: «ای پیر، صد درم سنگ زرّناب می‌جویم» گفت: «بیابی» و چنین شد.

یک‌یک مریدان می‌آمدند و مراد می‌جستند از ابوالمراد.

ناگاه مردی درآمد و عریضه‌ای بداد سرگشاده و برفت.

ابوالمراد، نخست آن عریضه ببویید و ببوسید و بر دیده نهاد و سپس، خواندن بیاغازید.

ناگاهی، کف بر لب آورد و فریاد زد: «آب، آب.» و از سکو درغلتید و بیهوش بیوفتاد.

مریدان بر گرد وی جمع آمدند و چندان که پف نم بر صورت وی زدند و کاه‌گل در دماغ وی گرفتند، باهوش نیامد.

پس او را به بیمارستان بردند و در «سی.سی.یو» بخوابانیدند که مگر سکته‌ی ملیح! کرده است.

ساعتی در آن حالت ببود تا طبیب بیامد و گفت: «ای پیر، تو را چه افتاده است؟»

ابوالمراد از لحن وی بدانست که طبیب از مریدان وی است. پس زبان باز کرد و گفت: «آب، آب.» آب بیاوردند که: «بنوش.» ننوشید و بمرد ــ رحمةالله علیه. ــ

مریدان بر جنازه‌ی وی گرد آمدند و می‌گریستند که: «دریغا، آن پیر روشن ضمیر و آن شیر بیشه‌ی تدبیر که به یک عریضه از پای دراوفتاد و بمرد.»

مریدی گفت: «ای یاران، شاید بُوَد که آن عریضه باز نگریم تا چه شَعْوَذه و طامات در آن نوشته است؟ باشد که علّت تشنگی وی دریابیم و سببِ موت بازشناسیم.»

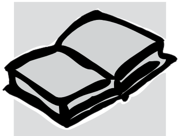
عریضه بگشودند. *قبض آب‌بهای خانگاه ابوالمراد بود ــ آنارالله برهانَه ــ به نرخ تصاعدی!* و جز آن، هیچ نبود. تمّت.

(به نقل از مجلّه‌ی گل‌آقا)

در یک نوشته‌ی طنزآمیز، وجود غلط‌های املایی که آگاهانه به‌کار می‌روند، قدرت طنز نوشته را بالا می‌برند ؛ مثلاً «طنزیم» کنندگان به جای تنظیم‌کنندگان.

در برخی از نوشته‌های طنزآلود، نویسنده به کمک بازی با کلمات، لطایف و نکات دل‌چسب و جذّابی به‌وجود می‌آورد.

بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامّه شامل ضرب‌المثل‌ها، کنایات و واژگان عامیانه نیز برقدرت طنز می‌افزاید. جمال‌زاده، هدایت و دهخدا از این شیوه به خوبی بهره گرفته‌اند.



بیاموزیم

تلفّظ کدام یک از کلماتی که زیرِ آن‌ها خط کشیده شده، درست است؟

الف) مُفاد/ مَفاد این نامه را به اطّلاع همگان رساندم.

ب) دِماغ/ دَماغ بشر گنجایشِ خارق العاده‌ای دارد.

مُفاد (اسم مفعول از مصدر عربی اِفاده) به معنی آن چه از یک متن (یا...) برداشت می‌شود، به همین شکل صحیح است و تلفّظِ دیگر آن درست نیست.

کلمه‌ی دِماغ به معنی مغز با توجّه به کاربردِ آن در متن، به همین شکل درست است.

دَماغ عضوی از بدن است که هیچ تناسبی با جمله‌ی بالا ندارد؛ بنابراین، واژگانی چون مُفاد و دِماغ با توجّه به معنیِ مستقلِ هرکدام، یک تلفّظی هستند. اکنون به نمونه‌های دیگری توجّه کنید.

تلفّظ درست	تلفّظ نادرست
پُرمخاطَب	پُرمخاطِب
تاروتَنبور	تاروتُنبور
خَجِل	خِجِل
خَلطِ مبحث	خِلطِ مبحث
ضَروری	ضُروری
کِبَرِسن	کُبَرِسن

خودآزمایی

۱) به کمک یکی از ضرب‌المثل‌های زیر، مطلبی طنزآمیز بنویسید.

□ *شتر در خواب بیند پنبه دانه.*

□ *گنه کرد در بلخ آهنگری   به شوشتر زدند گردن مسگری*

□ *به روباه گفتند شاهدت کو؟ گفت دُمم!*

۲) با بررسی دو نمونه از آثار طنز معاصران، بنویسید نویسندگان آن‌ها از چه شیوه‌ای برای طنزپردازی استفاده کرده‌اند.

۳) با مراجعه به فرهنگ لغت بنویسید، کدام تلفّظ درست است.

مُتَمَّمِ فعل، مُصوِّت کوتاه، مضافٌ اِلیه،

مُتَمِّمِ فعل، مُصَوَّت کوتاه، مضافٌ اَلیه.

۴) معانی مختلف فعل را در جمله‌های زیر توضیح دهید.

□ *او دندان خود را کشید.*

□ *علی(ع) رنج بسیاری کشید.*

□ *آرش، زه کمان را کشید.*

۵) در جمله‌های زیر، نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

□ *دل‌بستگی شما به مطالعه‌ی کتاب را می‌ستاییم.*

□ *بوی نان‌های تنوری و دود هیزم‌های معطّر، فضای ده را پر کرده بود.*

□ *مطالعه‌ی ادبیّات سرزمین‌ها ما را با اندیشه‌ها، باورها و تحوّلات فرهنگی دیگر ملّت‌ها آشنا می‌سازد.*

درس هفدهم

ساختمان واژه (۱)

از نظر ساخت، واژه‌ها را می‌توان به دو نوع زیر تقسیم کرد :

۱) ساده

آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد : گوسفند، بیابان، خوش، هوا، گنجشک، ابریشم.

۲) غیرساده

آن است که بیش از یک جزء دارد و بر سه نوع است :

الف) مرکّب: آن است که از دو تکواژ آزاد یا بیشتر تشکیل شود : چهارراه، یک‌رنگ، میان‌وند، دوپهلو، سه‌گوش، گلاب‌پاش، مداد پاک‌کن.

ب) مشتق: واژه‌ای است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند وند تشکیل شود : دانشمند، رفتن، گفتار، آمیزه، دردمند، خوبی، کمانک، بهاره

پ) مشتق ـ مرکّب: واژه‌ای است که ویژگی مرکّب و مشتق را با هم داشته باشد : هیچ‌کاره، نوجوانی، دانشسرا، ناخودآگاه، کشت و کشتار، حلقه به‌گوش، سرتاپا، سه‌گوشه.

در مورد انواع واژه، نکات زیر را باید در نظر گرفت :

۱) در واژه‌های غیرساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی

واژه قرار گیرد، مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلو، سه‌گوشه و امثال آن، آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است :

خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس؟ خوش‌نویس ممتاز

کتابخانه‌ها، این کتابخانه‌ها، کدام کتابخانه‌ها؟ کتابخانه‌ی عمومی

امّا به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید :

خوش‌ها نویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس.

اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژِ دیگری قرار داد، این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند ؛ مثل :

گُلِ سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ.

گل بنفشه ← گل‌های بنفشه.

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌های ساده از غیرساده به‌کار برد.

فعّالیّت

شیوه‌ی تشخیص اسم ساده و غیرساده را با فعل ساده و غیرساده مقایسه کنید.

۲) اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست ؛ مثلاً می‌دانیم که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است امّا امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند ؛ چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند ؛ بنابراین، واژه‌هایی مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زنخدان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده به حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیّت امروزِ واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

۳) **مجموع مضاف و مضافٌ‌الیه یا صفت و موصوف یا ترکیب‌های عطفی، با هم تشکیل یک کلمه می‌دهند، نه بیشتر ؛ مثلاً پسرِ دایی، صاحبِ خانه، شاگردِ خیّاط، چلو و کباب و کارِ دستی.**

در این ترکیب‌ها **تکواژ میانی(وند)** به تدریج حذف می‌شود ؛ یعنی این واژه‌ها پس از مدّتی به صورت : پسرْدایی، صاحبْخانه، شاگردْ خیّاط، چلوکباب و کارْدستی در می‌آیند.

فعّالیّت

با توجّه به نکته‌ی ۳، مواردی را پیدا کنید که **تکواژ میانی(وند میانی)** آن‌ها حذف شده یا در زبان گفتار در حال حذف شدن باشد.

واژه‌های مرکّب

۱) اسم + اسم ← اسم : کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب کلاه، گردن‌بند، دست‌بند، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، گاوصندوق، دست‌مایه، آلوبخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، کاه‌گل، گلاب، صورت حساب.

۲) اسم + بن مضارع ← اسم : گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دماسنج، خط‌کش.

۳) صفت + اسم ← اسم : سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل‌چراغ.

۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم : خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز.

۵) صفت / قید+ بن مضارع ← اسم : زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر.

۶) صفت / قید + اسم ← اسم : بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان.

۷) اسم + صفت ← صفت : قدبلند، بالا بلند، گردن کلفت، ریش‌سفید، پابرهنه.

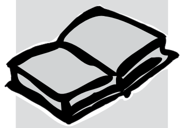
۸) صفت + اسم ← صفت : رادمرد، بلندقد، زیردست، خوش‌بخت، سفیدپوست،

تنگ‌چشم، خوش‌خط، بدگمان، پرزور، کم‌دوام، بزرگ‌سال.

۹) اسم + بن مضارع ← صفت : خداشناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، نفرت‌بار، تعجّب‌آور، طالع‌بین، خداپسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، رهگذر، محبّت‌آمیز، دست‌نویس، راهنما.

۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت : خودخواه، خودبین، خودجوش، خویشتن‌دار، خویشتن‌شناس.

۱۱) صفت + بن‌مضارع ← صفت : زودگذر، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز.



بیاموزیم

کلمات زیر را تلفّظ کنید.

قندشکن، برافتاد، انبار، زودتر

این کلمات را چنین تلفّظ می‌کنیم: قن‌شکن، برفتاد، امبار، زوتّر.

چرا صورت گفتاری این کلمات با صورت نوشتاری آن‌ها معادل نیست؟

برای مثال در کلمه‌ی قندشکن حرف «د» نوشته می‌شود امّا واج /د/ به تلفّظ نمی‌آید.

این اختلاف تلفّظ به دلیل ویژگی های آوایی زبان است و در طول زمان اتّفاق می افتد. این دگرگونی ها را « فرآیند های واجی » می نامند.

حال می توانید علّت دو تلفّظی های زبان را به کمک این قانون دریابید.

فرآیندهای واجی در همه ی زبان ها اتّفاق می افتد.

این فرآیند ها در اَشکال: «کاهش»، «افزایش»، «ابدال» و «ادغام» پدید می آیند. در «بیاموزیم» هایِ بعد با فرآیند های واجی بیشتر آشنا خواهید شد.

خودآزمایی

۱) برخی از واژه‌های مرکّب، در اصل یک گروهِ اسمی هستند که ممکن است در آن‌ها جای هسته و وابسته عوض شده باشد. مطابق نمونه پنج مثال پیدا کنید.

گل‌خانه ← خانه‌ی گل

۲) برخی از واژه‌های مرکّب، در حقیقت فشرده‌ی یک جمله‌ی سه جزئی با مفعول‌اند که گاهی مفعولشان همراه وابسته آمده است. پنج نمونه از هر نوع را بیابید و مفعول آن‌ها را پیدا کنید.

خداشناس ← کسی که خدا را می‌شناسد.

خوش‌حال ← کسی که حالی خوش دارد.

۳) مطلبی طنزآمیز بنویسید.

درس هیجدهم

کلمات دخیل در املای فارسی (۱)

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۱	بی‌نشان	اسم	کتاب، قلم، استنساخ، تألیف، تصحیح، مقابله، طبع، نشر	این کلمات بی‌نشان هستند. یعنی نشانه‌هایی از «ال»، «حروف جارّه» و «تنوین» که خاصّ عربی است، ندارند.
۲	نشان‌دار	ال + اسم	السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه، الباقی، النّهایه، الآن، البتّه، الغیاث	این کلمات و مشابه این‌ها با نشان «ال» عربی همراه هستند.
		اسم + اً	شخصاً، عجالتاً، ندرتاً، اتّفاقاً، فعلاً، نسبتاً، عملاً، استثنائاً	تنوین نصب «اً» این کلمات را نشان‌دار ساخته است.
		حرف + اسم	لذا، علی‌هذا، لهذا، علی‌رغم، علی‌القاعده، مع‌الوصف، من‌جمله، بلاشک، بحمداللّه، بلاتشبیه، من باب	این کلمات و مشابه این‌ها معمولاً از یک حرف و یک اسم عربی ساخته شده‌اند که به آن‌ها «جارّ و مجرور» می‌گویند.

ردیف	کلمات دخیل	نوع	مثال	توضیح
۲	نشان‌دار	اسم + ال + اسم	خاتم‌الأنبیا، امیرالمؤمنین، سیّدالشّهدا، سیّدالسّاجدین، قبّةالخضرا، مشعرالحرام، سدرةالمنتهیٰ	املای این کلمات (اعلام و اشخاص) که در عربی معمولاً مضاف و مضافٌ‌الیه یا موصوف و صفت هستند، به تبعیّت از رسم‌الخط عربی است.
		اسم + ال + اسم	مختلف الأضلاع، کثیرالانتشار، مشترک‌المنافع، متساوی‌السّاقین، سریع‌السیّر، موقوفُ‌المعانی	اصطلاحات علمی، حقوقی، اجتماعی و... بخش دیگری از کلمات دخیل عربی است و رعایت املای صحیح آن‌ها ضروری است.

چند یادآوری:

۱) اگر به یک صفحه از کتاب یا روزنامه دقّت کنید، کلمات فراوانی را خواهید دید که دخیل هستند ؛ یعنی در اصل فارسی نبوده‌اند امّا در طول تاریخ با زبان فارسی آمیخته شده و سرانجام بخش عظیمی از واژگان زبان ما را تشکیل داده‌اند. به این جمله که بارها آن را در مسیر آمد و رفت خود دیده‌اید، دقّت کنید :

استعمال دخانیات اکیداً ممنوع است.

در جمله‌ی بالا فقط به کلمه‌ی «است» برمی‌خوریم که فارسی سره است. امّا سایر کلمات، دخیل عربی هستند این واژگان که در تاریخ و فرهنگ ما عمری طولانی دارند، دیگر بیگانه تلقّی نمی‌شوند و بخش عمده‌ای از زبان رایج ما را تشکیل می‌دهند. کلمات دخیل در مقایسه با اصل عربی خود تغییرات آوایی و املایی وسیعی را متناسب با زبان فارسی معیار پذیرفته‌اند. در زبان‌های پیشرفته‌ی دنیا چنین داد و ستدهای زبانی معمول و رایج است. کلمات دخیل یاد شده (عربی یا غیرعربی) غیر از کلماتی هستند که بی‌هیچ سابقه‌ی تاریخی و

فرهنگی یک‌باره، بر اثر تقلید و سلیقه‌ی شخصی افراد معدودی از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی می‌شوند و باید از به کار بردن آن‌ها پرهیز کنیم و معادل فارسی‌شان را به کار بریم.

تعداد فراوانی از کلمات دخیل عربی در فارسی «بی‌نشان»اند؛ یعنی از نظر ساختار، فاقد «ال» یا «حرف جرّ و...» یا «تنوین» هستند. چند مثال دیگر (غیر از آن‌چه در جدول ردیف ۱ آمده است): صفحه، دقّت، کلمات، دخیل، اصل، طول، تاریخ، عظیم، تشکیل، مسیر و... .

این کلمات معمولاً حاوی حروف خاصّ عربی هستند و همان‌طور که در سال گذشته خواندید، از مقوله‌ی «گزینش‌های املایی» هستند و باید در نوشتن آن‌ها دقّت کرد.

۲) کلماتی مانند «السّاعه، السّلام، الغرض، القصّه و...» نشان‌دار هستند. «ال» این کلمات همیشه نوشته می‌شود و دو گونه کاربرد دارد: اوّل در کلماتی که با حروف قمری آغاز می‌شوند (ال + غرض، ال + قصّه). در این صورت، حرف «ل» نیز تلفّظ می‌گردد؛ دوم در کلماتی که با حروف شمسی آغاز می‌شوند (ال + ساعه، ال + سلام). در این صورت حرف «ل» به تلفّظ نمی‌آید و به جای آن حرف شمسی (س،...) مشدّد تلفظ می‌شود.

۳) کلمات دخیل عربی «شخصاً، عجالتاً، نُدرتاً و...» نشان دارند. این کلمات در فارسی ــ بدون استثنا ــ نقش قیدی می‌یابند. به کاربردن آن‌ها در حدّ اعتدال توصیه می‌شود. رعایت «الف» و «ـً» در املای این قبیل کلمات الزامی است.

۴) کلمات «لذا، علی‌هذا، من‌جمله و...» در عربی از یک حرف و یک اسم تشکیل شده‌اند که به آن‌ها «جارّ و مجرور» می‌گویند. این کلمات نیز «نشان‌دار» هستند و معمولاً در زبان فارسی نقش قیدی دارند. چند مثال دیگر: علی‌الاصول، عَن‌قریب، مِن‌بعد، اِلی‌آخر. املای کلماتی مانند «علی‌هذا، علی‌رغم، عن‌قریب و من‌بعد» به همین شکل ترجیح دارد و به شکل متّصل توصیه نمی‌شود. (~~علیهذا~~، ~~علیرغم~~، ~~عنقریب~~ و ~~منبعد~~)

۵) کلمات دخیل «خاتم‌الانبیاء، امیرالمؤمنین، سیّدالشّهداء و...» از مقوله‌ی «اَعلام و اشخاص» هستند و با داشتن «ال» نشان‌دار شده‌اند. این کلمات در عربی یا مضاف و مضافٌ‌الیه هستند (خاتم‌الانبیا، امیرالمؤمنین) یا موصوف و صفت (قُبّةالخضرا، سدِرةالمنتهی) امّا در فارسی یک کلمه تلقّی می‌شوند (شبه ساده) و در نقش «اسم» یا «صفت» کاربرد دارند. در املای این قبیل کلمات، رعایت رسم‌الخطّ عربی آن‌ها لازم است.

۶) اصطلاحات علمی، فنّی، حقوقی، فلسفی و... فراوانی از کلمات دخیل عربی در زبان فارسی رواج دارد: سریع‌السیّر، جدیدالاحداث، کثیرالانتشار، مستجاب‌الدّعوه، مَرضیّ‌الطّرفین، کاملةالوِداد، مختلف‌الأضلاع و... این کلمات نیز با «ال» نشان‌دار هستند و شبه‌ساده تلقّی می‌شوند.

فعّالیّت

از متن درس‌های ۱۲ تا ۱۹ کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املای شماره‌ی سه

مَضیف و مهمان سرا ـ منطق‌الطّیر عطّار ـ محرم حقیقت ـ حقّه‌ی زر ـ غمزه‌ی غمّازه ـ غازه و سرخاب ـ شتر جمّازه ـ نَفْس ناطقه ـ حلاَوتِ سخن ـ حجاب ظلمانی ـ خُرد و بزرگ ـ مقولات و مفاهیم ـ ترجمه‌ی ابن‌مقفّع ـ خوش و نَزِه ـ متصیَّد و مَرغزار ـ طاعت و مطاوعت ـ رهایی و استخلاص ـ صواب و مصلحت ـ خِرد و دها ـ قضای آسمانی ـ ورطه و مهلکه ـ معونت و مظاهرت ـ وقیعت و بدگویی ـ اهمال و سستی ـ سیادت و بزرگی ـ ثقت و اطمینان ـ سیرت و خصلت ـ سنّت دیرینه ـ گسیختن و زایل شدن ـ لایتغیّر و پایدار ـ ارّابه‌ی زمان ـ شعله‌ی مَهیب ـ مصون و محفوظ ـ خلافت و وصایت ـ غنا و قداست ـ صحیفه‌ی عالم ـ ودیعه‌ی مطمئن ـ تحفةالأحرارِ جامی ـ قالبِ نمادین ـ عرضه دهِ نهانی‌ها ـ روضه‌ی فیروزه‌فام ـ خُطُواتِ متقارب ـ زیان دیده و غرامت‌زده ـ مَکاس و چانه‌زدن ـ صرّه‌ی دینار ـ سستی و اهمال ـ ستایشگر و ثناگو ـ تذروِ کشته ـ موضوعاتِ محوری ـ بُق کرده و غمگین ـ جدّی و مُصِر ـ برخورد و تلاقی ـ چادر و مقنعه ـ صدای محزون ـ قِدمت تاریخ ـ برق و صاعقه ـ حُسن تعلیل ـ اتراق و توقّف ـ استبعاد و دوری ـ غایت القُصوای مقصود ـ طیلسانِ آبی ـ وصله‌های رنگارنگ ـ متعیِّنین و تُجّار ـ عقربِ جرّاره ـ مارِ غاشیه ـ داستانِ کلئوپاترا ـ سوءهاضمه ـ طاقِ ضربی ـ خِضرنبی ـ معبدِ پانتئون.

واژه‌ی مستعمل ـ کلمه‌ی مهمل ـ واقعیّت عینی ـ تضادّ و تضمّن ـ اُبهّت و شکوه ـ

فرقه‌ی‌ضالّه ــ عناوین و القاب ــ اجناس و امتعه ــ اطعمه و اشربه ــ صُوَر و سِیَر ــ غُددِ بدن ــ مضایق و تنگناها ــ وقایع و سوانح ــ ضُعفا و اغنیا ــ قِلاع اسماعیلیّه ــ تُحف و هدایا ــ نوابغ ریاضی ــ عواطف و احساسات ــ تأثیرگذار و تأثیرپذیر ــ وقار و طُمأنینه ــ بوی مطبوع ــ مقام متبوع ــ وهم‌آلود و سایه‌وش ــ ظلمانی و موحش ــ راقم سطور ــ باب‌الجنّه‌ی قزوین ــ اقامت و سُکنا ــ بِالمرّه و یک باره ــ لامحاله و ناچار ــ شِگِردها و لطایف‌الحِیَل ــ تضادّ و تناقض ــ هبوط و صعود ــ ماهیِ قزل‌آلا ــ استشهاد محلّی ــ فرزند صاحب فراست ــ قضای نماز ــ شعوذه و طامات ــ نرخ تصاعدی ــ عریضه و نامه ــ نطق غَرّا ــ قَسَم مغلّظه ــ عربی فصیح ــ غرّه و فریفته ــ اضطراب و بی‌حوصلگی ــ نشریّه‌ی کثیرالانتشار ــ ابیات موقوف‌المعانی ــ مِن بابِ مثال ــ به زودی و عن‌قریب ــ شخص مسلوب‌الاراده ــ لغایتِ خرداد ــ نماینده‌ی مرضیّ‌الطَّرَفین.

خودآزمایی

۱) از بین کلمات زیر، کلمه‌های دخیل عربی را شناسایی کنید و آن‌ها را به تفکیک «نشان‌دار» و «بی‌نشان» بنویسید.

دارالحکومه، بین‌المللی، من‌البدو الی‌الختم، لغایت، عظیم‌الجثّه، قلیل‌البضاعه، سخاوتمند، مسلوب‌الاراده.

۲) «مع‌الوصف» و «مع‌الأسَف» را مقایسه و معنی کنید.

۳) کدام گزینه در مورد کلمات «به ندرت»، «ندرتاً» و «بسیار کم» صحیح است؟ چرا؟

الف) باید فقط «بسیارکم» را به کار ببریم.

ب) باید فقط از «ندرتاً» استفاده کنیم.

ج) باید از «به‌ندرت» و «بسیارکم» استفاده کنیم.

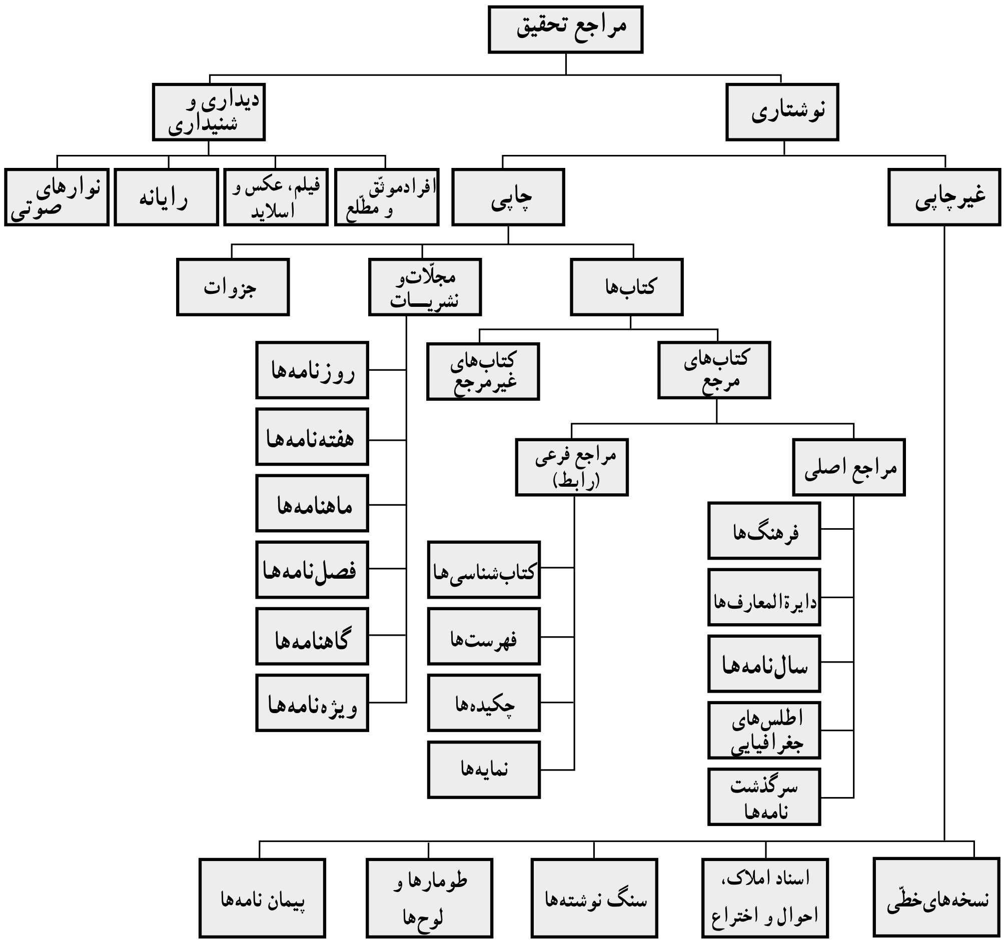
د) می‌توانیم از هر سه کلمه به تناسب موقعیّت کلمات قبل و بعد آن‌ها استفاده کنیم.

۴) سه کلمه‌ی مرکّب از متن « اسفندیار در چشم پزشکی» پیدا کنید و بنویسید.

درس نوزدهم

مرجع‌شناسی

به نمودار مرجع‌شناسی توجّه کنید :



در سال گذشته با مرجع‌شناسی و روش تحقیق آشنا شدید و آموختید که برای انجام دادن هرگونه پژوهش، باید ابتدا منابع آن را بشناسیم و به آن‌ها مراجعه کنیم. هم‌چنین آموختید که این مراجع گوناگون و متنوّع‌اند و این تنوّع را بر روی نمودار دیدید. علاوه بر این، با برخی فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌های مشهور نیز آشنا شدید. در این درس شما را با بخش دیگری از منابع آشنا می‌کنیم.

۱) دایرةالمعارف‌ها

دایرةالمعارف، عنوان عمومی همه‌ی کتاب‌هایی است که حاوی زُبده‌ای از همه‌ی رشته‌های علوم انسانی یا رشته‌ای معیّن هستند. آثاری چون احصاءالعلوم فارابی و الفهرست ابن‌ندیم که نوعی دایرةالمعارف چند دانشی هستند، قرن‌ها پیش نگاشته شده‌اند.

تألیف دایرةالمعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا درقرن هفدهم در اروپا رواج یافت. این‌کار در ایران از پنجاه سال پیش با ترجمه‌ی «دایرةالمعارف اسلام» به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد. دایرةالمعارف‌های مهمّ فارسی عبارت‌اند از :

۱/۱) دایرةالمعارف فارسی: این دایرةالمعارف به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب و با همکاری ۴۳ تن از نویسندگان در سه مجلّد چاپ شد. از ویژگی‌های دایرةالمعارف فارسی، دقّت علمی، نوجویی، ابتکار و انتخاب واژگان فارسی است. با هم به مدخلی از این دایرةالمعارف رجوع می‌کنیم :

طنز (tanz) [عربی، = به استهزا از کسی سخن گفتن]، در اصطلاح ادب، نوعی از آثار ادبی که در برشمردن زشتیهای کسی یا جامعه‌ای صراحت تعبیرات هجو را ندارد، و اغلب غیر مستقیم و به تعریض عیوب کسی یا کاری را بازگو میکند. در ادب فارسی، این نوع آثار ادبی را، که قسمتی از هجوسرائی است، از قدیمترین ایام شعر دری داشته‌ایم، و در آثار بعضی گویندگان ایرانی-از قبیل عبید زاکانی، و بخصوص در منظومه‌ی موش و گربه‌ی منسوب به او و رساله‌ی تعریفات وی-بخوبی مشاهده میکنیم. نمونه‌هائی از هنر طنز را در دوره‌های بعد نیز داریم، و چرند و پرند علی اکبر دهخدا (نیز ← صور اسرافیل) در دوره‌ی معاصر نمونه‌ی خوبی است از آن در قالب نثر، و بعضی آثار ایرج در قالب شعر. هجو و طنز اغلب در کنار یکدیگر سیر کرده‌اند، و گاه بهم آمیخته‌اند، اما، چنانکه یاد کردیم، نمونه‌هائی وجود دارد که در آنها این دو از یکدیگر جدا هستند. ← هجو.

۱/۲) دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام: کار تدوین دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام در سال ۱۳۵۴ زیر نظر احسان یار شاطر آغاز شد و بخشی از مقالات حرف «الف» آن نیز به چاپ رسید. هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی این‌کار متوقّف شد امّا پس از انقلاب در خارج از کشور کار تدوین و تکمیل آن ادامه یافت. این دانش‌نامه شامل اطّلاعات فشرده‌ای در تاریخ و فرهنگ و تمدّن ایران و جامعه‌ی اسلامی از کهن‌ترین ایّام تا عصر حاضر است.

با هم به یک مدخل از این دایرةالمعارف مراجعه می‌کنیم :

اَبْجَد (ا، ب، ج، د)، ترکیب ۴ صامت نخست از صامتهای بیست و دو گانهٔ سامی ـ عربی که از باب اختصار بر ترتیب کهن الفبای عربی اطلاق شده است. از زمانی که در کنار خطهای شکل نگار (مصری) و الفباهای هجایی (میخی شرقی)، الفبایی مرکب از حروف صامت یافت شده، با ۲۲ حرف از حروف اَبجد آشنا شده‌ایم. اینک با توجه به کشفیات اخیر، شاید بتوان گفت که الفبای خط اوگاریتها (آثار رأس شَمْرَه در شمال سوریه) نخستین الفبایی است که تاکنون شناخته شده است. این کتیبه‌ها، به اواسط هزارهٔ ۲ ق م متعلق است و نگارش آنها به خط میخی شبیه است، اما الفبایی که از آنها به دست می‌آید، نه بر هجا یا تصویر، بلکه براساس صامتها استوار است و همان ۲۲ حرفی است که در ۶ گروه اول از الفبای ابجدی گرد آمده است. همین الفبا را از سدهٔ ۱۲ ق م در خطهای تازه‌تر فنیقی نیز می‌توان یافت (فوریه، 172؛ رأس شمره، 205: الفبای فنیقی). این حروف بیست و دو گانهٔ فنیقی در زبان عربی (و شاید هم در عبری و سریانی) ظاهراً برای آسانی حفظ، به ۶ گروه تقسیم شده است: اَبْجَدْ، هَوَزْ، حُطّي، کَلَمَنْ، سَعْفَصْ، قَرَشَتْ (در نحوهٔ تلفظ هریک از گروهها، بحث بسیار شده است). ترتیب این صامتها بی‌گمان از زمانهای دور همین بوده است، زیرا در برخی، نگارشهای عبری کهن (مثلاً سفال نوشته‌های سامره در فلسطین، نک: جودائیکا، II/745)، بعضی از علائم، احتمالاً بر عدد دلالت داشته است و اگر به حرف، ارزش عددی می‌دادند، ناچار ترتیب را نیز باید مراعات می‌کردند. این الفبا از طریق زبانهای آرامی و عاقبت زبان و خط نَبَطی به عربی راه یافت (دربارهٔ پیدایش و گسترش خط عربی، نک:آذرنوش، جمـ)، اما در دستگاه ابجدی فنیقی، بیش از ۲۲ صامت که در ۶ گروه جمع‌آوری شده‌اند، موجود نیست. ازاین‌رو بقیهٔ صامتها را تا ۲۸ در گروههای ثَخِذْ و ضَظِغْ به آن دستگاه افزودند و آنها را «روادف» خواندند. اقوام غیر عربی که آن خط را به کار بردند و صامتهای خاص زبان خود را نیز به آن افزودند، در دستگاه ابجدی هیچ تغییری ندادند و گروهها و ارزش عددی آنها را به همان صورت که از پیش مرسوم بود، به کار گرفتند یا حداکثر به صامتهای خود همان ارزشی را که شکل مشابه آنها در عربی داشت، دادند (مثلاً پ = ب). در یونان باستان استفاده از حروف به جای اعداد رواج بسیار داشت و نخستین اثری که از آن دیده شده، در سکه‌هایی متعلق به ۱۳۵ ق م بوده است. به همین جهت برخی از محققان روش عبریان را تقلیدی از روش یونانی دانسته‌اند (جودائیکا، همانجا). ارزش عددی این حروف بیست و دو گانه در عبری و عربی چنین است: ا = ۱، ب = ۲، ج = ۳، د = ۴، هـ = ۵، و = ۶، ز = ۷، ح = ۸، ط = ۹، ی = ۱۰، ک = ۲۰، ل = ۳۰، م = ۴۰، ن = ۵۰، س = ۶۰، ع = ۷۰، ف = ۸۰، ص = ۹۰، ق = ۱۰۰، ر = ۲۰۰، ش = ۳۰۰، ت = ۴۰۰.

در تلمود، برای اعداد بالاتر از ۴۰۰، از حروف ترکیبی استفاده شده: ۵۰۰ = ت ق، ۹۰۰ = ت ت ق، و جز آن. ۱۰۰۰ را نیز به وسیلهٔ الف و علامت کوچکی بر روی آن نمایش می‌دادند. اما اعراب ۶ حرف خاص خود را که به دستگاه ابجدی افزوده بودند، به عدد تبدیل کردند: ث = ۵۰۰، خ = ۶۰۰، ذ = ۷۰۰، ض = ۸۰۰، ظ = ۹۰۰، غ = ۱۰۰۰.

در زبان عربی، استفاده از ارزش عددی حروف، با اقتباس آن حروف از خط نبطی همراه نبود و اصولاً این روش در کتیبه‌های کهن، آنچنانکه گاه تصور می‌رفت، رواج نداشت. در کتیبه‌هایی که از زبانهای سامی در دست است، هر گروه برای امر شمارش، روش خاص خود را داشت (علی، ۲۴۳/۸). در نوشته‌های آرامی ـ عربی که معمولاً در زمینهٔ تاریخ خط و زبان عربی بررسی می‌شود (آذرنوش، همانجا) و برخی تاریخ نیز دارد، ملاحظه می‌شود که در ثبت تاریخها، هیچ‌گاه از حروف ابجد استفاده نشده است (فوریه، 246, 248, 250, 252, 253؛ بلاشر، ۹۳). مثلاً رقم ۳۰۴ در یکی از کتیبه‌های نبطی (فوریه، 252) چنین نمایش داده شده است: ااا—ا اااا. پس از آن نیز حدود ۱۵۲ ق/ ۷۶۹ م، ارقام سانسکریت وارد زبان عربی شد (EI², ذیل حساب الغبار[1]). بنابراین می‌توان گفت شماره‌های حرفی هرگز رواج عام نداشته است و از دیرباز به مواردی شبیه به موارد سده‌های بعد منحصر بوده است. به احتمال بسیار، در آغاز اسلام از سریانی و یا عبری تقلید شده است.

اندک اندک ارزش شمارشی حروف، خارج از علم حساب، کاربرد گسترده‌تری یافت و به دست پیشگویان و جادوگران و منجمان افتاد و حتی فرقه‌های حروفیه (هـ م) از آن بهره‌های عرفانی و جادویی می‌بردند. ابن خلدون به پیشگویان و استفادهٔ جادویی ایشان از حساب جُمَّل (هـ م) ــ که او حساب النِّیم خوانده ــ اشاره کرده می‌نویسد که این معنی در آخر کتاب *السیاسة* منسوب به ارسطو آمده است (ص ۹۰)، اما او خود اندکی بعد این انتساب را رد می‌کند. با اینهمه، اشارت او شاید بر یگانه بودن اصل این روش غیب‌گویی دلالت داشته باشد. همو (ص ۳۹۹ به بعد) به بحث جامعی در خواص جادویی حروف و اسماء پرداخته است. به طور کلی از حساب جُمَّل، بیش‌تر در این موارد بهره برگرفته شده است: جادو (مثلاً «بُدّوح»)، تعاویذ، انواع طلسم، ارائهٔ مادّهٔ تاریخ در شعر که خود از فنون شعری گردیده، ماده تاریخ در برخی ساختمانها و کتیبه‌ها و اخیراً در شماره‌گذاری فصول یا صفحات مقدمهٔ کتابها.

۱/۳) دانش‌نامه‌ی جهان اسلام: در سال ۱۳۶۲ به دعوت حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای (رئیس‌جمهور وقت) گروهی از علما و دانشمندان در بنیاد دایرةالمعارف اسلامی گرد آمدند و کار تدوین و تألیف این دانش‌نامه را از حرف «ب» آغاز کردند. موضوع عمده مقالات ایران، اسلام و ادب فارسی است که از منابع معتبر و دایرةالمعارف‌های مهمّی چون دایرةالمعارف اسلام، دایرةالمعارف ایرانیکا و ... استفاده شده است. نام نویسندگان و منابع دقیق مقاله در پایان هر مدخل و مشخّصات دقیق کتاب‌شناختی آن در پایان هر مجلّد ذکر می‌شده است.

دقّت علمی، کوتاهی و فشردگی مقالات، ویرایش ادبی و علمی ، از ویژگی‌های این دایرةالمعارف است. با هم به مدخلی از این دایرةالمعارف رجوع می کنیم :

بدیهه، گفتن سخن یا شعری بدون تفکّر و آمادگی قبلی. واژهٔ ارتجال نیز به معنی «به بدیهه شعر یا سخن گفتن و بدیهه سرایی» است. بدیهه از ریشهٔ «بَدَأَ» (آغاز کردن) است که در آن «هاء» جایگزین «همزه» شده است، و ارتجال به معنای آسان بودن و به سوی پایین جاری بودن است که از اصطلاح «شعرٌ رَجِلٌ» (موی فرو افتاده) یا «ارتجال البئر» (فرو رفتن به چاه با پای خود و بدون استفاده از طناب) مستفاد شده است. در تفاوت ارتجال و بدیهه، گفته‌اند که در ارتجال شاعر شعر خود را از قبل آماده نمی‌کند، ولی در بدیهه چند لحظه به تفکر می‌پردازد. از دیگر مترادفات ارتجال که در فرهنگها آمده فقط واژهٔ اقتضاب به کار می‌رود (د.اسلام، ذیل «ارتجال»). مقابل ارتجال و بدیهه «رویت و فکرت» (اندیشه) است.

در میان عربها از دوران پیش از اسلام بدیهه سرایی مرسوم و پسندیده بوده است. در میان ایرانیان نیز بدیهه سرایی نشانهٔ طبع و قریحهٔ شاعری و تبحّر در آن بوده است. شعرخوانی از روزگار قدیم در آیینهای رسمی، جشنهای خصوصی مانند جشن عروسی و در عصر جدید جشنهای سالیانهٔ مدارس و نیز مجالس ترحیم رواج داشته است. برای این مواقع اشعار مناسبی تصنیف می‌کرده یا فی‌المجلس می‌سروده‌اند و نیز قطعاتی از اشعار قدما را می‌خوانده‌اند، و همین رسم سبب افزایش حجم دیوان بسیاری از شاعران شده است (ایرانیکا، ذیل «بدیهه سرایی»).

به گفتهٔ نظامی عروضی (ص ۵۷) بدیهه، رکن اعلای هنر شعری است و شعرا به واسطهٔ بدیهه گویی پاداشهای بسیار یافته‌اند. نظامی حکایات زیادی دربارهٔ بدیهه سرایی نقل کرده که مشهورترین و قدیمترین آنها دربارهٔ بدیهه گویی رودکی است که چون اقامت امیرنصر سامانی در هرات طولانی شد، اطرافیان امیرنصر که آرزومند بازگشت به دیار بودند از رودکی خواستند که با سرودن شعری امیر را به بازگشت به بخارا ترغیب کند، و رودکی نیز شعر «بوی جوی مولیان» را سرود و امیر چون شنید، چنان حالش دگرگون شد که بدون کفش پای در رکاب آورد و روی به بخارا نهاد. ازینرو نظامی گوید آن اقبالی که رودکی در آن سامان دید از بدیهه سرایی بود (ص ۵۲-۵۴). از دیگر حکایات نظامی حکایت بدیهه سرایی عنصری است که چون سلطان محمود در حالت مستی فرمان داد تا ایاز گیسوی خود را ببرد، روز بعد پشیمان و بدحال شد. سرانجام عنصری با سرودن یک رباعی به بدیهه، خاطر او را خوش ساخت (ص ۵۵-۵۷). همچنین نظامی چند رباعی از بدیهیات معزّی، ازرقی و رشیدی نقل کرده (ص ۶۸-۶۹، ۷۰-۷۱، ۷۴) سپس دربارهٔ بدیهه سرایی خود حکایتی آورده که به فحوای آن، در فرصتی کوتاه، یعنی میان دو بار گردش ساغر در خدمت ملک جبال، پنج بیت «مقرون به الفاظ عذب و مشحون به معانی بکر» سروده است (ص ۸۵-۸۶).

جامی (ص ۸۶) نیز در باب بدیهه گویی فردوسی حکایتی نقل کرده است که در مجلس سلطان محمود، عنصری و فرخی و عسجدی برای تحقیر فردوسی که از شاعران درباری نبوده است، به اتفاق سه مصراع می‌گویند که رابع نداشته باشد. فردوسی به محض شنیدن آن سه مصراع، مصراع چهارم را بر بدیهه می‌سازد و آنان از طبع او متحیر می‌شوند.

دربارهٔ قاآنی نیز گفته‌اند که بامداد عیدی، دیر هنگام، از خواب برخاست و از آنجا که شعری برای تهنیت عید نسروده بود، با عجله کاغذی برداشت تا در میانهٔ راه قصیده‌ای بسراید و چون مجال نوشتن نیافت آنرا به خاطر سپرد و در مجلس شاه خواند (حمیدی شیرازی، ص ۱۱۲).

در میان شاعران بدیهه‌سرا در قرن اخیر می‌توان از ملک الشعراء بهار، لطفعلی صورتگر، محمد حسین شهریار، و ابراهیم صهبا نام برد.

منابع: عبدالرحمن بن احمد، بهارستان، چاپ افست تهران ۱۳۴۸ ش؛ مهدی حمیدی شیرازی، شعر در عصر قاجار، تهران ۱۳۶۴ ش؛ احمد بن عمر نظامی، چهار مقاله، چاپ محمد معین، تهران ۱۳۶۴ ش؛ *EI*, s.v. "Irtidjāl" (by S. A. Bonebakker); *Encyclopaedia Iranica*, s.v. "Badīha-sarāī" (by F. R. C. Bagley).

/ اسماعیل حاکمی /

۱/۴) دایرةالمعارف بزرگ اسلامی: مرکز دایـرةالمعارف بـزرگ اسلامی در سال ۱۳۶۲ در تهران تأسیس شد. هم‌اکنون، متخصّصان و محقّقان رشته‌های مختلف علمی در این مرکز، دست‌اندرکار تدوین بخش «الف» دایرةالمعارف خود به دو زبان فارسی و عربی هستند.

با هم به یک مدخل از این دایرةالمعارف مراجعه می کنیم :

اِبْنِ سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰ ـ ۴۲۸ ق / ۹۸۰ ـ ۱۰۳۷م)، بزرگ‌ترین فیلسوف مشایی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام.

زندگی و سرگذشت: ما دربارهٔ زندگی و سرگذشت ابن‌سینا آگاهی بس بیشتری داریم تا دربارهٔ هر فیلسوف مسلمان دیگر. این نیز به برکت زندگی نامه‌ای است که ابوعُبید جوزجانی (د ۴۳۸ ق / ۱۰۴۶م) شاگرد وفادار وی به نوشته آورده است و بخش نخست آن تقریر ابن سینا و بخش دوم آن گزارش و نوشتهٔ خود جوزجانی است. این نوشته بعدها به «سرگذشت» یا «سیره» مشهور شده است. کهن‌ترین متنی که از این سرگذشت در دست است، کتاب تَتِمة صِوان الحکمة اثر ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی است که همچنین مطالب تازه‌ای دربارهٔ ابن سینا در بردارد. در کنار این گزارش، ما دو گزارش دیگر را از زندگی ابن سینا نزد ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء وی و در تاریخ الحکماء اثر ابن قفطی می‌یابیم. گزارشهای هر یک از این دو منبع دارای اختلافاتی است. هر چند منبع مشترک آنها همان روایت جوزجانی به نقل از خود ابن سینا و سپس بقیهٔ گزارش جوزجانی از سرگذشت است. ابن خلّکان نیز در وفیات الاعیان (۱۵۷/۲ ـ ۱۶۲) گویا از روایت بیهقی بهره گرفته و نکاتی را آورده است که در آثار ابن ابی اصیبعه و ابن قفطی یافت نمی‌شود. متنی هم از سرگذشت ابن سینا، سالها پیش از سوی احمد فؤاد اهوانی در حاشیهٔ دست نوشته‌ای از نُزهَةُ الارواح شهرزوری کشف شده بود که به دست یحیی ابن احمد کاشی در ۷۵۴ ق / ۱۳۵۳م نوشته شده بوده است. اهوانی این سرگذشت را نوشتهٔ کاشی پنداشته است و آن را به مناسبت هزارهٔ تولد ابن سینا در مجموعهٔ ذِکریٰ ابن سینا در ۱۹۵۲م در قاهره، با عنوان «نُکَتٌ فی احوال الشیخ الرئیس ابن سینا» منتشر کرده است. در ۱۹۷۴م ویلیام گُلمَن[1] این سرگذشت را بر پایهٔ چندین دست نوشته به شیوه‌ای انتقادی تدوین و با عنوان «زندگانی ابن سینا[2]» با ترجمهٔ انگلیسی آن منتشر ساخت. این متن تاکنون بهترین متنی است که از سرگذشت ابن سینا در دست است، هرچند در آن لغزشها و اشتباهاتی در خواندن و ترجمهٔ برخی عبارات یافت می‌شود که مانفرد اولمان آنها را در نقدی که برآن کتاب در مجلهٔ آلمانی «اسلام[3]» (۱۹۷۵م، صص 148-151) نوشته، یادآور شده است.

ما در اینجا زندگانی ابن سینا را بر پایهٔ روایت خودش و سپس دنبالهٔ آن را به روایت جوزجانی می‌آوریم. ابن سینا در حدود ۳۷۰ ق / ۹۸۰م در بخارا زاییده شد. پدرش از اهالی بلخ بود و در دوران فرمانروایی نوح بن منصور سامانی (۳۶۶ ـ ۳۸۷ ق / ۹۷۷ ـ ۹۹۷م) به بخارا رفت و در آنجا در یکی از مهم‌ترین قریه‌ها به نام خَرمَیثَن در دستگاه اداری به کار پرداخت، او از قریه‌ای در نزدیکی آنجا، به نام اَفشَنَه زنی (ستاره نام؟) را به همسری گرفت و در آنجا اقامت گزید. ابن سینا در آنجا به جهان چشم گشود. پنج سال پس از آن برادر کهترش به نام محمود به دنیا آمد. ابن سینا نخست به آموختن قرآن و ادبیات پرداخت و ده ساله بود که همهٔ قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فراگرفته و انگیزهٔ شگفتی دیگران شده بود. در این میان پدر وی دعوت یکی از داعیان مصری اسماعیلیان را پذیرفته بود و از پیروان ایشان به شمار می‌رفت. برادر ابن سینا نیز از آنان بود. پدرش ابن سینا را نیز به آیین اسماعیلیان دعوت می‌کرد، اما وی هرچند به سخنان آنان گوش می‌داد و گفته‌هایشان را دربارهٔ عقل و نفس می‌فهمید، نمی‌توانست آیین ایشان را بپذیرد و پیرو آنان شود. پدرش رسائل اخوان الصفاء را مطالعه می‌کرد و ابن سینا نیز گاه به مطالعهٔ آنها می‌پرداخت. سپس پدرش وی را نزد سبزی فروشی به نام محمود مَسّاحی که از حساب هندی آگاه بود، فرستاد و ابن سینا از وی این فن را آموخت. در این هنگام دانشمندی به نام ابوعبدالله (حسین بن ابراهیم الطبری) ناتِلی که مدعی فلسفه دانی بود، به بخارا آمد. پدر ابن سینا وی را در خانهٔ خود جای داد و ابن سینا نزد او به آموختن فلسفه پرداخت. وی پیش از آمدن ناتِلی به بخارا، نزد مردی به نام اسماعیل زاهد فقه آموخته و در این زمینه سخت جویا و پویا و با همهٔ شیوه‌های اعتراض، به روش فقیهان آشنا شده بود. آنگاه ابن سینا نزد ناتِلی به خواندن «مدخل منطق ارسطو» (ایساگوگِه = ایساغوجی[4]) اثر پُرفوریوس[5] فیلسوف نوافلاطونی (۲۳۴ ـ ۳۰۱ یا ۳۰۵م) پرداخت و در این راه تا بدانجا پیش رفت که نکات تازه‌ای کشف می‌کرد و سبب شگفتی بسیارِ استادش می‌شد. چنانکه وی پدر ابن سینا را وادار ساخت که فرزندش را یکباره و تنها در راه دانش مشغول کند. ابن سینا بخشهای سادهٔ منطق را نزد ناتِلی فرا گرفت، اما او را دربارهٔ دقایق این دانش ناآگاه یافت، از این رو به خواندن کتابهای منطق ارسطو و مطالعهٔ شرحهای دیگران برآنها پرداخت، تا اینکه در این دانش چیره دست شد. وی همزمان کتاب «عناصر یا اصول هندسه» اثر اُقلیدس (یوکلایدِس[6]) ریاضی‌دان مشهور یونانی (سدهٔ ۴ و ۳ ق م) را اندکی نزد ناتلی خواند و سپس بقیهٔ مسائل کتاب را نزد خود خواند و آنها را حل کرد. سپس خواندن کتاب معروف المجسطی (مگیسته سونتاکسیس[7]) اثر بطلمیوس (کلاودیوس پتولمایوس[8]) ستاره‌شناس بزرگ یونانی (ثلث دوم سدهٔ ۲ ق م) را نزد ناتلی آغاز کرد و پس از خواندن مقدمات و رسیدن به شکلهای هندسی آن، ناتلی به وی گفت که بقیهٔ کتاب را خودش بخواند و مسائل آن را حل کند و مشکلات را از وی بپرسد، اما به این کار نپرداخت و ابن سینا نزد خودش مسائل آن را حل کرد، چنانکه بسیاری از مشکلها را ناتِلی نمی‌دانست، مگر پس از آنکه ابن سینا آنها را برای وی توضیح می‌داد. در این هنگام، ناتلی بخارا را به قصد گُرگانْج و رسیدن به دربار ابوعلی مأمون بن محمد خوارزمشاه، ترک کرد. در این میان ابن سینا نزد خود به خواندن و آموختن متون و

مطالعه‌ی آزاد

علاوه بر دایرةالمعارف‌های عام که به آن‌ها اشاره کردیم، برخی دایرةالمعارف‌ها در رشته‌ای خاص و برای مخاطبانی خاص نوشته می‌شوند؛ چون:

۱) دایرةالمعارف تشیّع، زیر نظر احمد صدر حاج سیّد جوادی، کامران فانی، بهاءالدّین خرّمشاهی، بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶.

۲) فرهنگ‌نامه‌ی کودکان و نوجوانان، شورای کتاب کودک؛ از سال ۱۳۶۴ تاکنون ۴ جلد از حرف «الف» آن منتشر شده است.

۳) فرهنگ‌نامه، نوشته‌ی برتا موریس پارکر، ترجمه به فارسی زیر نظر رضا اقصی که ۱۸ جلد آن ترجمه شده است.

۴) فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی، احمد آرام و دیگران، تهران، ۱۳۳۸.

۵) فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سیّدجعفر سجّادی، ۴ جلد، شرکت مؤلّفان و مترجمان.

۶) فرهنگ موضوعی قرآن مجید، کامران فانی، بهاءالدّین خرّمشاهی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۶۴.

۷) واژه‌نامه‌ی ریاضی و آمار، انجمن ریاضی ایران، تهران.

۸) فرهنگ سخنوران، عبدالرّسول خیّام‌پور، تبریز، ۱۳۴۰.

۹) دایرةالمعارف ادبی، عبدالحسین سعیدیان، تهران، ۱۳۵۲.

۱۰) گیاه‌شناسی مصوّر، پ. قورنیه، تهیّه و تنظیم احمد کوپاهی، تهران، ۱۳۴۸.

۲) سرگذشت نامه‌ها

در این‌گونه کتاب‌ها، شرح حال دانشمندان و بزرگان بیان می‌شود؛ از جمله‌ی سرگذشت‌نامه‌ها می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

۲/۱) معجم‌الادبا، نوشته‌ی یاقوت حموی (متوفّی ۶۲۶ ق.).

۲/۲) اَلأعلام، خیرالدّین زرِکلی، ۱۰ جلد (چاپ ۱۹۵۹ـ۱۹۵۴ م.).

۲/۳) ریحانةالأدب، محمّدعلی مدرّس (۶ جلد)، تبریز.

۲/۴) تاریخ رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، زوّار ۱۳۴۷.

۲/۵) چشمه‌ی روشن، دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی.

۲/۶) تذکره‌های فارسی (مثل لباب‌الألباب عوفی، تذکرةالأولیاء عطّار، نفحات‌الأنس جامی و ...).

۲/۷) زندگی‌نامه‌ی علمی دانشوران، ترجمه، به سرپرستی احمد بیرشک، مؤسّسه‌ی مطالعات علمی و فرهنگی، پژوهشگاه.

۳) منابع فرعی (فهرست‌ها، کتاب‌شناسی‌ها، چکیده‌ها)

از جمله منابع مهمّ رابط در امر تحقیق، فهرست مقالات و کتاب‌شناسی و چکیده‌ها هستند که فهرست تمامی کتاب‌ها و مقالات به‌صورت موضوعی یا الفبایی با ذکر مشخّصات کامل در آن‌ها درج شده است؛ مثلاً، اگر بخواهیم درباره‌ی حافظ تحقیق کنیم، با مراجعه به این فهرست‌ها، به کتاب‌ها و مقالاتی که تاکنون در این‌باره نوشته شده است دست می‌یابیم. آن‌گاه از آن‌ها به‌عنوان منابع تحقیق استفاده می‌کنیم.

مهم‌ترین فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها عبارت‌اند از:

۳/۱) نمایه، نرم‌افزاری است که مؤسسه‌ی فرهنگی و اطلاع‌رسانی «نمایه» بانظارت کتاب‌خانه‌های عمومی کشور، تولید کرده است. بزرگ‌ترین بانک مطالب نشریات کشور را در اختیار دارد و دسترسی زود و آسان به اطلاعات مقاله شناختی ده‌ها هزار مقاله، نقد و گفت‌وگو را با انواع جست‌وجوهای پیشرفته فراهم می‌کند. مهمّ‌ترین قابلیت این نرم‌افزار، دسترسی به متن همه‌ی این مقالات است. در تمام کتاب‌خانه‌های عمومی و بسیاری از مراکز علمی، فرهنگی و دانشگاهی از این نرم‌افزار، می‌توانید استفاده کنید.

۳/۲) فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، تألیف خان بابا مُشار که تمامی کتاب‌های چاپ شده را تا سال ۱۳۴۵ به ترتیب الفبایی دربر می‌گیرد.

۳/۳) فهرست مقالات فارسی به کوشش ایرج افشار که تاکنون پنج جلد آن چاپ شده است. این مجموعه، مقالات چاپی مطبوعات کشور را از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۰ شامل می‌شود. شیوه‌ی تنظیم مجموعه‌ی یاد شده، موضوعی است.

۳/۴) کتاب‌شناسی توصیفیِ کودکان و نوجوانان، شامل سه جلد در معرّفی کتاب‌های منتشر شده برای کودکان و نوجوانان (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱) توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چاپ شده است.*

۴) منابع دیداری و شنیداری

با پیشرفت صنعت و فن‌آوری و گسترش فنون ارتباطات، اکنون رسانه‌های دیداری و شنیداری مثل نوارهای صوتی، لوح‌های فشرده (دیسکت)، نوارهای فیلم، عکس و اسلاید، میکروفیلم**، رایانه به کمک محقّقان آمده‌اند تا سرعت و دقّت پژوهش‌ها را افزایش دهند.

۵) رایانه

در سال‌های اخیر، آن چه بیش از همه بر روند تحقیقات تأثیر گذاشته، **منابع رایانه‌ای** است. تا آن‌جا که این منابع، در زمره‌ی منابع مهمّ تحقیق درآمده است. رایانه می‌تواند تمامی

*) علاوه بر کتاب‌شناسی‌های عام، کتاب‌شناسی‌های خاص نیز وجود دارند که تنها به یک موضوع واحد می‌پردازند؛ مثل:

۱) کتاب‌شناسی فیزیک، فریده عصّاره، تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز اسناد علمی ایران، ۱۳۶۷.

۲) کتاب‌شناسی توصیفی روان‌شناسی، حسین احدی، مشهد آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، کتاب‌شناسی تاریخ ایران.

۳) کتاب‌شناسی تمّدن ایران، ۳ جلد، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

۴) کتاب‌شناسی حقوق، حمید مقدّم‌فر، تبریز، ۱۳۷۲.

۵) کتاب‌نامه‌ی مولوی، صدیق بهزادی، تهران، مؤسّسه‌ی تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، ۱۳۵۲.

**) کتابخانه‌های معتبر، برای حفاظت از اسناد مهمّ چاپی و خطّی، از آن‌ها عکس‌برداری می‌کنند و عکس‌ها را روی نوارهای کوچکی به‌نام میکروفیلم در اختیار محقّقان قرار می‌دهند.

اطّلاعات مربوط به کلّیّه‌ی منابع تحقیق از جمله فهرست‌ها، کتاب‌نامه‌ها، فرهنگ‌ها را بر روی لوح فشرده (دیسکت) ضبط کند و در کم‌ترین حجم و کوتاه‌ترین زمان آن‌ها را هر موقع که بخواهیم، در اختیار ما بگذارد. یکی از جدیدترین روش‌های ذخیره‌سازی داده‌ها، ذخیره‌سازی نوری است.

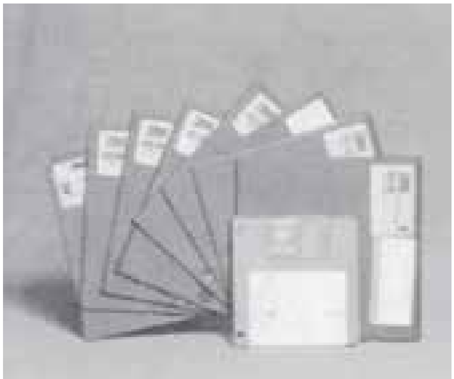
لوح فشرده‌ی نوری با ظرفیّت گسترده‌ی ذخیره‌سازی خود قادر است صدها هزار صفحه اطّلاعات را فقط بر روی یک صفحه‌ی کوچک ضبط کند. برای مثال، اکنون تمامی لغت‌نامه‌ی دهخدا (۱۴ جلدی جدید) روی یک لوح فشرده ضبط شده است.

رایانه‌ها علاوه بر تصویر، صدا را نیز ذخیره و بازیابی می‌کنند. برای مثال، یک لوح فشرده که حاوی اطّلاعات جامعی درباره‌ی جغرافیای سیاسی و طبیعی و انسانی است، می‌تواند هنگامی که پرچم یک کشور را نشان می‌دهد، سرود ملّی آن کشور را نیز پخش کند. امروزه شبکه‌ی وسیع اینترنت، مراکز اطّلاعاتی سراسر دنیا را از طریق رایانه‌های شخصی به هم وصل کرده است و شما می‌توانید با در اختیار داشتن یک دستگاه رایانه‌ی شخصی، با همه‌ی مراکز اطّلاعاتی مهم در سراسر جهان ارتباط برقرار کنید و اطّلاعات فراوانی به‌دست آورید.

در روزگار ما، تمامی کتابخانه‌های دنیا به این سیستم اطّلاع‌رسانی مجهّز شده‌اند و هر کسی می‌تواند تمامی اطّلاعات لازم را درباره‌ی موضوع مورد مطالعه‌ی خود، از طریق







رایانه کسب کند. حتّی بسیاری از کتابخانه‌های بزرگ و مهم از این طریق به هم وصل شده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند از امکانات آن‌ها نیز در محلّ خود استفاده کنند.

خودآزمایی

۱) از یک مرکز علمی، پژوهشی یا کتابخانه‌ای بازدید و منابع تحقیق آن را طبق نمودار درس بررسی کنید. آن‌گاه نتیجه را گزارش دهید.

۲) با مراجعه به فهرست‌ها و کتاب‌شناسی‌ها، از تمامی مقالات یا کتاب‌های مربوط به یکی از موضوعات دینی، علمی، ادبی، فرهنگی، ورزشی، اجتماعی و ... یادداشت‌برداری کنید.

۳) یکی از منابع تحقیق معرّفی شده در درس را به کلاس آورید و به هم‌کلاسان خود معرّفی کنید.

۴) نوع کلمات زیر را از نظر ساخت مشخّص کنید.

کاردان، نمکدان، کارگاه، گلزار، گلاب، گل‌سازی، گلاب‌پاش، گل‌شهر، گل‌پوش، گلستان، گل‌دوزی.

درس بیستم

ساختمان واژه (۲)

ساختمان واژه‌های مشتق: واژه‌ی مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته تشکیل می‌شود. تکواژ آزاد را «پایه» و تکواژ وابسته را «وند» می‌نامند.

«وند»ها را از نظر جای قرار گرفتن آن‌ها در ساختمان واژه، به سه نوع پیشوند، میان‌وند و پسوند تقسیم می‌کنند.

*** مهم‌ترین پیشوندها:**

۱) با

با + اسم ← صفت : باادب، بااستعداد، باایمان، باهنر، باسواد، بانشاط

۲) بی

بی + اسم ← صفت : بی‌سواد، بی‌درد، بی‌علاقه، بی‌استعداد

۳) نا

الف) نا + صفت ← صفت : نامعلوم، نادرست، نامناسب، نامنظّم

ب) نا+ اسم ← صفت : ناباب، ناکام، ناشکر، ناسپاس، نافرمان

پ) نا+ بن‌فعل ← صفت : ناشناس، نادار، نارس، نایاب، ناتوان

۴) نـ

نـ + بن فعل ← صفت : نشکن (لیوان نشکن)، نسوز (پنبه‌ی نسوز)

۵) هم

هم+ اسم ← صفت : هم‌درس، هم‌وطن، هم‌خانه، هم‌خانواده، هم‌عقیده.

*** مهم‌ترین پسوندها**

۱) ی

الف) اسم+ ی ← صفت : تهرانی، زمینی، کتابی، خوردنی، علمی، صنعتی، فنّی

□ «گی» گونه‌ای از «ی» است در واژه‌هایی که به « ـه / ه» ختم می‌شوند :

خانگی، هفتگی، همیشگی، خانوادگی

ب) صفت+ ی ← اسم : زیبایی، سفیدی، درستی، خوبی، درشتی

□ «گی» در این مورد نیز گونه‌ای از «ی» است :

آلودگی، مردانگی، پیوستگی

پ) اسم+ ی ← اسم : بقّالی، نجّاری، خیّاطی (این واژه‌ها هم بر نام عمل و حرفه و شغل دلالت دارند و هم به مکان همان عمل، حرفه و شغل اطلاق می‌شوند).

۲) گر

اسم+ گر← اسم (صفت شغلی) : آهنگر، زرگر، کوزه‌گر، آرایشگر، کارگر

۳) گری

صفت + گری← اسم : وحشی‌گری، موذی‌گری، یاغی‌گری، لاابالی‌گری (تفاوت این نوع واژه‌ها با واژه‌ای مثل کوزه‌گری این است که کوزه‌گر به‌تنهایی کاربرد دارد. امّا یاغی‌گر و موذی‌گر به‌کار نمی‌روند. به همین دلیل، در کوزه‌گری تنها «ی» پسوند مورد نظر است و در یاغی‌گری، «گری».)

۴) ـیّت

اسم/صفت + ـیّت ← اسم : شخصیّت، جمعیّت، موقعیّت، مالکیّت، انسانیّت، مسئولیّت، مأموریّت، مرغوبیّت (تکواژ پایه‌ی این واژه‌ها، عربی است).

۵) ار

بن‌ماضی+ ار ← اسم : کردار، رفتار، کشتار، گفتار، نوشتار، دیدار، ساختار، شنیدار

استثنائاً این واژه‌ها صفت‌اند :

گرفتار، برخوردار

۶) ـه / ه

الف) بن‌ماضی + ـه/ ه ← صفت مفعولی :افسرده، گرفته، رسیده

ب) بن‌مضارع + ـه/ه ← اسم : خنده، ناله، گریه، لرزه، اندیشه، ستیزه، پوشه، گیره، پیرایه، آویزه، نمایه

پ) اسم + ـه/ ه ← اسم : زبانه، دهانه، گردنه، چشمه، لبه، دندانه، پایه، دسته، تیغه، زمینه

ت) صفت + ـه/ ه ← اسم : سفیده، شوره، سبزه، سپیده، سیاهه، دهه، پنجه، هفته، هزاره

۷) ـِ ش

بن‌مضارع + ـِ ش ← اسم : روش، گویش، بینش، نگرش، آسایش، خورش، پوشش

۸) ان

بن‌مضارع + ان ← صفت/قید : گریان، دوان، خندان، روان

۹) انه

الف) اسم+انه ← اسم : صبحانه، شاگردانه، شکرانه

ب) اسم+ انه← صفت/قید : مردانه، زنانه، سالانه، کودکانه، روزانه، شبانه

پ) صفت+ انه← صفت/قید : عاقلانه، محرمانه، متأسّفانه، مخفیانه

۱۰) گانه

صفت‌شمارشی+ گانه ← صفت : دوگانه، پنج‌گانه، هفده‌گانه

۱۱) ـَ نده

بن‌مضارع +ـَ نده← صفت : رونده، خورنده، گوینده، چرنده، خزنده

۱۲) ا

بن‌مضارع+ ا← صفت : جویا، روا، کوشا، بینا، پذیرا، دانا

۱۳) گار

بن‌فعل+ گار← صفت : خواستگار، ماندگار، آفریدگار، سازگار، آموزگار

۱۴) چی

اسم + چی← اسم : قهوه‌چی، معدن‌چی، پست‌چی، تلفن‌چی

۱۵) بان

اسم + بان← اسم : باغبان، دربان، پاسبان، آسیابان، کشتی‌بان

۱۶) دان

اسم + دان ← اسم : نمکدان، گلدان، قلمدان، شمعدان، چینه‌دان

۱۷) ـِ ستان

اسم+ ـِ ستان ← اسم : سروستان، قلمستان، گلستان، هنرستان، افغانستان

۱۸) گاه

اسم+ گاه ← اسم : خوابگاه، شامگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه

۱۹) زار

اسم + زار← اسم : لاله‌زار، چمنزار، گندم‌زار، گلزار، نمکزار

۲۰) ـیّه

اسم + ـیّه← اسم / صفت : مجیدیّه، مدحیّه، نقلیّه، خیریّه

۲۱) ـَ ک

الف) اسم + ـَ ک ← اسم : طفلک، اتاقک، شهرک، عروسک

ب) صفت + ـَ ک ← اسم : زردک، سفیدک، سرخک، سیاهک

۲۲) چه

اسم + چه ← اسم : قالیچه، صندوقچه، کتابچه، دریاچه، بازارچه

۲۳) مند (، اومند)

اسم + مند ← صفت : ثروتمند، بهره‌مند، هنرمند، ارجمند/ برومند، تنومند

۲۴) وَر

اسم + ور← صفت : هنرور، پهناور، بارور، سخنور، نامور

۲۵) ناک

اسم + ناک ← صفت : نمناک، غمناک، سوزناک، ترسناک، طربناک

۲۶) وار

اسم + وار ← صفت / قید : امیدوار، سوگوار، رودکی‌وار، علی‌وار

۲۷) واره

اسم + واره ← اسم : گوشواره (گوشوار)، جشنواره، ماهواره، غزلواره، نامواره

۲۸) گین

اسم + گین ← صفت : غمگین، اندوهگین، شرمگین

۲۹) ین و ینه

اسم/ صفت+ ین/ینه←صفت : آهنین، زرّین، زرّینه، رنگین، خونین، دروغین، نوین، چوبین، چوبینه

بیاموزیم

واژه های «انشا(ء)»، «دست گیره»، «برافتاد» را چنین می خوانیم:

انشا، دس گیره، برفتاد؛ یعنی «ء»، «ت» و «ا» را در این واژه ها تلفّظ نمی کنیم؛ زیرا در طول عمرِ یک زبان، برخی واج های کلمه اندک اندک «حذف» می شوند. به این فرآیند واجی «کاهش» می گویند. این پدیده گاه در واژگان خود زبان یا واژگان عاریتی (دخیل)، اتّفاق می افتد؛ مثل:

۱) افتادن همزه پس از مصوّت بلند «آ» در پایان واژه های عربی؛ مثل:

انشا(ء)، املا(ء) و اجرا(ء).

۲) حذف واجِ «ت» و «د» در زنجیره ی گفتار وقتی آخرین واجِ یک هجا کشیده (چهار واجی) باشد؛ مثل: دست بند ← دس بند و قندشکن ← قن شکن.

۳) حذف همزه ی آغازی برخی از واژه ها در زنجیره ی گفتار مثل:

برافتاد ← برُفتاد   بازآمد ← بازامد

خودآزمایی

۱) ساختِ واژه‌های زیر را مشخص کنید.

مثال: *نام‌واره ← نام (اسم) + واره (پسوند) ← اسم*

افشانه، نمودار، کارانه، بیچاره، سبزه‌زار، سیمینه.

۲) با هر یک از کلمات زیر دو جمله بسازید که در یکی پیشوند و در دیگری حرف اضافه به‌کار رفته باشد.

مثال: *بی‌جا : او بی‌جا و بی‌مکان است. (حرف اضافه) او بی‌جا سخن گفت. (پیشوند)*

باادب، بی‌نام، بی‌کار، باهنر

۳) برای هر یک از ساخت‌های زیر دو نمونه ذکر کنید (غیر از آن‌چه در درس خوانده‌اید).

□ *اسم + گین ← صفت : ... و ...*

□ *اسم + ـه/ ه ← اسم : ... و ...*

□ *نا + صفت ← صفت : ... و ...*

۴) با پسوندهای زیر کلمات مناسبی بسازید.

مان، کده، ناک، سار، وش، دیس

۵) پنج کلمه مثال بزنید که «فرآیند واجی کاهش» در آن‌ها صورت پذیرفته باشد.

۶) در متن زیر که از درس پانزدهم ادبیات فارسی (۳) انتخاب شده، ساخت (ساده، مشتق و . . .) کلمه‌های معیّن شده را بنویسید.

«نوروز، خاطره‌ی خویشاوندی انسان با طبیعت است. هر سال این فرزند فراموش‌کار که سرگرم کارهای مصنوعی و ساخته‌های پیچیده‌ی خود، مادر خویش را از یاد می‌برد، با یادآوری‌های نوروز به دامن وی باز می‌گردد و با او این بازگشت را جشن می‌گیرد.»

درس بیست و یکم

نقش‌های زبان

زبان‌شناسان برای زبان نقش‌های گوناگونی را برمی‌شمارند. در این‌جا ما تنها از چهار نقشِ اساسی‌ترِ زبان به اجمال یاد می‌کنیم. این نقش‌ها عبارت‌اند از : **ایجادِ ارتباط، محملِ اندیشه، حدیثِ نفس و آفرینش ادبی.**

شاید اساسی‌ترین نقشِ زبان ایجادِ ارتباط در میانِ افرادِ یک **جامعه‌ی زبانی** باشد. هدف از هر ارتباطِ زبانی می‌تواند انتقالِ اطّلاع به دیگران یا ایجادِ حسِّ هم‌زبانی و هم‌دلی در میان افرادِ یک جامعه‌ی زبانی باشد. برای مثال، وقتی ما به دوستمان می‌گوییم «راستی، فردا کلاسِ ادبیّات دیرتر شروع می‌شود»، با او ارتباطِ زبانی برقرار کرده‌ایم تا پیامی را به او بدهیم که فکر می‌کنیم از آن بی‌خبر است. وقتی در برخورد با دوستمان خطاب به او می‌گوییم «سلام! چه‌طوری؟ می‌بینی هوا چه سرد شده امروز!» باز با او ارتباطِ زبانی برقرار کرده‌ایم ولی این‌بار هیچ اطّلاعی به او نداده‌ایم که از آن بی‌خبر باشد بلکه تنها با او هم‌دل و هم‌زبان شده‌ایم.

دومین نقشِ زبان، محمل اندیشه است ؛ یعنی زبان ابزاری برای بیان افکار و تکیه‌گاهِ اندیشه است. زبان‌شناسان و روان‌شناسان هنوز به درستی نمی‌دانند که آیا زبان و اندیشه هر دو یک چیزند یا دو چیز متفاوت ولی همگی می‌پذیرند که بدونِ زبان، نمی‌توان به تفکّر یا

اندیشه پرداخت. می‌دانیم که اندیشیدن بدونِ وجودِ مفاهیم عام، مثلِ «درخت» و «انسان» و مفاهیمِ انتزاعی، مثلِ «کاشتن» و «رشد کردن» یا به کلّی میسّر نیست یا ما را به احکامِ علمیِ عام درباره‌ی خودمان و جهانِ پیرامونمان نمی‌رساند. هم‌چنین می‌دانیم که هر دو دسته مفاهیمِ عام و انتزاعی تنها از راه زبان برای ما فراهم می‌شوند. پس، تنها با تکیه بر زبان می‌توانیم در چارچوبِ همین مفاهیمِ عام و انتزاعی درباره‌ی جهان بیندیشیم و به احکامی علمی از این قبیل دست یابیم که «انسان درخت می‌کارد» و «درخت رشد می‌کند». باز با تکیه بر زبان است که ما می‌توانیم با شنیدنِ حکمی از این نوع که «درخت انسان می‌کارد» درباره‌ی آن تأمّل کنیم و آن‌گاه قاطعانه نظر دهیم که «این حکم صادق نیست».

نقشِ سومِ زبان، حدیث نفس است که ما به کمکِ آن از خود و آن‌چه در درونمان می‌گذرد، سخن می‌گوییم. سخن گفتن درباره‌ی خود به‌تنهایی و حتّی در خاموشی صورت می‌گیرد ؛ مثلِ وقتی که در گوشه‌ای می‌نشینیم و آهسته و بی‌صدا با خود حرف می‌زنیم.

چهارمین نقشِ زبان این است که با آن به آفرینشِ ادبی می‌پردازیم. برای انجام دادن این‌کار، ما از اصول و قواعد و ضوابطی کمک می‌گیریم که جزءِ نظامِ زبان نیستند بلکه به نظریّه‌ها و علوم و فنونِ ادبی تعلّق دارند و در چارچوبِ سنّت‌ها و روش‌هایی عمل می‌کنیم که به زبان مربوط نمی‌شوند بلکه به ادبیّات و پیشینه‌ی آن ربط پیدا می‌کنند. ما از این رهگذر، بر ساخت‌های صوری زبان (یعنی ساخت‌های آوایی و صرفی و نحویِ آن) یا ساخت‌های معناییِ آن، لایه‌هایی از ساخت‌های تازه‌ای می‌افزاییم که در محدوده‌ی نظامِ زبان توصیف‌پذیر نیستند و فقط در محدوده‌ی علوم و فنون و نظریّه‌های ادبی قابلِ توصیف‌اند. با این کار، زبان را به پدیده‌ی دیگری بدل می‌کنیم که به آن آفریده‌ی ادبی می‌گویند. برای مثال در بیتِ زیر :

به نامِ خداوندِ جان و خرد　　　کزین برتر اندیشه برنگذرد

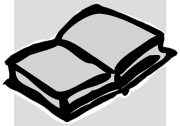
شاعر به کمک اصول و قواعدِ عروض و قافیه و در چارچوبِ سنّت‌ها و روش‌های شاعری در فرهنگِ ایرانی، دو ساختِ تازه، یکی ساختِ وزن و دیگری ساختِ قافیه را بر مجموعه‌ی ساخت‌های آواییِ فارسی افزوده و اثری ادبی آفریده است که می‌توان نامِ نظم یا **سخنِ منظوم**

بر آن نهاد. همین‌طور، در بیتِ زیر

دیشب به سیلِ اشک رهِ خواب می‌زدم   نقشی به یادِ روی تو بر آب می‌زدم

شاعر از یک طرف به کمکِ همان اصول و قواعدِ نظم‌آفرینی به آفرینشِ اثری منظوم در زبانِ فارسی دست زده و از طرف دیگر، با استفاده از قواعدی معنایی که به ادبیّات مربوط می‌شوند و نه به زبان، ساخت‌های معناییِ تازه‌ای (نظیر ساخت‌های استعاری، ساخت‌های کنایی و جز آن) خلق کرده است؛ ساخت‌هایی که در چارچوبِ نظامِ معناییِ زبان قابلِ توصیف نیستند بلکه برای توصیفِ آن‌ها باید از علوم و فنونِ ادبیِ دیگر (نظیرِ معانی و بیان و آرایه‌های ادبی و جز این‌ها) بهره جست. باری، شاعر از این رهگذر به آفرینشِ اثری پرداخته است که می‌توان نامِ شعر به آن داد.

نکته‌ی مهم این است که ما هر چهار نقشِ زبان را، همراه با خودِ زبان، در کودکی و به‌عنوانِ بخشی از فرایندِ رشدِ طبیعیِ خود فرامی‌گیریم؛ بی‌آن که در این کار به درس و کلاس و زحمتِ آموزگار نیاز پیدا کنیم امّا باید درنظر داشته باشیم که دانش و مهارتی که در زمینه‌ی زبان و نقش‌های آن به‌طورِ طبیعی به‌دست می‌آوریم، بسیار محدود و ناچیز است و تنها در حدّی است که می‌تواند به نیازهای زبانیِ افرادِ عادی با زندگیِ معمولی پاسخ بدهد؛ بنابراین، لازم است علاوه بر آن، خود را به دانشی گسترده، ژرف و نظام‌یافته درباره‌ی زبانِ رسمی و معیار نیز مجهّز کنیم. بی‌تردید، دست‌یابی به چنین دانشی در زمینه‌ی زبان و نقش‌های گوناگون آن جز از راه درس و کلاس و بهره گرفتن از معلّم و استمرار در فراگیری امکان‌پذیر نیست.



بیاموزیم

به ترکیب های زیر توجه کنید:

موِ کوتاه، پاِ تخته، خانهِ دوست

برای آسان شدن تلفظ، میان دو مصوت یک صامت اضافه می کنیم. در مثال های بالا صامتِ اضافه شده واجِ «ی» است. پایِ تخته، مویِ کوتاه، خانه‌یِ دوست.

خودآزمایی

۱) برای هریک از نقش‌های زبان مثالی غیر از آن‌چه در کتاب آمده است، ذکر کنید.

۲) کدام‌یک از نقش‌های زبان، کارکرد اجتماعی بیشتری دارد؟ چرا؟

۳) درباره‌ی ارتباط زبان با فکر یک‌بند بنویسید.

۴) علاوه بر صامت «ی»، چه صامت‌های دیگری مشمول قاعده‌ی افزایش می‌شوند؟

درس بیست ودوم

اَسناد و نوشته‌های حقوقی

آیا تاکنون نامِ وکالت‌نامه، قول‌نامه، رهن، استشهادنامه، صورت‌جلسه، تعهّد، صلح، ودیعه و ... را شنیده‌اید؟ طبق مادّه‌ی ۱۲۸۴ قانون مدنی ایران، هریک از این نوشته‌ها در حکم یک سند قانونی است.

«سند» نوشته‌ای است که از نظر حقوقی، در مقام دعوی یا دفاع قابل استفاده باشد.

هریک از اسناد به تجاری و غیرتجاری تقسیم می‌شود. اسنادی چون سَفته، چِک، برات و سهام تجاری و اسنادی چون قول‌نامه، وکالت‌نامه، رهن، صلح و ... غیرتجاری هستند. اسناد غیرتجاری خود از نظر اعتبار دو دسته‌اند :

الف) اسناد رسمی

همه‌ی اسناد تجاری رسمی‌اند و اسناد غیرتجاری مشروط به این‌که در ادارات ثبت اَسناد و املاک یا در دفاتر اسناد رسمی یا توسّط مأموران رسمی، در حدود صلاحیّت آنان و مطابق مقرّرات قانونی تنظیم شده باشند، رسمی تلقّی می‌شوند. برخی از اسناد رسمی عبارت‌اند از : اَسناد خرید و فروش، اجاره، صلح، وکالت، ضمانت، شرکت، وقف، وصیّت، ازدواج و طلاق، استخدام، تعهّدنامه، قول‌نامه و .... هریک از این اسناد، در صورت ثبت در دفتر اسناد رسمی و درستی تاریخ و امضا و تأیید آن‌ها، جزءِ **اسناد رسمیِ حقوقی** به‌شمار می‌رود.

متن این نوشته‌ها معمولاً از قبل تهیّه می‌شود. کارکنان دفاتر اسناد رسمی آن‌ها را می‌نویسند و به امضای دوطرف معامله و در صورت نیاز، شهود می‌رسانند. سردفتر و دفتریار نیز آن‌ها را امضا و مهر می‌کنند و تاریخ و شماره‌ی آن‌ها به ثبت می‌رسد.

ب) اسناد عادی

هریک از اسناد یاد شده، چنان‌چه در دفتر اسناد رسمی ثبت نشود، نوشته‌ای عادی محسوب می‌گردد.

قول‌نامه

قول‌نامه نوشته‌ای است که امضاکنندگانِ آن، قول به انجام رساندن معامله‌ای را با سند رسمی به یک‌دیگر می‌دهند. درواقع، قول‌نامه قِسمت اوّل اصل معامله است. برای ضمانت قول‌نامه معمولاً مبلغی پول به عنوان وجه‌الالتزام تعیین می‌کنند.

نمونه‌ی قول‌نامه :

باسمه تعالی

«قول‌نامه»

فروشنده:

خریدار:

مورد معامله:

قیمت: مبلغ   ریال رایج که مبلغ   ریال از آن نقداً طی چک شماره   عهده‌ی بانک   شعبه‌ی   از سوی خریدار به فروشنده به عنوان پیش‌پرداخت تسلیم گردیده و مانده‌ی بها را خریدار عهده‌دار می‌شود به هنگام تنظیم و امضای سند رسمی انتقال ملک نقدی به فروشنده بپردازد.

شروط: ۱ ــ تاریخ تنظیم و امضای سند رسمی انتقال ملک این قول‌نامه روز   ماه

سال یک‌هزاروسیصد و ۱۳ شمسی می‌باشد که دوطرف ملزم به حضور در دفترخانه‌ی اسناد رسمی شماره‌ی واقع در به نشانی :

در تاریخ مزبور می‌باشند. ۲ــ تخلیه و تحویل مورد معامله تاریخ ماه یک‌هزار و سیصد و ۱۳ شمسی می‌باشد که باید در سند رسمی مذکور قید و قبض تخلیه و تحویل از سوی دفترخانه صادر گردد و در صورت عدم تخلیه و تحویل به موقع مورد معامله، فروشنده ملزم به پرداخت روزانه مبلغ ریال به عنوان وجه‌التزام و جبران خسارات وارد شده به خریدار علاوه بر تخلیه و تحویل مبیع می‌باشد. ۳ــ خریدار حق انتقال این قول‌نامه را جزئی یا کلّی ولو به صورت صلح حقوق و یا وکالت و غیره ندارد. ۴ــ عدم حضور خریدار در دفترخانه‌ی فوق در آن تاریخ جهت تنظیم و امضای سند رسمی مربوط و عدم پرداخت باقی‌مانده‌ی بهای معامله به‌طور نقد در همان تاریخ، به منزله‌ی تخلّف خریدار تلقّی می‌شود و ضمن کأن‌لم‌یکن شدن این قول‌نامه، فروشنده حق دارد پیش‌پرداخت مذکور را به عنوان وجه‌التزام، به نفع شخصی خود برداشت کند و خریدار دراین صورت حقّی بدان ندارد. ۵ــ عدم حضور فروشنده در تاریخ مذکور در دفترخانه‌ی یادشده برای تنظیم و امضای سند ذکر شده تخلّف فروشنده محسوب می‌شود و او ملتزم است در این صورت، علاوه بر ردّ مبلغ پیش‌پرداخت فوق، مبلغی معادل پیش‌پرداخت یاد شده به عنوان وجه‌التزام به خریدار بپردازد. ۶ــ ملاک عدم حضور هریک جهت‌انجام دادن تعهّدات متن، گواهی دفترخانه مذکور خواهد بود. ۷ــ پرداخت مالیات‌ها اعم از مالیات نقل و انتقال و تعاون ملّی و غیره و عوارض شهرداری و بیمه به عهده‌ی فروشنده است و هزینه‌های محضر اعمّ از حقّ‌ثبت و حقّ‌تحریر و بهای اوراق رسمی مربوط و احتمالاً پاداش کارکنان دفترخانه به عهده‌ی دوطرف و بالمناصفه می‌باشد. ۸ــ در صورت بروز شرایط فوری و اضطراری مؤثّر در تأخیر تحصیل گواهی‌های مالیاتی، استعلام ثبت و نوسازی و بیمه و احتمالاً پایان کار یا عدم خلاف و تمدیدیه‌های آن که مورد تعهّد فروشنده است با اخذ گواهی‌های مربوط علّت قانونی تأخیر آن از مراجع صادرکننده‌ی آن گواهی‌ها و با اعلام قبلی رسمی فروشنده به خریدار، وقت حضور موضوع شرط اوّل و بالطّبیعه وقت تخلیه و تحویل موضوع شرط دوم بالا به همان میزان افزوده خواهد شد. ۹ــ این قول‌نامه در ۲ نسخه‌ی متّحدالمتن والاعتبار تنظیم و پس از امضا بین طرفین مبادله گردیده است.

تاریخ: ماه یک‌هزار و سیصد و ۱۳ شمسی.

محلّ امضای فروشنده: محلّ امضای خریدار:

وکالت‌نامه[1]

هرگاه کسی بخواهد انجام امور حقوقی شخصی خود را به دیگری واگذار کند، وکالت‌نامه‌ای نوشته می‌شود و با تعیین حدودِ اختیارات و شرایط، وکالت‌پذیر (وکیل) آن امور را انجام می‌دهد. وکالت‌نامه انواع گوناگونی دارد ؛ چون : خرید، فروش، فسخ، اجاره، اقامه‌ی دعوی، ازدواج، اقرار، تعهّد و ... .

در برخی امور، وکالت‌نامه‌ها حالت سَنَد عادی دارند ؛ مثل شرکت در جلسات، امّا اغلب جنبه‌ی رسمی می‌یابند که حتماً باید متن آن‌ها در دفترخانه‌ی اسناد رسمی ثبت شود.

نمونه‌ی وکالت‌نامه :

باسمه تعالی

نوع سند: وکالت

موکّل: خانم / آقای :　　　فرزند آقای　　　و نام مادر خانم　　　دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی :　　　صادره از :　　　متولّد :
ساکن :

وکیل: خانم / آقای :　　　فرزند آقای　　　دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی :
صادره از :　　　ساکن :

مورد وکالت: خریداری قطعی یک دستگاه خودروی دست اوّل یا دوم و از هر نوع و مدل و سیستم و به هر رنگ و به هر قیمت و با هر کمیّت و کیفیّت به نام موکّل از خارج کشور با پرداخت بها و برخورداری از مزایای موضوع معرّفی‌نامه‌ی شماره‌ی　　　　　مورّخ
وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی/ وزارت فرهنگ و آموزش عالی صادره به نفع موکّل و

---

۱) «وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین، طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید» (مادّه‌ی ۶۵۶ قانون مدنی ایران).

وارد نمودن خودرو مزبور به داخل کشور و ترخیص و پاساوان آن وفق قانون امور گمرکی و آیین‌نامه‌ی اجرایی آن و سایر مقرّرات از هر یک از گمرکات کشور و تنظیم و امضای اظهارنامه‌ی گمرکی و تعیین یا تغییر و اصلاح تعرفه و پرداخت هزینه‌های احتمالی گمرکی و سایر هزینه‌های قانونی و بیمه نمودن آن به انواع بیمه‌ها به هر مبلغ و به هر مدّت و در صورت بروز خسارات، گرفتن غرامت و پس از ترخیص و پاساوان مراجعه به اداره‌ی راهنمایی و رانندگی، نیروی انتظامی، اداره‌ی شماره‌گذاری و پرداخت مالیات و عوارض و درخواست شماره‌گذاری و گرفتن پلاک و نصب بر خودرو مرقوم و اخذ دفترچه‌ی مالکیّت و هر سند دیگر و تسلیم یا دریافت اوراق و مدارک و اسناد اعم از اصل یا رونوشت و تصویر.

حدود اختیارات: وکیل مرقوم با حقّ توکیل غیر ــ ولو مکرّر ــ با داشتن اختیار عزل وکلای انتخابی خویش یا جای‌گزینی آن ــ هرچند کراراً ــ در خصوص انجام مورد وکالت دارای اختیارات مزبور می‌باشد، اقدام و امضای وی در این موارد به جای اقدام و امضای موکّل صحیح و نافذ است و نیازی به حضور یا کسب اجازه‌ی مجدّدِ موکّل ندارد و این وکالت فقط در نفس وکالت مؤثّر می‌باشد.

قبض حقّ‌تحریر به شماره تسلیم گردیده و شماره‌ی چاپی این سند عبارت است از : سری ( ).

تاریخ: ماه یک‌هزارو سیصد و ۱۳ شمسی.

محلّ امضا:

اجاره‌نامه[1]

اجاره‌نامه معمولاً برای تصرّف مکانی در مدّتی معلوم و با شرایط مورد پذیرش دوطرف انجام می‌پذیرد ؛ مانند اجاره‌ی ملک، خانه، مغازه، زمین زراعی، انبار، گرمابه و ... .

---

۱) اجاره عقدی است که به موجب آن، مستأجر مالک منافع عین مستأجره می‌شود (مادّه‌ی ۴۶۶ قانون مدنی ایران).

اجاره دهنده را موجر و اجاره‌کننده را مستأجر و مورد اجاره را عین مستأجره می‌گویند.

اجاره‌نامه‌ها جزءِ اسناد عادی محسوب می‌شوند.
نمونه‌ی اجاره‌نامه :

باسمه تعالی

نوع سند: اجاره

موجر: خانم/آقای : فرزند آقای و نام مادر خانم
دارای‌شناسنامه‌ی شماره‌ی : صادره از : متولّد : ساکن :

مستأجر: شرکت (سهامی خاص) مقیم... نشانی :
و به اعتبار امضای خانم / آقای : (رئیس هیئت مدیره)
فرزند آقای و نام مادر خانم دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی :
صادره از : متولّد : و خانم / آقای :
(مدیر عامل) فرزند آقای و خانم دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی :
صادره از : متولّد : و همراه با مهر شرکت.

مورد اجاره: تمامت شش‌دانگ یک دستگاه آپارتمان تجاری در طبقه‌ی به مساحت متر مربّع دارای پلاک فرعی از اصلی مفروز و انتزاعی از پلاک فرعی از اصلی مرقوم واقع در اراضی بخش ثبتی ... محدوده و مورد ثبت سند مالکیّت شماره‌ی مورّخ / / ۱۳ صفحه جلد به شماره چاپی صادره به نام موجر با قدرالسّهم از عرصه و سایر قسمت‌های مُشاعی طبق قانون تملّک آپارتمان‌ها و آیین‌نامه‌ی اجرایی آن با برق اختصاصی شماره‌ی پرونده و به قدرالسّهم از آب و گاز مشترک و بدون تلفن و با جمیع توابع و لواحقِ شرعیّه و عُرفیّه آن بدون استثنا که مستأجر با رؤیت عین مستأجره، وقوف کامل از محلّ وقوع و حدود و مشخّصات، قبول و اقرار به تصرّف و قبض مورد اجاره کرده است و مورد اجاره صِرفاً جهت دفتر شرکت مستأجر به مستأجر اجاره داده شده است و مستأجر به هیچ عنوانی حقّ تغییر نوع

استفاده‌ی مزبور را از مورد اجاره ندارد.

مدّت: ۴ سال کامل شمسی معادل ۴۸ ماه تمام خورشیدی از تاریخ زیر.

مال‌الإجاره: مبلغ ریال رایج برای تمام مدّت بالا (به قرار ماهی مبلغ ریال) که مستأجر متعهّد گردیده مال‌الإجاره‌ی ماهانه‌ی مزبور را در اوّل هر ماه از مدّت، طبق قبض رسمی به موجر پرداخت نماید و عدم پرداخت هر قسط از مال الإجاره ــ بعضاً یا تماماً ــ ظرف ده روز از تاریخ سررسید موجب خیار فسخ از طرف موجر خواهد بود.

شروط: ۱ ــ مالیات مستغّلاتی و تعمیرات کلّی به عهده‌ی موجر و تعمیرات جزئی و رنگ‌آمیزی و نقّاشی مورد اجاره جهت استفاده‌ی بهتر به عهده‌ی مستأجر است. ۲ــ مستأجر حقّ انتقال مورد اجاره را مُشاعاً یا مفروزاً، جزئی یا کلّی به هیچ صورت حتّی به صُوَر : مشارکت، نمایندگی، صلح حقوق و وکالت و غیره ندارد. ۳ــ مستأجر مکلّف به رعایت موازین اسلامی در مورد اجاره می‌باشد. ۴ــ طرفین عموماً و هریک از موجر و مستأجر خصوصاً اقرار و اظهار داشته و می‌دارند که هیچ‌گونه وجه یا مالی به عنوان سرقفلی، حقّ کسب و پیشه یا تجارت و نظایر آن یا تحت عناوین پیش‌بینی نشده‌ی دیگر از سوی مستأجر به موجر تسلیم و پرداخت نگردیده است؛ بنابراین، مستأجر متعهّد به تخلیه و تحویل مورد اجاره لدی‌الفسخ یا بعد از انقضای مدّت به موجر با اخذ رسید کتبی می‌باشد و هرگونه ادّعایی در خصوص سرقفلی و نظایر آن را ضمن‌العقد لازم حاضر و ضمن‌العقد خارج‌لازم (که عقد خارج لازم شفاهاً با قرار بین آنان منعقد شده) مستأجر از خود اسقاط نموده و می‌نماید. ۵ ــ مستأجر در صورتی که بخواهد، می‌تواند جهت استفاده در مورد اجاره هرچند شماره تلفن خریداری و نصب نموده یا از شرکت مخابرات انشعاب آن را تحصیل و نصب نماید. ۶ــ مستأجر متعهّد به جبران خسارات وارده به اعیان مورد اجاره و جبران کسر و انکسار در، پنجره و شیشه، قفل و دستگیره‌ها و سایر متعلّقات مورد اجاره می‌باشد. ۷ــ مستأجر می‌تواند اجاره بها اعمّ از مال‌الإجاره یا اجرت المثل را به حساب جاری شماره‌ی موجر نزد بانک شعبه‌ی واریز نموده و نسخه‌ای از فیش آن را به موجر تسلیم نماید. ۸ ــ چنان‌چه بعد از انقضای مدّت یا بعد از فسخ، مستأجر مورد اجاره را سالم تخلیه نموده و بخواهد تحویل موجر بدهد لیکن موجر از تحویل گرفتن آن خودداری ورزد، مستأجر حق دارد با ارائه‌ی مفاصا حساب‌های برق و آب و گاز منصوبه جهت تخلیه و تحویل مورد اجاره به موجر، به دادگاه صالح رجوع نماید. ۹ــ عدم پرداخت بدهی‌های ناشی از مصارف آب و برق و گاز منصوبه که پرداخت آن به عهده‌ی مستأجر است، موجب فسخ برای موجر

خواهد بود و در عین حال، موجر با ارائه‌ی قبوض مثبته‌حقّ وصول آن را از مستأجر دارد. ۱۰ـ از تاریخ فسخ یا از انقضای مدّت، مستأجر متعهّد به پرداخت اجرت‌المثل معادل اجرت‌المسمّی به موجر با اخذ رسید کتبی می‌باشد. ۱۱ـ تخلّف مستأجر از هریک از مفاد و شروط این سند، موجب خیار فسخ از طرف موجر خواهد بود.

سایر شروط: (در این قسمت اگر شروطی دیگر باشد، تنظیم خواهد شد).

مستندات:

۱ـ پاسخ استعلامیّه‌ی شماره ثبت منطقه‌ی تهران.

۲ـ گواهی مالیاتی شماره سرممیّزی تهران.

۳ـ گواهی بیمه‌ی شماره‌ی سازمان تأمین اجتماعی شعبه‌ی تهران.

۴ـ مفاصای عوارض کسب شماره‌ی شهرداری منطقه‌ی تهران.

۵ـ موافقت‌نامه‌ی شماره‌ی اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران.

این سند در ۳ نسخه که هر ۳ نسخه در حکم واحد است، تنظیم و بین طرفین مبادله گردید و نسخه‌ای از آن در بایگانی دفترخانه می‌باشد.

مبلغ ریال حق‌ّثبت طیّ فیش شماره به بانک ملی ایران شعبه‌ی پرداخت و قبض حق‌ّتحریر به‌شماره‌ی تسلیم گردید. شماره‌های چاپی این سند عبارت است از : سری ( ).

تاریخ: ماه یک‌هزار و سیصد و ۱۳ شمسی.

محلّ امضا:

استشهادنامه

در استشهادنامه، از کسانی که از یک حادثه یا موضوع آگاهی دارند، درخواست می‌شود اطّلاعات خود را بنویسند و امضا کنند. کسی که به موضوعی شهادت می‌دهد، در برابر شهادت خود مسئول است و در صورت لزوم باید در دادگاه، حقیقتِ دانسته‌های خود را ثابت کند.

نمونه‌ی استشهادنامه :

باسمه تعالی

از دوستان، همسایگان و آگاهانِ ارجمند استدعا دارد هرگونه آگاهی خود را درباره‌ی سکونت سه‌ساله‌ی این جانب   در منزل واقع در شهرستان   خیابان
کوچه‌ی   پلاک   طبقه‌ی   در زیر این ورقه مرقوم فرمایند.

نام کامل مشخّصات درخواست‌کننده‌ی شهادت :

نام کامل و مشخّصات شهود :

تعهّدنامه

تعهّدنامه از اَسناد رسمی است که بین دو نفر یا بیشتر منعقد می‌گردد و براساس آن، دوطرف انجام دادن کاری را عهده‌دار می‌شوند.

نمونه‌ی تعهّدنامه :

باسمه تعالی

نوع سند: تعهّد*

متعهّد: خانم/ آقای :   فرزند آقای   و نام مادر خانم
دارای شناسنامه‌ی شماره‌ی :   صادره از :   متولّد :
ساکن :

---

* ماده ۲۲۱ قانون مدنی : اگر کسی تعهّد اقدام به امری را بکند یا تعهّد نماید که از انجام امری خودداری کند در صورت تخلّف مسئول خسارت طرف مقابل است ؛ مشروط بر این که جبران خسارت تصریح شده یا تعهّد عرفاً به منزله‌ی تصریح باشد یا برحسب قانون موجب ضمان باشد.

متعهّدٌلَه: شرکت : ( ) ثبت شده به شماره‌ی
در اداره‌ی ثبت شرکت‌های تهران مقیم تهران به نشانی :

مورد تعهّد:

الف) اقدام به اعمال مشروحه‌ی ذیل:

۱) حضور مرتّب در اوقات اداری (از ساعت ۸ صبح لغایت ۲ بعدازظهر) در محل شرکت متعهّدٌله واقع در تهران خیابان شماره‌ی آپارتمان شماره‌ی

۲) پاسخ‌گویی ارباب رجوع، با حسن برخورد، پاسخ‌گویی تلفن‌هایی که به متعهّدٌله می‌شود و گرفتن شماره تلفن‌هایی که مدیرعامل، رئیس هیئت‌مدیره و اعضای هیئت مدیره‌ی متعهّدٌله در اختیار او می‌گذارند و اتّصال جریان آن تلفن‌ها به تلفن داخلی سفارش‌دهنده‌ی اتصال تلفن.

۳) مرتّب نمودن کلّیّه‌ی آگهی‌های تبلیغاتی در راستای موضوع شرکت متعهّدٌله و به صورت بریده در آوردن آن جهت تسلیم به مدیرعامل شرکت متعهّدٌله.

۴) تنظیم نمودن دفتر حضور و غیاب کارکنان شرکت متعهّدٌله و توصیه نمودن به کارکنان مزبور جهت امضای آن دفتر.

۵) حدّاقل به مدّت سال تمام شمسی از تاریخ زیر در شرکت متعهّدٌله اشتغال ورزیدن.

ب) خودداری از امور ذیل:

۱) استراق سمع تلفنی کلیه‌ی مکالمات تلفنی که به شرکت متعهّدٌله از سوی اشخاص یا از شرکت متعهّدٌله برای دیگران می‌شود.

۲) باز نمودن پاکت‌های مراسلاتی که به شرکت واصل یا از شرکت متعهّدٌله صادر می‌گردد.

۳) افشای اسرار کارهای شرکت متعهّدٌله.

۴) تعطیل کار جز در روزهای جمعه و ایّام تعطیلات نوروزی و رسمی.

مدّت اجرا: این تعهّد مادامی که شرکت متعهّدٌله به خدمت متعهّد در شرکت خود پایان نداده یا او را برکنار ننموده یا آن که متعهّد مستعفی نشده است و نیز تا یک سال از پایان خدمت یا برکناری یا استعفای متعهّد به قوّت خود باقی است. چنان‌چه این تعهّد در مرحله‌ی اجرای ثبتی باشد، تا پایان موارد اجرایی و وصول خسارات مورد اجرا دارای اعتبار می‌باشد.

مسئولیّت و جبران خسارت: در صورتی که متعهّد به هریک از موارد تعهّدی که در بند (الف) مزبور قید شده است مبادرت ننماید یا از هریک از اموری که در بند (ب) ذکر گردیده خودداری نورزد و در نتیجه از مُفاد این تعهّد تخلّف نماید و با عدم اجرای این تعهّدات و هم‌چنین با تخلّف متعهّد

خساراتی به شرکت متعهّدٌله وارد گردد، شخص متعهّد مسئول خسارات مزبور بوده و متعهّد است تا میزان مبلغ ریال که به عنوان وجه التزام تعیین می‌گردد، از عهده‌ی خسارات وارد به شرکت متعهّدٌله برآمده و به میزان مرقوم جبران خسارت نماید.

صِرف تشخیص و اعلام شرکت متعهّدٌله دفترخانه مبنی بر تخلّف متعهّد و میزان خسارات وارد و حدّاکثر تا مبلغ التزام فوق‌الذّکر کافی و قاطع و لازم‌الاجرا و غیرقابل اعتراض است.

قبض حق‌ّتحریر به شماره‌ی تسلیم گردیده و شماره‌ی چاپی این سند عبارت است از : سری ( ).

تاریخ: ماه یک‌هزاروسیصدو ۱۳شمسی.

محلّ امضا:

صورت‌جلسه

به ثبت خلاصه مذاکرات یک‌گروه، شورا، صنف در بخش‌های اداری و شرکت‌های خصوصی و نهادهای آموزشی صورت‌جلسه گفته می‌شود. مهم‌ترین تصمیمات در صورت‌جلسه درج می‌شود و به امضای همه یا بیشتر شرکت‌کنندگان می‌رسد. صورت‌جلسه‌ها قابل استناد و دعوی هستند.

نمونه‌ی صورت‌جلسه :

باسمه تعالی

صورت‌جلسه‌ی ...... تاریخ ......

موضوع جلسه ...... شماره ......

حاضران ......

غایبان ......

ساعت ...... مکان ......

مشروح بررسی‌ها و تصمیمات :

۱)

۲)

جلسه در ساعت …… پایان یافت. جلسه‌ی آینده در ساعت …… روز …… در محلّ …… تشکیل خواهد شد.

دستور جلسه بعد : ۱)　　　۲)　　　۳)

همان‌طور که دیدید :

□ متن سندها واحد و از پیش‌تعیین شده است.

□ مشخّصات دوطرف باید به طور دقیق در سند ذکر و ثبت شود.

□ همه‌ی شرایط مورد نظر باید ذکر و ثبت شوند.

□ امضا یا اثر انگشت به سَنَد اعتبار می‌بخشد. پس باید امضاها یک‌سان، معلوم و مشخّص باشد.

□ آن‌چه در اسناد عادی یا رسمی نوشته و مورد موافقت دوطرف قرار می‌گیرد، تعهّدآور است و هر طرف در صورت انجام ندادن آن، مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرد.

□ تمامی اسناد در دو نسخه یا بیشتر تنظیم می‌شوند.

بیاموزیم

برخی ازواج‌هایی که در کنار هم قرار می‌گیرند، به دلیل هم‌نشینی، ویژگی‌های هم‌دیگر را می‌گیرند و یک‌سان می‌شوند. به این پدیده «ابدال» می‌گویند.

به نمونه‌های زیر دقّت کنید:

۱) ابدال در مصوّت‌ها:

اوّل: تلفّظ <u>بِ</u> پیشین در واژه‌های برو، بدو به صورت بُ به علّت وجود مصوّت /ُ/؛ در حالی که <u>بِ</u> پیشین در فعل‌های امر، معمولاً بِ تلفّظ می‌شود: بنشین، بزن، بگیر.

دوّم: تلفّظ <u>نَ</u> پیشین در واژه‌های نمی‌رود، نمی‌رفت، نمی‌آید، نمی‌شنید به صورت <u>نِ</u> به علّت وجود مصوّت <u>ی</u>؛ در حالی که <u>نَ</u> پیشین در سایر ساخت‌ها <u>نَ</u> تلفّظ می‌شود: نَرفت، نَگفت، نَشنیده است، نَیامد.

۲) ابدال در صامت‌ها

همان طور که در درس «نامطابق های املایی» خواندید، هرگاه دو واج ن + ب بی فاصله در کنار هم قرار گیرند، واج نـ به م تبدیل می شود:

منبر ← ممبر / سُنبل ← سُمبل / شنبه ← شمبه / پنبه ← پمبه

در گذشته ی زبان فارسی نیز این تغییر در حوزه های زیر، اتّفاق افتاده است: واج پایانی اَ = ـه / ه به اِ = ـه / ه بدل شده است.

نامَه ← نامه / خانَه ← خانه

ابدال گاه نمودِ نوشتاری نیز می یابد:

در کلمات فارسی:	در کلمات عربی:
سپید ← سفید	لکن ← لیکن

خودآزمایی

۱) یک قول‌نامه و یک وکالت‌نامه تهیّه کنید.

۲) تلفّظ قدیمِ برخی از کلماتی را که در محلّ زندگی شما رواج دارند امّا در فارسی امروز متروک شده‌اند، پیدا کنید و در کلاس ارائه نمایید.

۳) واژه‌هایی نظیر مراجعه، لبریز، نگریستن، استفاده و ... به متمّم نیاز دارند. پنج جمله بنویسید که در آن‌ها این کلمات همراه متمّم خود به‌کار رفته باشند.

درس بیست و سوم

کلمات دخیل در املای فارسی (۲)

در جمله‌های زیر، به کلمات و ترکیبات توجّه کنید.

۱) خداوند کریم ــ جلّ‌جلاله ــ در تأکید بر امر مشورت می‌فرماید : «وأمرُهم شُوریٰ بینَهُمْ».

۲) پیامبر صلّی‌اللّٰه علیه و آله فرمود : «ألدُّنیا مزرعةُ الآخرةِ».

۳) با صدور بخشنامه‌ی جدید، مکاتبات قبلی کَأَنْ لَمْ یَکن تلقّی می‌شود.

۴) با توجّه به اصل الأَهمُّ فَالأهم، موضوعات امروز را طبقه‌بندی می‌کنیم.

یکی از ویژگی‌های زبان و ادب فارسی این است که با آیات، احادیث و معارف اسلامی درهم آمیخته است. ملّت ما به دلیل شیفتگی به اسلام، اغلب در سخنان و نوشته‌های خود، تمام یا بخشی از یک آیه یا حدیث را ذکر می‌کنند و از این طریق، بر تأثیر سخن و نوشته‌ی خویش می‌افزایند. هم‌چنین، بعضی از امثال و حِکَم و اصطلاحات علمیِ عربی جزئی از زبان فارسی شده است. شناخت این‌گونه جملات و ترکیبات و صحیح نوشتن آن‌ها بخشی از مهارت‌های زبانی و ادبی ماست که باید در کسب آن‌ها بکوشیم. نکته‌ی مهم این است که این جملات بیشتر تابع رسم‌الخطّ عربی هستند تا رسم‌الخطّ فارسی. **مثال:**

می‌نویسیم: بحمدالله، هوالعزیز، المؤمنُ مرآة المؤمن، علیه‌السّلام
نمی‌نویسیم: به حمدلّاه، هولعزیز، المؤمن مرآت‌لمؤمن، علیه سّلام

این عبارت‌ها تنها در «قالب» رسم‌الخطّ عربی صحیح هستند و شکل املایی آن‌ها «قالبی» است و عیناً باید رعایت شود.

نمونه‌های دیگری از جمله‌های عربی رایج در فارسی را می‌خوانیم.

□ مابقی، ماجرا، مادام، مایملک، مازاد، مضافٌ‌الیه، معظّمٌ‌له، مقسومٌ‌علیه.

□ لم‌یَزْرع، لم یَعْقِل، لایتناهی، لایَعْلم، لااُبالی، لایزال، لم‌یزل، لایَتَغیّر.

□ سبحانه‌وتعالی، عزّوجلّ، صلّی‌الله علیه و آله، سلام‌الله علیه، رضوان‌الله تعالی علیه، تقبّل‌الله، نعوذبالله، استغفرالله.

□ والعاقبة للمتّقین، لیس للإنسان‌الّا ماسعیٰ، لافتی الّا علی لاسیف الّا ذوالفقار، کلّ یوم عاشورا و کلّ ارضٍ کربلا.

□ الإکرام بالإتمام، شرف‌المکان بالمکین، الکلام یجرُّ الکلام، ولو بلغ ما بلغ، الجار قبل الدّار.

فعّالیّت

از متن درس‌های ۲۰ تا آخر کتاب‌های زبان و ادبیات (۳) املا بنویسید.

گروه کلمات برای املای شماره‌ی چهار

سلطه و نفوذ ـ رستاخیز موعود ـ عبوس و زُمخت ـ رفیق مصاحب ـ قیّه و فریاد ـ غِلظت ابر ـ صعود و سقوط ـ منبع الهامات ـ مشاهداتِ رؤیایی ـ محیطِ ملکوتی ـ حدقه‌ی چشم ـ اضطراب و تنش ـ مضطرب و پریشان ـ تلألؤ ستارگان ـ خستگیِ فوق‌العاده ـ سیره‌ی انبیا ـ مسئله آموزِ صد مدرّس ـ غمزه‌ی نگار ـ نثر طنزآمیز ـ اتاقکِ محصور ـ حدّ و حصر ـ فخر و مباهات ـ ایل و عشیره ـ کَهَر و کُرَند ـ مواهب خداداد ـ بطالت و بیهودگی ـ حقوق قضایی ـ جنحه و جنایت ـ تعقیب بزهکار ـ ترقّی و انتصاب ـ بساطِ تهویه ـ مخاصمت وستیزه ـ اعانت و یاوری ـ کهنه رباطِ دنیا ـ خیمه‌ی اُنس ـ زهد و ریاضت ـ مذمّت و بدگویی ـ حوزه‌ی عرفان ـ کتاب کشف‌المحجوب ـ فرق فرقَدان ـ مَضیق‌حیات ـ مرتبه‌ی عین‌الیقین ـ اولوالاَبصار و روشن‌بینان ـ ارباب معرفت ـ مُغ و زُنّار ـ ترجیع‌بندِ هاتف ـ قالبِ تمثیل ـ قُربِ الهی ـ چارق و پاتابه ـ نمط و روش ـ مدح و ذم ـ عتاب و خطاب ـ کتابِ مرصادالعباد ـ بحبوحه‌ی حمله ـ وسایط گوناگون ـ تعبیه‌ی دل ـ اصنافِ موجودات ـ ذوالجلالیِ حق ـ طوع و رغبت ـ تعجّب‌و تحیّر ـ الطاف‌الوهیّت ـ حِکمتِ رُبوبیّت ـ سرنشترِ عشق ـ خزانه‌ی غیب ـ استحقاق خزانگی ـ تفرّس و جست‌وجو ـ ابلیس پر تلبیس ـ نگاهِ اعورانه ـ جنیبت‌کشِ فرمان ـ سُفتِ فلک ـ غاشیه‌ی اسب ـ مونس غمخوارگان.

مراجع‌تحقیق ـ حاوی و مشتمل ـ رسایل اخوان‌الصّفا ـ احصاء العلوم فارابی ـ دایرةالمعارف تشیّع ـ عکس و اسلاید ـ ذخیره‌سازی نوری ـ سیستم اطّلاع‌رسانی ـ واژه‌ی لاابالی‌گری ـ مرغوبیّت کالا ـ پرداخت بیعانه ـ حدیث نفس ـ مفاهیم انتزاعی ـ تهیّه‌ی استشهادنامه ـ وجه‌التزام ـ اظهارنامه‌ی گمرکی ـ اصلاح تعرفه ـ ترخیص کالا ـ گرفتن غرامت ـ موجر و مستأجر ـ توابع و لواحق ـ مالیات مستغلّات ـ انعقادِ قرارداد ـ استراق‌سمع ـ اصلِ الأهمُّ فَالأهم ـ خدای لایزال ـ رمز هویّت ـ نشان بی‌هویّتی ـ کلام نسنجیده ـ تکلّف و پیچیده‌نویسی ـ ایجازِ مُخل ـ تعابیر نامناسب ـ ابهام و کژتابی ـ خلع‌سلاح ـ منبع و منشأ ـ جملات معترضه ـ آب‌های تحت‌الاَرضی.

درس بیست و چهارم

ساختمان واژه (۳)

تا این جا واژه‌های مرکّب و مشتق را شناختیم و آموختیم که بخش مهّمی از واژه‌های موردنیاز در زبان فارسی از راه مرکّب‌سازی و مشتق‌سازی تأمین می‌شود.

در مورد واژه‌های غیرساده توجّه به نکات زیر ضروری است.

۱) بعضی از واژه‌های غیرساده که به عنوان صفت می‌آیند، گاهی نیز به عنوان قید در جمله به‌کار می‌روند؛ بنابراین، در شمار صفت‌های مشترک با قیدند: ناخواسته، بی‌ادبانه، شجاعانه.

۲) مرز میان اسم و صفت در واژه‌های غیرساده گاهی مبهم است. در واقع، برخی از واژه‌های حاصل را می‌توان اسم یا صفت دانست؛ مثل: زرگر، آموزگار، دانشجو.

این موضوع حتّی در مورد پاره‌ای از واژه‌های ساده نیز صدق می‌کند، واژه‌های ساده‌ی «مسلمان و مرد» از این قبیل هستند. برای تشخیص دقیق نوع کلمه، باید به کاربرد آن در جمله توجّه کرد.

۳) واژه‌های غیرساده‌ی فارسی تنها به آن‌چه در این درس‌ها آمده محدود نمی‌شوند امّا در این‌جا از آوردن نمونه‌هایی از وندهای تاریخی و وندهای غیرفعّال و کم‌کاربرد خودداری شده است.

بخش دیگری از واژه‌های غیرساده، واژه‌های مشتق ــ مرکّب‌اند که معمولاً به دو شکل کلّی زیر می‌آیند :

۱) اگر به واژه‌های مرکّب، وند افزوده شود، به واژه‌ی مشتق ــ مرکّب تبدیل خواهند شد : جوان‌مرد ← جوان‌مردی، ناجوان‌مرد

۲) اگر به واژه‌ی مشتق، یک تکواژ آزاد اضافه شود، آن نیز به واژه‌ی مشتق ـ مرکّب تبدیل خواهد شد : دانش + جو ← دانشجو

ساختمان برخی از واژه‌های مشتق ـ مرکّب چنین است :

۱) وند + صفت مرکّب ← صفت : ناجوان‌مرد، ناخودآگاه، ناخوشایند

۲) صفت مرکّب/مشتق ــ مرکّب + وند ← اسم : کارشناسی، کارآموزی، خودخواهی، کتاب‌فروشی، دانش‌پژوهی، دانشجویی، زیاده‌خواهی

۳) اسم + بن + وند ← اسم : اسم‌نویسی، دست‌بوسی، آشتی‌کنان، آینه‌بندان، سربازگیری

۴) بن + وند + بن ← صفت : دانشجو، دانش‌آموز، دانش‌پژوه

۵) بن + وند + بن ← اسم : داد و ستد، خرید و فروش، زد و خورد، زد و بند، نشست و برخاست، گفت وگو، پخت و پز، گیرودار، رفت وآمد، پرس و جو

فعّالیّت

اسم‌های غیرساده‌ی شماره‌ی ۵ سه نوع‌اند. درباره‌ی ساختمان آن‌ها گفت‌وگو کنید.

۶) صفت + اسم + وند ← اسم/صفت /قید : هزار تومانی، دوبیتی، یک‌طرفه، شش‌ماهه، یک شبه،هرروزه،هر ساله، هیچ‌کاره،سه‌پایه

۷) اسم مشتق + اسم ← اسم : دانشسرا، دانش‌نامه

۸) اسم + وند + بن ← صفت : خداشناس، زبان نفهم، حقوق‌بگیر

۹) اسم + وند + اسم ← اسم/قید/ صفت :

سراسر، سرتاپا، دوشادوش، دست‌به‌دست، تخت‌خِواب، رخت‌خِواب، مالامال، قدم‌به‌قَدم، گوش به زَنگ، شانه به سر، دست‌به‌عصا، رنگ به رنگ، کشت و کشتار، آموزش‌وپرورش، روبه‌رو، قلم‌به‌دست.

فعّالیّت

نوع دستوری واژه‌های شماره‌ی ۹ را با استفاده از ملاک‌های نحوی در جمله تعیین کنید.

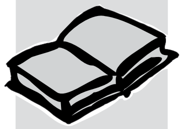
یادآوری:

برخی از واژه‌های مشتق بیش از یک **وند** دارند :

ناهماهنگی، ناراحتی، بی‌نظمی، ناشکیبا، نایافتنی، نخواندنی، نسنجیده، بی‌ادبی، هماوازی، کشتارگاه، ناشکری، دانشگاه، بی‌مسئولیّتی، همکاری، ناشنوایی، ستایشگری، توانگری، نابینایی، ناخوانا، همراهی.

فعّالیّت

نوع دستوری واژه‌های مشتق بالا را تعیین کنید.



بیاموزیم

دو گروه واژه‌های زیر را با هم مقایسه کنید.

بدتر　　شب‌پره

بتّر　　شپّره

دو حرف «د» و «ت» در بتّر به دلیل نزدیکی به هم، برای سهولت تلفّظ در یک دیگر ادغام شده‌اند. هم چنین است «ب» و «پ» در شپّره. به این فرآیند واجی «ادغام» می‌گویند. نمونه‌ی دیگر:

زودتر　　زوتر

خودآزمایی

۱) درباره‌ی یکی از موضوعات زیر، صورت جلسه‌ای تهیّه کنید.

☐ *نشست با اعضای تیم ورزشی مدرسه درباره‌ی چگونگی شرکت در مسابقات استانی*

☐ *نشست با اعضای انجمن ادبی مدرسه درباره‌ی اجرای شب شعر*

☐ *نشست با اعضای ستاد تربیتی دبیرستان درباره‌ی شرکت در مسابقات حفظ و قرائت قرآن*

☐ *نشست با نمایندگان کلاس‌ها درباره‌ی چگونگی اجرای طرح شهردار مدرسه.*

۲) با واژه‌ی «فرهنگ» سه کلمه‌ی غیرساده (مشتق، مشتق ــ مرکّب و مرکّب) بسازید.

۳) برای هریک از فرایندهای واجی (کاهش، افزایش، ابدال و ادغام) نمونه‌ای ذکر کنید.

الهی!

الهی به مستان میخانه‌ات
به عقل آفرینان دیوانه‌ات

به دُردی‌کشِ لُجّه‌ی کبریا
که آمد به شأنش فرود اِنَّما

به دُرّی که عرش است او را صدف
به ساقیّ کوثر به شاه نجف

به نورِ دلِ صبح‌خیزانِ عشق
ز شادی به اندُه گریزانِ عشق

به رندانِ سرمستِ آگاه دل
که هرگز نرفتند جز راه دل

که خاکم گِل از آب انگور کن
سراپای من آتش طور کن

خدا را به جان خراباتیان
کزین تهمتِ هستی‌ام وا رهان

به میخانه‌ی وحدتم راه ده
دلِ زنده و جانِ آگاه ده

رضی‌الدّین آرتیمانی

(قرن دهم)

فهرست منابع و مآخذ

۱) آریان‌پور، امیرحسین، تدارک پژوهش‌نامه، چ دوم، تهران، ۱۳۵۰

۲) انوری، دکتر حسن، آیین‌نگارش، انتشارات رسام، ۲ ج، ۱۳۶۶

۳) احمدی گیوی، دکتر حسن، دستور زبان فارسی، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۴

۴) باطنی، محمّدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، امیرکبیر، ۱۳۶۰

۵) ــــــــــــــ، زبان و تفکّر، کتاب زمان، ۱۳۴۹

۶) ــــــــــــــ، مسائل زبان‌شناسی نوین، انتشارات آگاه، ۱۳۵۴

۷) بهمنیار، احمد، املای فارسی، پیشنهاد به فرهنگستان وقت (مقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، چاپ ۱۳۳۷)

۸) جهانشاهی، ایرج، راهنمای نویسنده و ویراستار، تهران، شورای کتاب کودک، ۱۳۶۰

۹)حق‌شناس، دکتر علی‌محمّد، آواشناسی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۳

۱۰) خانلری، پرویز ناتل، تاریخ زبان فارسی، ۳ ج، انتشارات علمی، ۱۳۷۱

۱۱) ــــــــــــــ، دستور زبان فارسی، انتشارات توس، ۱۳۶۸

۱۲) داودی، دکتر حسین، راهنمای درس املا و دستورالعمل تصحیح آن، انتشارات مدرسه (سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی)، تهران، ۱۳۶۷

۱۳) ذوالفقاری، دکتر حسن، کتاب کار انشا و نگارش، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶

۱۴) ستوده، دکتر غلامرضا، مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیّات فارسی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۳

۱۵) سمیعی (گیلانی)، احمد، شیوه‌نامه‌ی دانش‌نامه‌ی جهان اسلام، بنیاد دایرةالمعارف اسلام، تهران، ۱۳۷۲

۱۶) ـــــــــــــــــ، آیین‌نگارش، مرکز نشر دانشگاهی، ج سوم، ۱۳۶۹
۱۷) شریعت، محمّدجواد، آیین‌نگارش، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸
۱۸) شعار، دکتر جعفر، شیوه‌ی خطّ فارسی، از انتشارات شرکت انتشارات احیای کتاب، چاپ اوّل، ۱۳۷۵
۱۹) صادقی، دکتر علی‌اشرف، درباره‌ی رسم‌الخطّ فارسی و التقای مصوّت‌ها (مجلّه‌ی زبان‌شناسی، پاییز ۶۳ و پاییز ۶۵)
۲۰) صادقی، دکتر علی‌اشرف و غلامرضا ارژنگ، دستور زبان فارسی، وزارت آموزش و پرورش، ج ۱ تا ۳، ۱۳۵۸
۲۱) فرشیدورد، دکتر خسرو، دستور امروز، ۱۳۴۸، تهران، صفی‌علی‌شاه
۲۲) ماحوزی، مهدی، گزارش‌نویسی، انتشارات اساطیر، تهران، ج دوم، ۱۳۶۶
۲۳) مشکوةالدینی، دکتر مهدی، دستور زبان‌فارسی بر پایه‌ی نظریه‌ی گشتاری، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۳
۲۴) ـــــــــــــــــ، آموزش زبان فارسی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۶
۲۵) مرادی، نورالله، مرجع شناسی، فرهنگ معاصر، ۱۳۷۶
۲۶) نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان‌فارسی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۴
۲۷) ـــــــــــــــــ ، غلط ننویسیم، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هفتم، ۱۳۷۴
۲۸) نیساری، دکتر سلیم، دستور خطّ فارسی، سازمان چاپ و انتشارات (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، چاپ اوّل، زمستان ۱۳۷۴
۲۹) وزین‌پور، نادر، فنّ نویسندگی، مؤسّسه‌ی عالی علوم ارتباطات، ۱۳۴۹
۳۰) یاحقّی، دکتر محمّدجعفر (و محمّدمهدی ناصح)، راهنمای نگارش و ویرایش، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۳